



Cal. coll. 54 (P)

Cal. coll. 61 (P)









وَاللَّهُ أَلَمُّ الْخُسْفَى وَالْفَعَاتِ الْعَلَمَى

قَاتِلِ السَّيْفِ السَّامِ وَالْمَنْزِلِ السَّامِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْقِسْفِ السَّامِ وَالْمَنْزِلِ السَّامِ

وَالْقِسْفِ السَّامِ وَالْمَنْزِلِ السَّامِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى مَنْ أَمْنَهُ

حَامِدٌ ٢  
وَحِيدٌ ٦  
عَاقِبٌ ٩  
طَاهِرٌ ١٢  
سَدِيدٌ ١٥  
رَسُولُ الرَّحْمَةِ ١٨  
مُقَيَّبٌ ٢١  
رَسُولُ الرَّاحَةِ ٢٢  
مُذْنَبٌ ٢٤  
حَبِيبُ اللَّهِ ٣٠  
كَلِيمُ اللَّهِ ٣٢  
نَحِي ٣٦  
نَاصِرٌ ٣٩  
بَنِي التَّوْبَةِ ٤٢  
شَهِيرٌ ٤٥  
مُشْهُودٌ ٤٨  
نَذِيرٌ ٥١  
سِرَاجٌ ٥٢  
مَهْدِيٌّ ٥٤  
مَذْعُومٌ ٦٠  
حَفِيٌّ ٦٣

أَخِيذٌ ٢  
أَحَدٌ ٥  
حَاشِرٌ ٨  
يَسٍ ١١  
طَبِيبٌ ١٢  
يَسَنِي ١٤  
جَامِعٌ ٢٠  
رَسُولُ الْمَلَامِ ٢٣  
أَكْلِيلٌ ٢٦  
عَبْدُ اللَّهِ ٢٩  
نَحْيُ اللَّهِ ٣٢  
خَاتَمُ الرُّسُلِ ٣٥  
مَذْكُورٌ ٣٨  
بَنِي الرَّحْمَةِ ٤١  
مَغْلُومٌ ٤٢  
شَهِيدٌ ٤٤  
مُبَشِّرٌ ٥٠  
نُورٌ ٥٣  
هَدْيٌ ٥٦  
دَاعٍ ٥٩  
مَجَابٌ ٦٢

مُحَمَّدٌ ١  
مُخْمُودٌ ٢  
مَاجٍ ٤  
طَلَبٌ ١٠  
مُطَهَّرٌ ١٢  
رَسُولٌ ١٦  
قَتِيمٌ ١٩  
مُقَيَّبٌ ٢٢  
كَامِلٌ ٢٥  
مُرْتَبِلٌ ٢٨  
صَفِيُّ اللَّهِ ٣١  
خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ ٣٢  
مَنْعٌ ٣٤  
مَنْصُورٌ ٤٠  
حَرِيفٌ عَلَيْكُمْ ٤٣  
شَامِدٌ ٤٦  
بَشِيرٌ ٤٩  
مُنْذِرٌ ٥٢  
مُضْبَحٌ ٥٥  
مُنْبَرٌ ٥٨  
مُجِيبٌ ٦١

٦٢	عَفْوٌ	٦٥	وَلَكِ	٦٦	حَقٌّ
٦٤	فَرِيٌّ	٦٨	أَمِينٌ	٦٩	مَأْنُونٌ
٤٠	كَرِيمٌ	٤١	مَكْرَمٌ	٤٢	مَكِينٌ
٤٣	مَبِينٌ	٤٦	مُبِينٌ	٤٥	مُؤَنِّلٌ
٤٦	وُضُولٌ	٤٤	ذَوْ قُوَّةٍ	٤٨	ذَوْ حِرْمَةٍ
٤٩	ذَوْ مَكَانَةٍ	٨٠	ذَوْ عِزٍّ	٨١	ذَوْ فَضْلٍ
٨٢	مُطَاءٌ	٨٣	مُطِيعٌ	٨٦	قَدَمٌ مَدْقٍ
٨٥	رَحَاءٌ	٨٦	بُشْرَى	٨٤	غَوْثٌ
٨٨	غَيْثٌ	٨٩	غِيَاثٌ	٩٠	نِعْمَةٌ لِلَّهِ
٩١	مَدِينَةُ اللَّهِ	٩٢	عُرْوَةٌ وَثْقَى	٩٣	صِرَاطُ اللَّهِ
٩٢	صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ	٩٥	ذِكْرُ اللَّهِ	٩٦	سَيْفُ اللَّهِ
٩٤	حَرْبُ اللَّهِ	٩٨	الْبَيْتُ الثَّاقِبُ	٩٩	مُضْطَفًى
١٠٠	جُنْبَى	١٠١	مُنْقَى	١٠٢	أُنْحَى
١٠٣	مُخْتَارٌ	١٠٢	أَجِيرٌ	١٠٥	جَبَّارٌ
١٠٦	أَبُو الْقَاسِمِ	١٠٤	أَبُو الظَّاهِرِ	١٠٨	أَبُو الطَّيْبِ
١٠٩	أَبُو إِبْرَاهِيمَ	١١٠	مُشْفَعٌ	١١١	سَفِيعٌ
١١٢	صَالِحٌ	١١٣	مُضْلِحٌ	١١٤	مُهْمِنٌ
١١٥	صَادِقٌ	١١٦	مُصَدِّقٌ	١١٤	مَذْقٌ
١١٨	سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ	١١٩	إِمَامَةُ النَّبِيِّينَ	١٢٠	فَائِدَةُ الْعَرَامِجَيْنِ
١٢١	خَلِيلُ الرَّحْمَنِ	١٢٢	بَرٌّ	١٢٣	مُبَرٌّ
١٢٢	وَجِيهٌ	١٢٥	نَضِيجٌ	١٢٦	نَامِجٌ
١٢٤	وَجِيلٌ	١٢٨	مُتَوَكِّلٌ	١٢٩	كَفِيلٌ
١٣٠	سَفِينٌ	١٣١	مُعِيقَةُ السَّيْفِ	١٣٣	مُقَدَّسٌ

رُوحُ الْقُدُسِ	١٣٣	رُوحُ الْحَقِّ	١٣٢	رُوحُ الْمُسْطَبِ	١٣٥
كَافٍ	١٣٦	مُكْتَفٍ	١٣٤	بَابِغٍ	١٣٨
مُبْلَغٌ	١٣١	شَافٍ	١٣٠	وَاصِلٌ	١٣١
مَوْضُوعٌ	١٣٢	سَابِقٌ	١٣٣	سَائِقٌ	١٣٣
مَا دِ	١٣٥	مُهْدٍ	١٣٤	مَقْدَمٌ	١٣٤
عَزِيزٌ	١٣٨	فَاضِلٌ	١٣٩	مَقْضَلٌ	١٥٠
فَسَّاحٌ	١٥١	مِفْتَاحٌ	١٥٢	مِفْتَاحُ الرَّحْمَةِ	١٥٣
مِفْتَاحُ الْخَنَاءِ	١٥٣	عِلْمُ الْإِيمَانِ	١٥٥	عِلْمُ الْيَقِينِ	١٥٦
دَلِيلُ الْخَيْرَاتِ	١٥٤	مُفَصِّلُ الْحَسَنَاتِ	١٥٨	مُقِيلُ الْعَثَرَاتِ	١٥٩
صَفُوحٌ عَنِ الزَّلَّاتِ	١٦٠	صَاحِبُ الشِّفَاعَةِ	١٦١	صَاحِبُ الْفَقَامِ	١٦٢
صَاحِبُ الْقَدَمِ	١٦٣	خُصُوصٌ بِالْعِزِّ	١٦٣	خُصُوصٌ بِالْمَجْدِ	١٦٥
خُصُوصٌ بِالشَّرَفِ	١٦٦	صَاحِبُ الْوَسِيلَةِ	١٦٤	صَاحِبُ الشَّيْفِ	١٦٨
صَاحِبُ الْفَضِيلَةِ	١٦٩	صَاحِبُ الْأَزْوَارِ	١٤٠	صَاحِبُ الْحُجَّةِ	١٤١
صَاحِبُ التَّلَطُّانِ	١٤٢	صَاحِبُ الرَّدَاةِ	١٤٣	صَاحِبُ الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ	١٤٣
صَاحِبُ النَّاجِ	١٤٥	صَاحِبُ الْمُعْظَمِ	١٤٦	صَاحِبُ اللُّوَاءِ	١٤٤
صَاحِبُ الْمِعْزَاجِ	١٤٨	صَاحِبُ الْقَضِيبِ	١٤٩	صَاحِبُ الْبَرَقِ	١٨٠
صَاحِبُ الْخَاتَمِ	١٨١	صَاحِبُ الْعَلَامَةِ	١٨٢	صَاحِبُ الْبَرَمَانِ	١٨٣
صَاحِبُ الْبَيَانِ	١٨٣	فَضِيحُ اللِّسَانِ	١٨٥	مُطَهِّرُ الْجَبَانِ	١٨٦
رُؤْفٌ	١٨٤	رَحْمٌ	١٨٨	أَذْخِيرُ	١٨٩
صَحِيحُ الْإِسْلَامِ	١٩٠	سَيِّدُ الْكَوْنَيْنِ	١٩١	عَيْنُ التَّعْنَمِ	١٩٢
عَيْنُ الْغُرِّ	١٩٣	سَعْدُ اللَّهِ	١٩٣	سَعْدُ الْخَلْقِ	١٩٥
خَطِيبُ الْأُمَمِ	١٩٦	عِلْمُ الْهُدَى	١٩٥	كَاشِفُ الْكُرْبِ	١٩٨
رَافِعُ الرُّتَبِ	١٩٩	عِزُّ الْعَرَبِ	٢٠٠	صَاحِبُ الْفَرْجِ	٢٠١



## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي شرح صدورنا لشرح اسماء رسوله محمد خير الانام ووقفنا  
لذكر صفات حبيبنا المختص بالفضل والكرام والخلق والسلام على من نال  
ببركته الاعتصام بسنته عند الله كمال التوفى وعلو المقام وعلى اله واصحبه  
البررة الكرام بدان على طبعاوات كهان كتابت جامع البركات سمي بوسيلة النجات وشرح اسماء صفات  
البرساوات وخطاه موجودات محمد مصطفى صلى الله عليه وآله وسلم كه بنده كه كار بي بضاعت باميد نجات آخرت  
ودر بوره مخفرت بوسيله صاحب الشفاعه آزار تا ليف كرد جا كه مومنان صديقت شعار بعد فدا اسماء حسنى كه بوجاه  
نودونه نام الهى است از اين اسماء صفات رفيع الدرجات محمدى تر زبان و طب اللسان باشند بخفى نماز كه بحكم  
لا يكرن الشا كما كان جعده بعد از خدا بزرگ توى قصه مختصر با چنانكه ذكر كشت اسماء بارى كه جلولى و جمالى و كولى  
والهى و جلالات شان و طبيل صلت نعماء و در دیده بعيرت رنگ ظهور ميكند چمنان باو اگر جلالت صفات  
و اسماء محمدى على صاحبها افضل التيمم و التيسر هانت شان و علو مقام آن صاحب قلوب توسلين و سبحان

ربوبیت کند و او غنی یعنی ادنی ربی فاحسن یعنی رکزد و بعضی از صوفیه در حدیثین رانی قدرت را یکی نشان  
 لا یقدر ان یمثل لی یعنی آنکه مرا و خود را به حق را و یچنین خیال میکنند که حق در بیجا جمعی معبوده خالق است بلکه معنی  
 اینست که راست مراد و شیطان قدرت نیست که خود را بصورت من یمثل سازد و بین تفاوت ره از کجاست تا  
 و آنچه در قرآن شریف آمده و ما ربست از دست و لکن الله ربی یعنی منکر زده انداختی چون انداختی لیکن حق تعالی  
 انداخت و الذین یابغونکم لعل یموتوا الله ید الله فوق یدهم یعنی آنانکه محبت کنند ترا خدا را بصیت میکنند  
 دست خدا بالای دستهای ایشان است درین آیت حق تعالی دست محمد علیه الصلوٰه و السلام را که بر دست  
 مسلمانان هنگام محبت نهاده شد بدست خود تعبیر میکنند و امثال این آیات بسیار آمده و این ملاک است  
 بر شرف کمال جن حضرت و توانا لرزد و الجلال که در اکثر کارها خلیفه و نائب را بر شرف ذات سیمیهها و از آن  
 داشته و خود بی این تشریف کمال توصیف انتظام امور دین و بندوبست سلطنت رب العالمین بر وی مینمایند  
 ندانم که فرستنده را می زبید که بندگان احکام کند که بن فرستاده را بجا ما دانید و از بناده طاعت و اطاعت قدوم  
 بیرون گذارید و غیر ظاهرت که بسبب اراده طریق یعنی راه نمودن بوسیله اجماع آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام  
 بر سایر افراد است واجب آنرا که گشته که بی و سبب اراده ای در هر ریاضت باطل و معنی ضایع است محال  
 سعدی که اوصاف او توان رفت جز در پی مصطفی پس هر یک حدیث من لم یشکر الله من لم یشکر الله انکه پاس رسالت  
 او انکه پاس حق تعالی او انکه باشد شکر که از وی محمد مصطفی که عارف بانی شکر که از بنایا رحمانی است  
 بر هر فردی از افراد عالم واجب منتهی بود حکامند ستانیده و شا کوی و در کار عالم و پاس کن از احوال و

انعام او بود و بعضی از کاتبان کاتبان حال **ع** حمد باری چنین جامه سرودا که بن بر سر او ذکر می  
 رود و بدانکه چنانکه حمد بر اقسام است که حمد بزبان حمد بجوارح و حمد بدل جان می باشد درین جمله انواع آنست  
 علیه الصلوة والسلام میل و نه بار بلکه هر آن زمان سرگرم و شادان و متوجّه و مایل بودی و بعد تصفیه و تزکیه نفس  
 خویش و یگانه را برای ادای آن تا وسیع امکان در نصیحت و فرمودی روایت است از ابوهریره رضی  
 فرمود و آنحضرت علیه الصلوة والسلام که هر که در روزی صد بار بگوید سبحان الله و بحمده در روز قیامت حاضر  
 شود با فضل اعمال و نیز فرموده و ذکر اندک بیک بر زبان و کران و میزبان و محبوب نزدیک خان یعنی سبحان  
 بحمده سبحان الله العظیم و حدیث آمده که این کلام ذکر فرشتگان است و نیز فرمود افضل ذکر لا اله الا الله است  
 و افضل دعا سوره فاتحه یعنی الحمد لله رب العلمین تا آخر و حدیث قدسی آمده که حق تعالی می فرماید  
 تعقیبم کردم تا زار و میان خود و میان بنده خود بد و نصف بنده را بهم آنچه او خواهد چوین بنده گوید الحمد  
 لله رب العلمین حق تعالی فرماید حمد کرد مرا بنده من چوین گوید الرحمن الرحیم حق سبحانه تعالی فرماید شای برگزیده  
 من چوین گوید مالک يوم الدين حق تعالی گوید بزرگی من گفت بنده من چوین گوید ایاک نعبد و ایاک نستعین  
 فرماید این عهد است میان من و بنده من و هر آینه دهم او را آنچه او طلب کند و چوین گوید یا ذا الصراط المستقیم  
 صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم الا الضالین فرماید که این باریت بنده مرا روزی شود  
 و او مرا بخود دریا بدر و راهم **ف**ایده بدانکه ادای حمد و عطیات باری علم از جوارح و جوارح و مال و متاع  
 و غیر این است که آن چیز را در کار الهی شاغل داری صرف کنی مثلاً بدست کسی مدد کنی و چیزی دهی و بجا



بمشیت و مقدس و وحی قرآن و کتب حدیث و کتب فقه و کتب کلام الله و حدیث رسول الله و تذکرة الاولیاء  
 بشنوی مواظبت و کوشش کنی و جان خود را در راه الهی فدا کنی و اگر زنده درجه شهادت باشی و شکر الایمتین باشی  
 و اهل العطا یا که در بدن تو تعبیه فرموده اند و برای پرورش و انتظام معاش تو بهشت آسمان و فلک البروج و طبقات  
 زمین و هر ماه و سال و باران و فزیده اند این است که بر جان نذکان خدا مهربان باشی و فقر او  
 مساکین را دوست داری و شکر علم و فضل که در تو فایز آن بر تو گشاده شد این است که در افاده علم و عمل  
 کنی و با هر معروف و نهی منکر پردازشی و خود را به تکلف و ریاضت عالم با عمل ساز کنی علم بی عمل شریعت بی اثر  
 و صدق بی کوب و در حدیث شریف آمده العلم بدون العمل و العمل بدون العلم ضلال یعنی علم بی عمل  
 سبب ضلالت آخرت باشد و عمل بی علم عین کماهی بود زیرا که عالم جان بسبب حرمان علم در حق و باطل فرق نکند  
 و در دام شیطان گیرد و کماهی بسبب غرور و جهل کفریات از دمه دشت و دریا و جهنم افتد **س** بی علم  
 چون شمع باید که اذیت پاکه بی علم نتوان خدا را شناخت و در حدیث شریف آمده ما نخذ ان الله و لای جابلا <sup>قط</sup>  
 یعنی حق تعالی هیچ بند جابل را به تشریف ولایت و دهنی خود نخواست است زیرا که دوستی نادان سبب  
 ریج خاطر می شود پس هر که با وجود عدم مهارت علم ظاهر و علم باطن در عوی لایت یا معرفت الهی کند کراهه باشد  
 بلکه وکیلان از اقوال و افعال او راه راست کم کرده در کفر و فساد و انحاد و کفر افتاد و از برکات یاران  
 اسلام و پیروی شریعت محمدی علی صاحبها افضل الصلوة و التحیة محروم مانند محمود یعنی متوجه  
 کمالات ذاتی و صفاتی هم در دنیا و هم در آخرت و ستانندگان آنحضرت علیه الصلوة و السلام رب العالمین

و ملائک و بندگان و باشند از انبیا و اصفیا و اولیای کمال و کماله <sup>کامل</sup> لا اله الا الله محمد رسول الله هم در عقیقت  
 برستایش است که بر سالت که اعظم در جاد و دنیا و آخرت است ستوده اند و نیز بمصدق آیه که یسعی بن عبد  
 ربکم یسعی ما یخمد و انما یخمدونکم مقامیت که بان حضرت فردا برای عرض مضمون شفاعت دهند و آن حضرت در مقام  
 خدا را حمد گوید و سجده بنهاده عاصیان است را برای نجات از هول محشر و آتش دوزخ و دخول جنت شفاعت  
 کند و در آن وقت لواحق و بندگان حضرت دهند و آن ایست پس رفع لایق عظمت آن شفیع که شریف و بزرگ  
 بدان استلال کند چنانکه حدیث آدم و حوا تحت لوائی در علو شان نشان رفع ایشان را در شد  
 مقام توحید و ناست محمد و بدین شان مقامی دانی که دارد و احیاء یکم کننده مار دوزخ از است  
 مرحوم خود و این نام مبارک توبیت مذکور است و غیر عربی است بدان ای با در که ایمان آوردن بمحمد  
 علیه الصلوة والسلام موجب نجات آخرت است و کسی که بدان نور الانوار و مظهر فیض برورد گاردل و جان خود  
 نثار کند و جسم قیمتی او را دوست دارد و آتش دوزخ بروی حرام باشد و چون تو خود را از ان اساز  
 و بان گاه منسوب بر شکلی که در ای آسان شود و جنت الرضوان فردوسین بیکاه تو باشد و دوزخ  
 از نور تو احتراز نماید و مضمون حدیث جبریا مومن فان نورک طغانی بسی غنی زودا بالای صراط یکنه  
 مومن زیرا که نور تو فروزش نه تعلیم را پرده از رخ برکشاید و حیث یعنی یکانه و یکت در صفت کامل  
 حسن جمال و سیرت خوب و طاعت مرغوب **و** روی خوب و کمال سیر و امان با کمال لاجرم است  
 با کمال دو عالم با و است و در باب جامعیت فضایل و کمالات حدیث که حق تعالی آنحضرت را یکنه

حدیثی است که در  
 کتاب جامع  
 آمده است

حدیثی است که در  
 کتاب جامع  
 آمده است

حدیثی است که در  
 کتاب جامع  
 آمده است

درین گفته است **ع** آنکه خواص در کفریم اند با وحشت زوکان عالم تسلیم اند و نمیدشو که رحمت حق عام است  
 مغرور شو که خاص کان دریم اند عاقبت در پس آئیده انبیا و خاتم النبیین درین صفت مشتق است از عقیب  
 بمعنی پاشنه و پس و حکمت در تازیانه صوت شدن آنحضرت علیه الصلوة والسلام این است که عکاشین بدان  
 شود و معنی الیوم اکملت لکم دینکم از قوه بفعول آید و برنصه شهود جلوه کرد و دوم این مهلت دلالت کند بر  
 کمال تقرب محبوبیت آن سرور بدرگاه حق تعالی که با دشان می زمین مقرب درگاه خود را تا آنکه اعمام  
 واقع نشود از خود جدا میکند و چون از سارا ام تمیشت آن مهم صوت نه بند یک شیر والا مقبره را که در زمین  
 سیاست سرآمد سرداران با روانه نمیکند شیخ ناصر علی رحمه الله علیه بگوید **ع** پس از همه ایشان خود آمده  
 هر چند که از بطور آمده و آنی هم سبب قرب تو معلوم شد و در آمده و در آمده و برای تمیشت تمیشت  
 عمارت دین در حدیث شریف آمده که شخصی عمارت عالیشان احداث کرد و بعد اتمام جای یکشت کا  
 گذاشت چون ناظران سیران کردند خوشوقت شدند و چون محل آنخت رسیدند گفتند که اینجا جای استاد  
 خالی پس مودای مسلمانان این مرمت آنخت نام و تکلمه منزل هدایت و ارشاد بآید رب العباد  
 از بزرگت قدم من است و نیز حفظ و حراست کاروان از دست اندازنده زنان بی باک چنانکه از  
 فوج و نبال کش یعنی چند اولی باشد همچنان نگذاشت جان مال عباد الله هم در دنیا و هم در آخرت  
 از آن شفیع روز قیامت خواهد بود **ع** چه غم دیوار است را که باشد چون تو پشیمان باشد چه با  
 موج بجز آنکه دارد و لوح کشتیمان و ظاهر است که پستی خیز در پس آن جزئی باشد پس معنی عاقبت



یست و خدا نده این انوار ثلثوت قرآن ده بار حاصل شود ظاهر پاک منزله از هر عیب و نقصان و معصوم  
از هر گناه و برتری از بودی باطن کجیم و وجه بدانکه ظاهر شوق است از طهارت و طهارت بر دو قسم است طهارت  
ظاهر و طهارت باطن طهارت ظاهر عبارت از پاک داشتن بدن و جامه است از انواع آلودگی اندر روی و در  
که نماز و آن پنج کلمه لا صلوة الا بالطهارة فرموده اند و ازین طهارت بوضو و غسل و تیمم در شان ع  
تعبیر نموده باکی بول کلینیم و افعالین طهارت است چنانکه در حدیث شریف آمده است هر بول و افعالین بول طهارت  
عذاب القبر نه نیست ای مسلمانان باکی کنید از بول زیرا که اکثر عذاب قبر بسبب بول است و حدیث که در شوق آن  
حضرت عبدالله الصلوة والسلام بر دو صاحب قبر که یکی بی عیب طهارت بول و دیگری بسبب بول گرفتار عذاب بود  
و برای تخفیف عذاب بنایک شخ خرماسخا فقه بدست مبارک لای آن هر دو قبر نهادن در مشکوه شریف  
و همچنین است و نیز چون طهارت ظاهر ستر طهارت باطن است در حدیث شریف آمده که الطهارة شرط الايمان یعنی طهارت  
کردن پاره از ایمان است و چه وجه آن سرور در طهارت ظاهری و در اوقاشان روزی عند النوم و  
بشکام جو اسلام و بعد جماع و اشغال لذات جسمانی و تناول طعام و خوردن چیز با برشته و گوشت شتر و همچنین  
مسلم و غیره و کتب حدیث بتفصیل مذکور است پس در مومن باید که از اتباع سنت در باب طهارت محروم نماند  
چون بیاری طهارت ظاهر باطن نیز حق کند ظاهر در دو قسم دوم که طهارت باطن است از رد قواعد شریعت و محصل  
اصول است که طهارت ظاهری طهارت باطن بکار نیاید زیرا که باکی بدن با نجاست و این چون سرسازند و در  
و چون کتف باز درین مردود بود و آیه یوم لا یغنی مال ولا بنون الا من اتى الله التوبتیم اشاره به همین

مطلب عجمه است و عبارت باطن عبارت است از پاک داشتن دل از شرک آوردن بخدای غفور جل و بالا  
 بدعت و انواع فحایم اخلاق مثل کبر و حسد و بخل و یا و نفاق که تفصیل آن در کتب اخلاق مذکور است  
 و محبت دنیا و حب جاه اساس این خبیثات و بیخ این خبیثات است که ثبات دنیا را بر سر کل خطیه در حدیث  
 شریف آمده و نیز علما و دین گفته اند که دلی که در وی محبت خیر الوری صلی الله علیه و آله و سلم دوستی آل اطهار و صحابه  
 کبار را خیار است اندیشه سرسرا پاک است و علا دوستی این بزرگواران تکریم و تعظیم ایشان بود و بر وجه کل  
 ظاهر و باطن و اینگونه از موجب ایشان و شرک کردن از ترک کینه پاک داشتن و با قول باطل جمل و قصص  
 قدیم از نهاده ادب بیرون نگذاشتن که کدای ناچیز از اسرار ملک چه کار حاصل کلام ایکنه آدمی از  
 طهلت باطن که تعبدی بخدا و رسول کرم صلی الله علیه و آله و سلم بران و البته است غافل ماند و دین اسلام که  
 ربانیه نجات آخرت است در آن احداث دست نهد مطهر اسم مفعول است از نظایر یعنی پاک کردن زیات  
 معنی یعنی پاکیزه تر و جامع انواع طهارت که بیان آن در ظاهر مذکور شد و اگر از این طهارت پاک نام از  
 عوارض حیوانی و تنزه آن سرور از اماراض و حافی اراده کن ایست بود که عطری عرق بدن مبارک و دیگر  
 فضا و شرح الصبر آن صدر الصدور که چندین بار روح الامین بکمال آبی سینه نور آن سرور شگافه و فیض  
 منزل از آلائش ایسکان پاک کرد و شست و شوی اجبی او در کتب سیر و سال احقر ستمی با نوار الشرفین شرفنا  
 مبتدئ شده و بچشم انکس که بیا که بر عالم هست فیض صحبت است از قرب و نزدیکی صحبت و خویشی آن سرایه جو و  
 وجود طهرانی است که خیرت علیه الصلو و السلام نیز از انواع آلودگی ظاهر و باطن طهر شدند و آیت تطهیر نشان

این در کتب  
 طهارت

طهارت



طهریم تطهیر طیب نیز بمعنی پاک پاکیزه بود از چیز کثیف و نجس و طبع سلیم از آن پاکند و نیز اشارت بسوچ و چو  
 کل و عرق چون گلاب و زعفران خوشاب و کلمات طیات او که مغز سماع از آن معطر شود و در سیر آمده که چون کندن ریح حضرت  
 علیه الصلوٰه والسلام در کوچه و برزن می شد هوا بجا از شمع خلق و رایحه خلقی او خوشبو شد می آیند و روزه  
 دانستی که آنحضرت بدان طرف جلوه افروز شده بدانکه در حدیث شریف آمده ان الله طيب لا يقبل الا الطيب  
 یعنی حق تعالی پاک است و نمی پذیرد مگر چیز پاک را خواه قول باشد یا عمل یا بدیه یا صدق و مانند آن درین حدیث  
 لفظ طیب بر ذات باری جلالت صفاته اطلاق فرموده اند پس حالات قدر این صفت از اصحاب صورت  
 و ارباب مخفی و مستور مانند و کلمه طیب لا اله الا الله است و گوینده آنرا از باریت و خلق جنت داده اند نیز از  
 این اسم مبارک رفعت و اعتلا می بخشد زیرا که اعتقاد و حدایت بی تصدیق رسالت را بیکان و از انبی الهیات  
 باری و حقیقت محمدیستی است و نیز در قرآن مجید فرموده ان الطيبات للطيبين والطيبون للطيبين یعنی زنان پارسا از  
 بهر مردان پارسا و مردان پارسا از بهر زنان پارسا اند و ازین آیه کریمه میتوان دانست که از زوج طایفه است  
 که امهات المؤمنین اند سزاوار پیوند محمد عربی که طیب ظاهر لقب است بودند و آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام  
 را تقرب بابها بجا خویش بوده و از امهات المؤمنین که بمعنی مادر مسلمانان اند هیچ یکی را در حیات آنحضرت  
 علیه الصلوٰه والسلام و نیز بعد وفات او از جاده عصمت و عفت دور و پاکدامنی مقدم بیرون نرفته و آنچه صحیح  
 نزد دشمنان خدا و اعدای رسول مجتبی در باب احب بنا رسول الله یعنی عایشه صدیقۀ ائمه و افراتیمت شریفی  
 و گستاخی کردند که او با یکی دامن او رضی الله عنها در قرآن مجید مذکور است و بجا دانسته اند که گداخته که از کرده خود

طهیر

طهیر



توبه کند و دیگر در چنین بیتان طغیان نکند و بکلمه ان بعض الطین انهم در باب زواج مطهرات که جواب هر دو  
صفت اند از بدگمانی و خطرات شیطانی احتراز نمایند اینجا توفیق الهی برای اثبات تقوی سیده النساء عایشه شد  
یک صیغه ذکر کردم روایت است که چون آنحضرت علیه الصلوة والسلام دوا بکبر صدیق در حجره عایشه موقوف  
شدند عایشه خاتون برای فاتحه و زیارت در آن مقام بی اهتمام کلی در لباس نفی و کفنی که نامش زونجی و ابی تنجی  
یکی شوهرین است و دیگر پدر من چون امیر المومنین علیه السلام موقوف شد بی ستر تمام بدن زلفی و کفنی که من عمر شرم دارم  
حجاب را منکسر می نمود ای پادشاهان بخور نگاه کنید که چگونه دختر بزرگوار و دایا از اصل فطرت مجبول بوده است اگر  
معنی البکاء للطمین است و الله الموفق والمعين باید دانست که قصه یغوثه فلک عایشه رضی الله عنها باران  
پاک همان بود در سورة النور مذکور است و این عباس رضی الله عنه گوید که حق تعالی زن هر ستمی را از بدکار  
و نامحاربی نگاه داشته است سید در او سالار و بزرگ قوم از روی حب و لب در حدیث شریف آمده  
که فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام انما سید و فقیه آدم یعنی من سر دار و لا دادم ام و سید به تشدید  
مکروه مشتق است از سید یعنی سروری و سر داری می یابد از روی عرف و نقل از سه جهت ثابت می شود اول  
از حرف رسول صلی الله علیه و آله و سلم دوم از جانب نه برای طول ایوم از جهت امیر المومنین علی رضی الله عنه  
که تفسیر این اقسام شش سال رسول صلی الله علیه و آله و سلم می کند پس نظر بر این کلام آنچه پدر او شنید و غیر علو و ماد  
اوست به بود سید باشد چنانکه در جواب هر لغو اید نوشته ام و این قول اکثری از علما دین است الولد شیخ  
خبر لا بون یعنی فزون تاج بهترین پدر و پدر بجهان معنی که مذکور شد فایده غزالی رحمة الله علیه

احياء العلم آورده که آنحضرت علیه الصلوة والسلام در علم و شجاعت عدالت و عفت نظیر خود ندارد چنانکه در  
 با عفت آنحضرت نوشته اند که دست مبارک بدست هیچ زن نامحرم نزیده و در سخت بکار نه زمان بود در هم نیاورد  
 نزد یک آنحضرت قرار نیکرفت زردیوم بجهیه کشاده بمحاجان اوی و اگر کاهی بی ثقی و مستحق اینانی تا حرف  
 شدن آن شب بخانه خواب کردی از مال غنایم برای خرج و منوت عیال زیاده از قوت یکسال نستاند فی القیة  
 مال را فی سبیل الله صرف کردی و سوال هیچ سائل را رد نفرمودی بیشتر چنان بودی که از ذخیره و قوت عیال خود  
 بر فقر و محتاجان ایثار کردی حتی که قبل از انقضا سال خود برای نفقه عیال محتاج شدی آنحضرت علیه الصلوة  
 والسلام تعلیم بدست مبارک و وقتی در چهارم دریده پیوند دست کردی و در کارها و امور خانه با اهل خانه شریک  
 شدی و در شیوه شرم و حیا چنان کامل بود که بر روی هیچ نفوس نظر نمیکرد و اجابت دعوت میکرد اگر چه دعوت کننده  
 مسکین و بنده و کم مرتبه باشد بدیه را قبول میفرمود اگر چه یک جیره شیر بود یا ران خرگوش باشد از تاناول میکرد  
 و تقایف و بدل آن می نمود مال صدقه نمیزد و بسبب آنکه صدقه بر سادات حرام است خشم و غضب او از بهر خدا تعالی  
 بودی نه از بهر نفس خود و همیشه سخن راست گفتی اگر چه بر حق گفتن در امر حضرت با آنحضرت علیه الصلوة والسلام  
 عاید شود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از کسی سنگ شکم می بست و ما حضرت تاناول میفرمود و در میگرد  
 از غذا اصلاح بر میز نمیکرد کاهی خرماف کاهی گشت برشته فی نان و کاهی نان جو که دم فقط و کاهی  
 و شنبه و کاهی شیرینی نان و کاهی خبر بره و خرمات تاناول میکرد و کاهی عجمه زنده نمیزد و بالا خوان نمیزد بلکه  
 طعام بر سفره نباده نمیزد دست مال آنحضرت علیه الصلوة والسلام کف پا او بود و منی بعد فراغ از زمان

توبه کند و دیگر در چنین میان طغیان نکند و بگویم آن بعضی الطین را هم در باب انواع طهارت که جوارح درج  
 عفت اندازد که گاهی در خطرات شیطان از احتراز نماید اینجا توفیق الهی برای ثبات تقوی سیده الف عایشه علیها  
 السلام است و ذکر کردم روایت است که چون آنحضرت علیه الصلوة والسلام دالو بکر صدیق در حجره عایشه در فون  
 شدند عایشه خاتون برای فاتحه و زیارت در آن مقام بی اهتمام کلی در لباس نفی و کفنی که تا هنوز زوجی وانی نبینی  
 یکی شوهرش است و دیگر چه من چون امیرالمومنین عرفا فون شدند بی ستر تمام بدن زلفی و کفنی که من از عمر شرم دارم  
 حجاب آنرا میبرد و ای بان بغور نگاه کنید که چگونه دختر ابوبکر بر شرم و عیا از اصل فطرت مجبور بوده است  
 معنی الطبیب لایطین است و الله الرفیق والمصین باید دانست که قصه پرخنده ایک عایشه رضی الله عنها با بران  
 پاک همانا و در سورة النور مذکور است و ابن عباس رضی الله عنه گوید که حق تعالی زن برهنه را از بدکار  
 و نه بخاری نگاه داشته است سید در آن روز سالار و بزرگ قوم از روی حسب نسب در حدیث شریف آمده  
 که فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام اناسید و لقد آدم یعنی من سردار اولاد آدم ام و شید به تشدید یا  
 کمسه و مشتق است از زیادت و بمعنی سردری و سرداری سیادت از روی عرف و نقل از سه جهت ثابت می شود اول  
 از طرف رسول صلی الله علیه و آله و سلم آدم از جانب زهرای تولیوم از جهت امیرالمومنین علی رضی الله عنه  
 که تفسیر این اقسام ثلثه بآل رسول صلی الله علیه و آله و سلم اولاد علی می کنند پس نظر بر این کلام آنچه پدراوشیخ و غیر علو و ماو  
 او سیده بود سیده باشد چنانکه در جوارح هر نحو باید نوشته ام و این توانی اکثری از علما دین است الولد شیخ  
 خبر الا برین یعنی فرزندان باج بهترین دارد و پدراش همان معنی که مذکور شد فایده غزالی رحمه الله علیه

-

ائمه العظماء آورده که آنحضرت علیه الصلوة والسلام در علم و شجاعت عدالت و عفت نظیر خود ندارد چنانکه در  
 باعفت آنحضرت نوشته اند که دست مبارک بدست هیچ زن نایم زبیده و در سخاوت هم چنانکه زمان بود در هم و در  
 نزدیکی آنحضرت قرار نیک گرفت زردی بجه که شده به محتاجان وادی و اگر گاهی ثقی ماند و سستی زبانی تا صاف  
 شدن آن شب بخانه خواب کردی از آن غایم برای فرج و موت عیال زباده از قوت یک سال نماندی بقیه  
 مال را فی سبیل الله صرف کردی و سوال هیچ سال را در نفرمودی بیشتر چنان بودی که از ذخیره و قوت عیال خود  
 بر نفرمودی محتاجان ایثار کردی حتی که قبل از انقضای سال خود برای نفقه عیال محتاج شندی آنحضرت علیه الصلوة  
 والسلام فعلین بدست مبارک و ختی و بر جامه دریده پیوند دست کردی و در کار و امور آخانه با مال خانه شکر  
 شندی و در شب و شرم و حیا جهان کامل بود که بر روی کعبه نظیر نمیکرد و اجابت دعوت میکرد اگر چه دعوت کننده  
 مسکین و بنده و کم تر باشد بدیه را قبول میفرمود اگر چه یک جریه شیر بود یا نان خرگوش باشد از آن تناول میکرد  
 و طمانی و بدله آن می نمود مال صدقه نمیزد بسبب آنکه صدقه بر اسرار حرام است ختم و غضب او از بهر خداست  
 بودی نه از بهر نفس خود و همیشه سخن است گفتنی اگر چه بسبب حق گفتن در امر مسرت با آنحضرت علیه الصلوة والسلام  
 عاید نشود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اگر کسی شک می بست و ما حاضر تناول میفرمود و در میگرد  
 از غذا احوال بر میزد و گاهی حرام صرف و گاهی شکر برشته بی نان و گاهی نان جو کم فقط و گاهی  
 و شهد و گاهی شیر بی نان و گاهی خربره و خرما تناول میکرد و گاهی نیکه زده میخورد و با لاخوان میخورد بلکه  
 طعام بر بفره نمیداد و آنحضرت علیه الصلوة والسلام گفت با او بود یعنی بعد از آن زمان

خود من بکف پای ماییدی و قدید نگاه داشت مال و دمان خود و از کمال داد و دهان سر و بنیای از زبان گندم  
سیری حاصل کرد و نوافات همین حال بود دعوت طعام عروسی یعنی و نیمه قبول میکرد و پیش عیاران نمازخانه رفت  
و در جماعت اعدایی حاضر و با سبائذ میکرد در تواضع یکانه روزگار بود اکثر خوشی را دوست داشتی و سخن مختصر  
گفتی جمال صورت و کمال سنی داشت از خود دنیا گاهی برسان نشدی از پوشاک هر چه میسر شدی پوشیدی  
گاهی چادر و گاهی بر دمیانی و گاهی جبه صوف انگشتری نقره در خنجر دست راست و گاهی در دست چپ میزدی  
و چون ارشدی بنده خود و یا یکی را در پیش و نشاند گاهی بر پشت گاهی بر شتر و گاهی بر استر و گاهی بر دران  
کوش میارشدی گاهی پیاده پای باد و علامه و کلاه رفتی خوشبوی را دوست داشتی و از بوی بنام خوش شدی  
با درویشان صحبت داشتی و با سبکین طعام خردی بل فضل را کرم کردی و اهل شرف را به نیکی احسان تالیف قلب نمودی  
صله رحم بجا آوردی و خویشان خود را بر اهل فضل ترجیح میدادی و بهیچ کی جهاد تنم نکردی و چون کسی معذرت کرد  
قبول فرمود و در مزاج طبعیت خبر سخن حق کفنی خنده و تمیز کردی بی قبحه و بازی مساج را روا داشتی و  
بازمان بازی کردی مثل دیدان چون کسی با و از بلند حرف زدی تحمل کردی آن حضرت را اثر آن و کوشید  
بودند از شیرین با عیال خود بصری برد و آنحضرت را علما و دیگر بزرگان بودند در اکل و شرب بسیار متواضع  
بلکه با خود شریک می داشت و گاهی از عبادت الهی و اصلاح نفس غافل می بود بهیچ مسکین را سبب خلاص او نمیگزید  
و از بادشاهان روز زمین نمی رسید بلکه در باب دعوت الهی اندیشه و کد او نظر او یکسان بود و مدتی تعالی  
آنحضرت را سیرت فاضل و سیاست کامل عطا فرمود حال آنکه مریدان می زوشت و خواندگار نشو و نما می

در سرزمین جاهلان دشت و بیابان شده در فقر و تنگدستی عمری گذراند و شبی بود بی پدر و مادر با وجود این که سزاوار  
 حق تعالی جمیع محاسن اخلاق و اوضاع پسندیده و اخبار و اولین و آخرین و آنچه در آخرت بکار آید و در دنیا خوبی و بدی  
 از آن رو نماید آنحضرت را تعالیم که در غزالی رحمة الله علیه میگوید که این سیر از احادیث شریف من انتخاب کردم و  
 سوا این آنچه ابوالمعمری در کتاب خود جمع کرده این است که هر گاه ایمان از مومن دشنام دادی و سخن  
 کفنی حق تعالی آنرا کافره کنایان موجب رحمت ساختی هیچ خادم و خادمه را لعنت نکندی و حق تعالی آنحضرت با  
 کافران جنگ میکرد یکی از اصحاب عرض کرد یا رسول الله دعای بد کن تا بر این ستمکاران قهر آبی نازل شود و فرمود  
 اِنَّا بَعَثْتُ رَحْمَةً و لم نبعث لعنا یعنی برای رحمت فرستاده شدیم نه برای لعنت و طلب خرابی آنها و چون  
 کسی برای دعا بد از بهر مومن یا کافر فقیر بود یا غنی سوال کردی بجا دعای بد دعائیک در حق او کردی و آنحضرت  
 کسی از غضب بدست خود نزد امانی بسپار الله برای اعلاای کلمه الله کافران را که است و گاهی در باب خود از  
 مردم انتقام نگرفت مگر اینکه حد شرع بر مردم جاری کرده است و چون در دو امر اختیار باشد امر بهیون بر آن  
 برای خود اختیار کردی و اگر در آن کار شائبه مصیبت الهی یا قطع رحم بودی از آن حذر کردی و اگر یکی از اینها  
 یا نیز که میند از آنحضرت در کار است و اگر کردی که در ادای کار او بستی و آن رضی الله عنه که خادم آنحضرت  
 بود و میگوید و الله آنحضرت بیچاره مرا غمخورد که چرا چنین کردی و چون گاهی تقصیر میکردم و یکی از اهل بیت  
 مرا سرزنش کردی میفرمود آن حضرت علیه السلام بگذارد این مسکین را که شیت الهی چنان بود آنحضرت در  
 سر نبود و هنگام خواب اگر فرس زدندی بر آن دست زحمت فرموده بر سر من خواب کردی و قبل از خواب

آن حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام حق تعالی در توبیت در سفر اول لغت کرده که محمد رسول الله بنده برگزیده من است  
 نیست تند خود و سنگدل بانک زنده در بازار باجری بد بدی بکنند بلکه عفو فرماید ولادت گاه او مکه است  
 و هجرت او بدینه و بادشاهی او در ملک شام لشکری بندد برگرد او و اصحاب و محافظان قرآن اهل علم اند  
 و ضو دست و پای شوند و همچنین است او در انجیل مذکور است انبی و از جمله اخلاق آنحضرت این بود که در  
 گفتن تقدیم کردی چون کسی برای کاری پیش آنحضرت آمدی تا آنکه او خود برخیزد بسوی او و متوجه بودی چون  
 کسی از گرجی دست آنحضرت گرفتی خود دست او را نداشتی تا او فرو نگذازد و در مصافحه یا ران نیز تقدیم کرد  
 پیچ دست گرفته بر دوش فردی و این نشان کمال محبت و الفت است چنانکه در حدیث آمده صاحبم اخذیده فاشکبه  
 یسند قبضه بر فاستن نشستن آنحضرت بذکر آبی بود یعنی در هر دو وقت یا الله یا کریم مانند آن از اسما حسنی  
 بر زبان آوردی تا معنی آیه کریمه الذین یذکرون الله قیاما و قعودا علی جنوبهم متحقق شود و مسلمانان دین بابت وی  
 آنجانب کنند و چون یکی از بندگان خدا برای حاجتی نزد یک آمدی آنحضرت در نماز بنوی در نماز تخفیف کرده  
 اندوی پرسیدی چه کار داری پس از ر واکردن حاجت او باز در عبادت الهی مشغول شدی و اگر چه آنحضرت  
 از برداشتن هر دو ساق بود و از ابدیت خود می گرفت و بر سرین مبارک می نشست و مجلس آنحضرت از محاسن  
 جدا و ممتاز نبود یعنی هر جا که گنجایش بودی شش می طلب میکرد و صد رو سدر اطلب میکردی زیرا که آنحضرت از  
 تکلفات زما تبری و نیز ار بود و میفرمود شر الاخوان من تکلف لک یعنی بدترین مردم کسی است که تکلف را  
 در دو کجای آنحضرت بسوی ران خود پا دراز نموده اگر آنحضرت رو بقبله می نشست و چون کسی بر

طاقات آمدی نگریم او میکرد و جانم و دای خود برای او می گسترده اگر چه از خویش آن بیاران برادران من نبود و او را  
 بجد و کد میفرمود که بر آن نشیند و هر یکی را تکیه توابض دادی و اگر او در قبول آن قائل گردی بر یکجندی میگذشتی  
 تا آنکه بر آن نشیند یا بگوید و چون کسی از نزد آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام رفتی عقین دانستی که دیگری مثل او پیش  
 آن حضرت اینقدر مکرم و معزز نباشد و مجلس آنحضرت مجلس جلال و شرم و تواضع و امانت و دیانت بود یعنی  
 امر که خلاف شرم و حیاء و دیانت بود مثل نزل خنده و غیبت و نیمه شکایت در مجلس کسی نمیداد و محتاط  
 در قرآن شریف فرموده فَمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ إِنَّهُ لَم يَكُنْ لَكَ فِطْرًا عَلَيْهِ الْقَلْبُ لَا يَفْهَمُ مِنْ جَوَلِكَ لَيْتَنِي  
 رَحِمَهُ أَلَيْسَ نَزِمَ شَدَىٰ فِي رِبَابِ بَنَدُكَانَ وَ أَكْرَمِي بُوِي تَنْخُو وَ سَكَلُ هِرَازِي مِي رَمِيدَنْد و پراکنده می شدند از پیرا  
 تو آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام در یکجستم آمدی و زود شادمان شدی در مجلس شریف حاضرین از فوطا و اب  
 بلند میکردند و چون زنجای خود بر خاستی این دعا گفتی بِسْمِ اللَّهِ مُحَمَّدُكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اسْتَغْفِرُكَ  
 وَ اتُوبُ إِلَيْكَ دمی فرمود که جبرئیل علیه السلام مرا این کلمات تعلیم کرد خداوند ما بنده گان را توفیق پروری بریت  
 و عادتید عالم صلی الله علیه و آله و سلم که راست کن این باریب العبدین حکایت روایت است از ائمه معصومین  
 علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه که چون دختر حاتم را در اسیران قید می نمودند پیش آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام  
 حاضر گردند گفت یا محمد ان رایت تخل عنی ولا تشرمت لی ایاها العرب فانی بنت سید قونی ان کان لی کذا و کذا  
 یعنی یا محمد اگر میخواهی مرا از بندر ما کن از خرابی من قبال عرب را شد و مکن زیرا که من دختر سرور دارم خودم  
 پدر من کر سنه را طعام داد و ابقای عهد کرد و اسیران از بندر ما کردی هیچ سالی مرا خودم نکردی و سلام



رواج دادی بن دفتر خاتم طائی ام فرمود ای دفتر اینک لغتی صفات مسلمانان است اگر بدو تو مسلمان بودی بن برود  
 رحمت آبی فرستادی یعنی رحمة الله علیه کتبی پس حکم کرد آن حضرت بکذا یدین دفتر را که بدو را و کار ام اخلاق را و دوست  
 میداشت حق تعالی نیز کار ام اخلاق را و دوست میداد و او بود بن بنیار که حاضران مجفل بود عرض کرد یا رسول الله  
 حق تعالی کار ام اخلاق را و دوست میداد و فرمود بلی و قسم بخداوند یک جهان محمد بدست قدرت اوست و او  
 نشود و بدست مگر کسیه نیک خوب و گذرانی احیاء العلوم بدانکه چون سید را بر یکی از اغنیاء اهل دنیا که مسلمان  
 از روی شتر اک نعت عرب طلاق کند در دست باشد چنانکه از حکایت دفتر خاتم و سخن او معلوم پس درین صورت  
 سیادت بر دو نوع بود دینی و دنیاوی سیادت دینی مختص بفرزندان علی بنی فاطمه رضی الله عنهما باشد و سیادت  
 دنیاوی عام بود که هو الظاهر خدا یا بجای بنی فاطمه که بر قول ایما بنی خاتمه باکر و عوتم رد کنی یا قبول فرمود  
 و اما آن رسول امیر رسول پیغمبر فرستاده خاص آبی برای دعوت خلق با کتاب آسمانی که قرآن شریف است و  
 فرق در میان بنی و رسول آنست که رسول صاحب کتاب بود و بنی اعم از رسول است که صاحب کتاب بود  
 یا بالهام و وحی و تبعیت رسول دعوت کنند و نشان جلالت شان این اسم رفیع المکان آنست  
 که حق تعالی با نام خود بر عرش ثبت کرده چنانکه پیش ازین مذکور شد و دیگر اینکه اقوال این صفت بدن  
 تصدیق آن بدل دلیل آن اسلام بود یعنی کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله بزبان گفتن و بدل تصدیق  
 کردن از ضرورت اسلام با و چون این رسول ختم المرسلین است منصب است او از سایر مرسلان رفیع تر بود  
 و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که پیغمبر آخر زمان است سخن از لوح کبریا آموخته و با خلاق الهی سخن نموده

و این

چنانکه در اوست است از سعد بن بشام که از عایشه رضی الله عنها پرسید ای ام المومنین بخل رسول الله چگونه بود  
فرمود یا قرآن بخوانی گفتیم بلی فرمود خلق آنحضرت مطابق قرآن بود حق تعالی آن حضرت را بقرآن تعلیم کرد بشر

قوله وعظم شأنه هذا العفو دام بالسر وقوله ان الله يامر بالعدل والاحسان ايتا ذی القربی وینبی عن العیسا

والمکر والبنی الایه وقوله ادوا صبر و ما صبرک الا بالله وقوله ادوا صبر علی ما احابک ان ذلک من عزم الاسو

وقوله دفاع عنهم واصفح ان الله يحب المحسنين وقوله تعالی دفع بالتي هي احسن یعنی دفع بحد و جدال انحصلت

نیکو کن چون ندان مبارک شهید شد خون بر سر شریف روان گشت آن حضرت علیه الصلو والسلام خون

بست پاک میکرد و میفرمود چگونه گایاب شوند تو میکردی سوال الله را بخون نگی که در حال گایا او محض نیت

بسوی الهی کمر بست پس حق تعالی دمی فرستاد و لیک من الامر شی یعنی ای محمد در مشیت الهی ترا دخلی نیست بر محنت

و ایضا صابر باش زبان شکم در آن کن در مثال این یادیت خطاب خاص با خطاب بومنین در قرآن بسیار است مقصود

اول این تعلیمات آن خلاصه موجود است تا از فیض انعام قدسیه او دیگر بندگان از خواص مومنان بهره ور شوند

پس آن حضرت تعلیم اخلاق از قرآن یافت و مسلمانان از حدیث و پذیرا و ادب آموختند لاجرم فرمود علیه الصلو

والسلام تعبت لاسم کرام الاخلاق یعنی آدم من تا نام کم کرام اخلاق را پس بخت علیه الصلو والسلام

ترغیب و تحریض فرمود بندگان را بسوی تهذیب اخلاق و ترک نفس چون آنحضرت در حسن اخلاق متماز شد

حق تعالی در فرقان نشانی او کرد و گفت ای محمد تو بر خلق بزرگ قایم شدی کمال عنایت الهی ظاهر گردید

که خود آنحضرت را ادب آموخت و ده و آن خلق نیک که نعمت خدا و است بذات رسول کیم هست میگرد یعنی این

خلق کو با صفت خاص اوست آری بادشاهان بلندبخت چون چیزی کمی می دهند آن عطیه را از نیابت خود نمی شمارند  
 بلکه از آن عیب و عیب نمی اندادین هزمت عظمی و رحمت بکبری از خداوند در باب سوال کرم و عجب و معجزات  
 در قرآن مجید بر بدایت و ارشاد سازندگان اعظم از مومن و کافران و عالم و جاهل و طبع و عاصی آنحضرت علیه الصلوة  
 و السلام را با این صفت جلیل القدر یاد می فرماید تا در منصب رسالت او کمی شبیه در دل نماند و منت آنحضرت را  
 که در کتب کثیری مذکور است باین صفت مطابق باینند قال الله تعالی و اما محمد الا رسول البصفا قال محمد رسول الله و الله  
 محمداً علی الکهار و البصفا قال ابن الرسول یا انزل الی من ربہ و المؤمنون و البصفا قال ما انعم الله علی رسول فخذوه و ما  
 نهاکم عنه فانتهوا و البصفا قال ابن الطاع الرسول فقد اطاع الله و البصفا قال ما کان محمد اباً احدین من جملة کما و لکن  
 رسول الله و احکم البینین و امثال این آیات بسیار است و فایده این تذکره بصفت رسول مقبول آنکه است  
 دعوت که اهل کتاب نپذیرفتند و دلایل نبوت و رسالت که کما لا و معجزات آنحضرت علیه الصلوة و السلام پیدا  
 نگاه کرده بروی ایمان آرند و بدین اسلام که ان الدین عند الله الاسلام در قرآن فرموده اند شرف شوند  
 و امت اجابت که اهل سنت و جماعت اند بر لقب مشهور خود نظر نموده من کل الوجوه پیروی شرع و سنت  
 آنحضرت علیه الصلوة و السلام کنند چنانکه سلف است که درین زمانه آثار سنت رسول مختصاً بر صلی الله علیه و آله و سلم  
 مستور گشته و انواع بدعات و عبادات و عادات و افواج یافته و شوق آن در دلها تلکین شده حالانکه در احادیث مشهوره  
 بزرگ بدعت و اتباع سنت بحال نماند حکم کرده اند و کل بدعت ضلالة فرموده اند و این کلیت در بدعتی غیای  
 باید کرد که از نفع دین و فایده دنیا عاری باشد یا قهوه العارفين شریعت پناه مولوی محمد مصطفی الله المحی طیب

به رالده و قاضی الکاتب از جمله تفسیرات رساله کلامیه است در رد شرک بدعت بکمال غنی در مدد کس و مدد  
کاتب الحروف است نوشته اند و آفاق شهرت یافته و درین باب ما هم موجود است الحی که ناسبت بغایت مفید است  
ملاحظه فرمایند و توفیق عمل از خدا طلبند ای برادر حق تعالی از شرک راضی است و محمد رسول الله از بدعت ناخوشود  
و شوق بدعت را در حدیث شریف لعن است تعبیر فرموده اند کما قال علیه الصلوة والسلام من تسکب سنی عن ذی  
السنی فلا اجرامه تشبیه یعنی هر کس چنانکه بدعت است من یکبار می گوی است من پس از انوار صد شید حاصل شود اگر  
حق تعالی توفیق خیر دهد این بنا برایت در حق مومنین کافی باشد یعنی پیغمبر خیر دهند از احکام الهی قبولت بمعنی خبر  
باشد از اجابا یعنی حقیقی در قرآن مجید بر آنکه آنحضرت علیه الصلوة والسلام به یا ایها البنی خطاب فرموده  
یا آدم است یا پدر یا بنیا خطاب یا ایها البنی خطاب محمد است آداب آنحضرت علیه الصلوة والسلام در باب اکل و شرب  
از کتاب حیا، العلوم بزرگوار می آید که در آنجا آمده که آنحضرت علیه الصلوة والسلام دقیده الوان طعام نبود  
هر چه می رسیدی تناول فرمود و طعام در یک طرف باجماعت خوردی که دست ما بیک شاکه یا نخ و نیکان طعام  
ایها کان علی ضعف و الضعف اکثر علی الاید چون دست را خوان گسترده میشد فرمود که لم یلم العلم علیها یعنی نه بیکوه نه بر  
بهانسته ایچنه تناول کنیم یا خدا یا الهی که بدان این نعمت را موجب دانست که تو که بوسیلان سیم نعمت است از آنکه طعمه  
آنحضرت هنگام خوردن طعام همچو شستن غازی بود که هر دو را نودم را با هم جمع کردی که با یکدیگر یا نودم را با نودم  
دیگر و قدم بالا قدم دیگر بنهادی و فرمود سرج بدست ام خودم چنانکه بنده می خورد و سیم چنانکه بنده می نشیند و آنحضرت گرم  
نخوردی فرمودی که در آن برکت نیست و حقیقی آنش برین خوردن طعام است که در آن برکت نیست

کتاب

از باب حدیث  
در باب اکل و شرب

از نزدیک خود را کنار طبق و آنگاه به نخست خوردی و گاهی نخست چهارم مد گرفت و از دو نخست نخوردی و فرمود  
 که به دو نخست خوردن گار نیهان است بخورد و آنحضرت علیه الصلوة والسلام مان جو را که آر دان نایجه بود زیرا که در آن وقت  
 پرویز بن رواج داشت و بخورد و چهار را با خنجر با یک دست ترین که نزد آنحضرت خرمای تر و خربزه و انگور بود  
 و خوردی خربزه بماند و شکر و گاهی نیز با خنجر می خوردی و هر دو دست خوردی و روزی خرمای به دست راست خورد و تخم  
 آن در دست چپ نگاه داشت که سفید ماده را که از افا پس شاره کرد آنحضرت بسوی آن حیوان خوردن گرفت  
 از دست مبارک آن تخم را دو و از دست راست خرمای بخورد و چون فراغت یافت آن جانور بیک رفت و گاهی کج  
 پلوت دور کرد و خوردی و قطرات شیر و انگور برش مبارک همچو دانه مردار بد نظر آمدی و آنگاه غذای آنحضرت آب  
 و خربزه بودی و امیر کردی شیر با خرمای فرمودی که این غنای الطین نام دارد یعنی دو و اطیب آنحضرت گوشت را دوست  
 داشتی و فرمودی که گوشت قوت سماعت زیاده بکند و بی الطعام در دنیا و آخرت و اگر سن از حقیقا سوال کنم  
 که هر روز من گوشت خورم و از قبول فرماید و بخورد آنحضرت شریک با گوشت و کدو و دوست داشتی آنحضرت  
 که در او فرمودی که این غیر شجر برادر من یعنی علیه السلام است روایت است از عائشه رضی الله عنها که آنحضرت  
 علیه الصلوة والسلام حکم میکرد که چون نان خورش تیار کنید زیاده کنید در آن کدو را زیرا که کدو مقوی است  
 و بخورد آنحضرت علیه الصلوة والسلام گوشت پرنده که آنرا صید کند اما خود برای صید کردن زنی و لیکن حکم  
 کردی که از نه صید کند چون آنحضرت گوشت خوردی سر سبوان نمکون نکردی بلکه آنرا بسوی مان برداشتی و  
 به آن باره کردی و بخورد آنحضرت نان با روغن و دست که سفید را دوست داشتی و نیز نه را دوست داشتی

و که رغبت خوردی و فرمودی که هر خوب نمانوش است و قسمی از نما که عجمه نام دارد دست داشتی و دعا کردی برکت  
 آن فرمود که عجمه میوه بهشت است و شغای هر و حضرت و از میان برینها کاسی و با در و روح و خرفه را دست داشتی  
 و کرده که سفند نخوردی زیرا که گدازگاه بول است و از اجزای که سفند هفت چیز نخوردی دیگر آتشین مثانه قلیه غده و غیره  
 یعنی فرج و خون نیز و آنحضرت سید پیاژ کند با برکت بوی بد دارد و گاهی مذمت طعام نکردی اگر پسند است  
 خوردی و الا ترک دادی و دیگر خوردگان از خود و آن باز نداشتی نیز و آنحضرت سوار و طحال یعنی سیر زفا  
 آن هر دو برابر است خود حرام نکردی و سید آنحضرت صحنک را بعد فراغت از طعام و میفرمود که پس سید  
 برکت دارد و آنحضرت با بسیار سید دست پیش از رسیدن از دست مال صاف نکردی و فرمودی که خداوندی که در کلام  
 آنحضرت برکت است و بعد فراغت از طعام این دعا گفتی اللهم انی اطلب منک الطعمه و الشبع و البیت و الارث و الکرم  
 غیر مکتوف و لا موعود و لا مشغی غنه یعنی بار خدا یا شکرت مر ترا طعام داد و سیر کردی آب نوشانیدی شاد کردی  
 شکرت مر ترا سیر کردی بعد از آن که غوان نعمت نبود و از آن باز نمانیم و چون آنحضرت گوشت و نان خوردی هر دو  
 خوش شوی و بقیه آب بر سر و ماییدی و می نوشید آب سه دفعه و در آن سه بار بسم الله گفتی و در و فیه سیم بار الله  
 گفتی و آب بکیدن و تخرج خوردی یکبار یکی را نخوردی و گاهی یکبار خوردی و در او آذاب دم نکردی بلکه گاه  
 تنفس از آن کناره کردی و می داد آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام بقیه آشام خود یکبار است آیه و الا ریا  
 بجانب چپ سر و صاحب تبه بودی بصاحب طاب است گفتی سنت این است که در دویم نماز اوقات پنج نماز  
 ایثار کنم نفی نیز آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام شهادت میفرمود که هر چه از آن فرمودی و در شربت است و در

بسم الله الرحمن الرحيم

و اهل جن هم نمیکوم و لیکن منجمو ام افند را وی ترسم از حساب خرت بفضول دنیا و دوست دارم تو اضع را نیز بگو  
چون کسی بر آید تو اضع کند تعالی او را سر فرازی بود آنحضرت در باب سوال طعام نجی باشد شی اگر اهل خانه طعام  
میداد و بخوردی هر چه پیش می آورد و غذا را قبول کردی گاهی بی تکلیف دادن با آنها خود طعام و آب از دست  
مبارک گرفتی و خودی بلی این همه نوازش از انار رحمت و دست رسول الله خیر میسر رحمت و مهر با  
برامت بلکه بخواه و آید که در دنیا به هدایت از تباهی هلاک نگاه دارد و در روز آخرت از دوزخ و عذاب الیم  
و از اندوه و بختها بهشت رساند و بی الرحمة نیر آمده چنانکه اجد ازین ملک شود انشا الله تعالی و حق تعالی در قرآن  
مجید میفرماید انار سنانک رحمة للعالمین یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم ماوندیم ترا از هر رحمت بر سایر مخلوقا  
یعنی آدمیان و جن و حیوان و طیور هر که جانی در وحی دارد و پیش ازین شیرت رفیع دلائل رحمت او صلی الله علیه و آله  
و سلم مجمل نموده روایت است که چون جنگ حکم فخر بر بر طغیان آمده بعضی از اصحابی که باراکشند و خود  
آنحضرت را خروج کردند و قریب بود که لشکر اسلام را شکست دست دیدار آن عرض کردند یا رسول الله  
کن بدرگاه الهی که دشمنان مقهور شوند و فرمود مرا برای عای نفر ساده اند بجز از آن که خلاف داده یا ران  
و عای بخشایش آن تمکانات با حسن معذرت عرض کرد والله انفر لغوی فی ابد قومی فانهم لا یعلمون بار خدا یا بخشش را  
قوم را و اوجه انرا نیز که آنها نادان و بی خبر اند و در باب کمال رحمت آنحضرت آورده اند که در هیچ وقت و هیچ  
مقام مرتبه که از یاد منمندان نماند خود در که و مدینه و ذره غرض مقام قافیه سین ایشانرا بخوبی یاد کرد و در شب  
سراج چشمم عرض شد فیود السلام علینا و علی عباد الله و فرمود او میدان قیامت در عالمی که انبیا

اود الوعزم از بهر محشر نفی گویند خود امتی امتی فرماید شفاعت کند روایت است که بعضی از اصحاب  
 بدرگاه رسالت مآب عرض کردند یا رسول الله تو پناه عالمیان امت هستی چرا در شب معراج اینان را فراموش  
 کردی فرمود که آن مبرید که من غافلیم است خود میگردانم من این را در غفلت داخل کردم آری از غفلت نیست  
 العفو لکن لطف و کرم بعد باشد قیمتی که نفع اول تشدید یابی مکره کما بهاد و قیام کننده بر سر انجام و رتبه  
 و بخشایش آنها و جاست آنحضرت برای انجام حاجات و کار سازی خدای تعالی تخفیف کردن در نماز در سیر شریف  
 مذکور شد و فرمودی محشر پیش از همه بر آوردن آن سرور از قبر و بر جاست آن از قبر و بر محض برای تدبیر کار  
 و در ماندگان عرض میفرمود که خواجده از ملازمان درگاه خود در هیچ حال بغیر آن باشد چنانچه شب که میفرمود  
 پراکنده جمع میکند تا خارج راه نشوند و آنحضرت نیز بر این امت خود را که سبب فرط و تفریط با حال بر ایشان  
 جمع کرده بکام دل رساند بجامع فراهم کننده احکام شریعت با اسرار طریقت یا جامع صفات شریقی صفات  
 الهی که در اصطلاح صوفیه از این جامع گویند یا جامع جمال صورت و کمال معنی یا جامع طباطبای طهارت طهارت  
 یا جامع احوال قضا و بسط یا جامع ملک و ملکوت یا جامع شیری مقال و سحر حلال که حدیث آن بن البیان کرم  
 بران دال است یا جامع علم و عمل و خوف و رجایا جامع جوامع الکلم که حدیث اویت جوامع الکلم بران دلالت  
 یا جامع فضایل و خصال جدا گانه که بنیاد داده یا جامع اصداد صفات مثل صدق و حب و حلم و غضب و زهد و شجاعت  
 یا جامع جماعت و عبادات مثل صلوة و حج و جهاد و سبیل الله که کلام لای از نظام علیکم یا جماعت و بدین  
 ناطق است و الصلوة جامعة و شیقة و اثنی یا جامع فقر ظاهر و باطن یا جامع تدبیر معاش و معاد که از کبر

عالم

جامع



و ترو و افغان خیر الزادہ تقویٰ سوسے آن لالت یکند و حدیث لی سائند وقت لایسنی فیکل مقرب لانی مرسل ازاد  
 خبری هم و چو درین جامعیت آنحضرت را کامل نماند که نام پاک و معتقد است از اتفاقا بمنجی پوری کردن یعنی  
 در پرتو پیران آئیده یا اقتدای احکام الهی کننده روایت است که آنحضرت علیه الصلوٰۃ والسلام در مساجد می گفت

تاریخ

اللهم من خلقی و خلقی با خدا یا نیک کن صورت و شیر را و نیز میگفت اللهم جنبی منکر الاطلاق با رخا یاد و در ارم از  
 دنام اخلاق احسن تعالی دعای آنحضرت را اجابت فرمود بکلم ادعوی استجب کلم پس نازل کرد بران حضرت قرآن را که  
 بدری لکن صفت است پس تلاوت و ثبت این کتاب آنحضرت همدیگر کامل الادب مقف بمعنی  
 مشتق از تفاهات معنی کرم و لطف کذا فی مدارج النبوة و حدیث آمده که فرمود آنحضرت انما المقفی کذا  
 بعضی بفتح فاکو نید و علماء دین کو نید که اگر چه در عالم شهادت وجود آنحضرت علیه الصلوٰۃ والسلام بعد کا دنیا

تاریخ

صور گرفت اما در عالم پیش از بمرد موجود بود که حدیث اول ما خلق الله نوری و حدیث کنت نبیا و آدم  
 بن الحاء الطهین سوان اشارت می نماید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز از ما و بیکار طلب عالم بفتح اول و کرم علی

تاریخ

جمع طحمة معنی کارزار احوال غرض آنست که در کتب سیر مذکور است گویند که آنحضرت را بست و هفت بار اتفاق رخا به  
 و بیکار با کفار با کافران داده و به نفرت الهی قیامید لشکر ملائکه مطهر و منصور شده اند و بعد و قاسم عالم صلی الله  
 علیه و آله و سلم صحب باب علای کلمه الله چهل و هفت بار با اهل کفر و ارتداد که سر بشویش فساد برداشته جنگ  
 کردند و آجیا العلوم آورده که آنحضرت علیه الصلوٰۃ والسلام در شجاعت نظیر خود نداشت روایت است از  
 امیر المومنین رضی الله عنه که چون در جنگ را آتش حرب شعله زن شد مادر پیشو آنحضرت پناه می جستیم و او به

ما قریب تر بود با دشمن در آن روز کسی مثل آنحضرت در جنگ داد و استجاعت نداد و آخرا آمده که آنحضرت پیش از  
آغا جنگ شاموش بودی چون قتال در میان آمدی بر میان دی مردمانه در مرکز جنگ قدم نهادی و داد مردمی داد  
و یک که ازمانندیک آنحضرت ایستادی و اولدیرترین مردم میدانیم زیرا که آنحضرت دیر اند بر دشمنان می دوید  
از روزگار آنها می برآورد و روایت است از عمران بن حصین رضی الله عنه که در جنگ اول آنحضرت شمشیر زدی  
در آخرا آمده که چون لشکران در جنگ پیرامون آنحضرت حلقه میکردند از مرکب فرو دادی و فرمودی انانی  
لاکذب انما ابن عبدالمطلب یعنی من پیرام بر حق و من ابن عبدالمطلب امیر آن روز کسی در میان اصحاب  
آور ترا رسید لشکر نظر نمی آمد رسول الله که از آنجا پیغمبر که رامت و آرام بخشد حق تعالی امت مر جوره آنحضرت را از  
مشقت و سختی که در ارم انبیای پیشین بود معاف داشته مثلاً بریدن بازوی کسی که گناه از او صادر شود و یا قطع کردن  
پارچه چون نجاست بآن رسد که در امت موسی علیه السلام و غیر او این حکم شده بود و ظاهر است که در شرح  
پیغمبر علیه الصلوة والسلام ازین کجاء مشقت مالا یطاق تکلیف نداده و آنحضرت را وسیله نجات آخرت و دو  
جنت ساخته اند و در شرح شریف است سینه او سهواً سانی در اگر زمره مور یافته میشود ای بر حال آنکه امیر  
گذاشته در پی دشوار و دو اعتدای آن مقتدای انبیاء که لوکان موسی جیلاً تبعی وصف حال است  
ننگ عار داشته در دنیا اسیر محنت و بلا و در عقبی مورد عتاب حق تعالی شود و در نشو و نما  
استمال سوال آخر جهان حکم فرموده ما انکم الرسول محمد و ما بانکم عننا نتهوا چنانکه در حدیث و احادیث  
علیه السلام لا ذکر شد آنرا بر بهمت باروان الرشید که مرشد بود و

در جنگ

باوصف غیظت و شای عمار گفت که اگر مبر فرزند رسول یعنی زهرای توانی حاصل باشد و گمانی خوشتر  
 از ده دم زیادتی کنی تا فرق باشد میان تو و من مسکین و سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بی بد چشم گشت  
 و بین که این چه حکایت است دیگر که در فضولی مگردانچرخاں مسکینی که در اتباع سنت کسرت و شان آید این سوا  
 از ظرف شیطان است و از درگاه رسالت پناه که رسول الله صفت خاصه دوست و مکران و اگر کردانی  
 در سر کردانی و پریشانی دایما بانی و از کمال ایمان محروم شوی کامل موصوفه بصف کمال در همه چیز تا و بزرگ  
 نقصان خوبی سیرت و حسن رخ زیبای کجی همه بر وجه کمال است کمالی بی بد آنکه سرور عالم صلی الله علیه  
 و سلم از بهر آن کامل شد که به تکلف و مخرفات دنیا و کمی در آن نقصان دین است نگاه نکرد و دست آخرت را  
 بر دولت سیرج ازاله دنیا که نزد حق تعالی برابر پرشده هم نیست ترجیح داد و از کمال عقل و دانش آنحضرت چه پرسی  
 که حق تعالی خود در حصه از عقل آن حضرت بخند و در یک حصه سازندگان را آدم تا این دم بر سبیل اشتراک بهره و بی  
 حاصل کرده اند این گفته شد مضنون حدیث شریف است چون خسار و بالا باغبان دید که بزرگ بر کند و بر بزرگ  
 صنوبر اگر کسی نیاید علم فلسفه و منطق خواهد که گوهر دانش آن دریا علم را بر آن نظر سنجیدگان را و حاصل آن  
 اینست که عقل و دانش سید عالم بالاتر از آن است که گاهی در ذهن حکما و علما ظاهرین گنجد و گاهی حکمت ایمانی  
 که عمار بانی اند بهدایت الهی برخی بآن پی برده اند از آن کان علم و مخرفی دانش استفاده کرده بسوی حق تعالی  
 پرداختند و اکثر متوفلان مجالس آنها مشتمل بر قال الله و قال الرسول بود یعنی خدا و رسول چنان فرمودند و امر کردند  
 و بشدت دادند بخاک حکیم راست گفتار و درست کردار را گویند و در حقیقت این وصف کجی را زیبد که از

عقبت

در هیچ مجلس  
حکمت و عجز نیست

اصول فروع شرع مکتب کلام بود و از عقاید باطله و مذق و الحاد و فساد و زمام اخلاق خود را نگاه دارد و  
 بنوعی حکمت ایمانی و دقائق شرع صاحب حج الشکالی که منبعی و ارسد و پیر و یکی از ائمه مجتهدین باشند و تابع بود و  
 نگردد که آیه کریمه مختلف من بعدهم خلفه انصاعوا و اتبعوا الشیوخ و خوف یلقون عیان از خرابی حال تارکان صلوٰه و  
 گرفتاران ام مناهی و طایبی خبر میدهند چون حرفی بپزند که حال سوال الله بالا مذکور شد اکنون بدانکه آن مقبول بارگاه  
 ذمه الجلال با وجود فضل و کمال که در کمال اشجائی در روحانی میثاق بود از روی سکام اخلاق کمال تواضع اختیار کرد  
 با وصف سرور بیاید با افراد امت برادرانه معاشرت فرموده چنانکه در لفظ سید برخی از جلال خضایل  
 و فضایل آن نیکو شامان را برین دلائل مذکور شد و فزونی است دلیل سبک روان کمال که چون سوار بر نزل رسد  
 پیاده شود با روایت است که وقتی بعضی از اصحاب را باراده بخود برگاه ان سید است جدین  
 صلی الله علیه و آله رسد که در فرمودند هرگز خیانت نکنی اگر سبیه از منی دست بسوی آیه حکم کردی که زمان  
 شود بران خود را بجه کند و نیز حدیث ان عبد الله بن مسعود را که فرمود اگر شما احکام الهی را پیشکش کنید خدا را و اگر ارام کنید بر خود  
 که مراد از ان در اینجا ذات پاک سید عالم است که کمال تواضع معروف بود و تواضع نکردن فرزانان نکوست  
 که اگر تواضع کند خوبی دست بدارد و اگر مراد از احکام سبزه یا به حکمت یزدانی می توان دانست که بسوی اتباع سنت  
 که فی الواقع در ان ارام آنحضرت است تسلیم به لطافت هفته زیرا که تارک سنت با وجود نقصان دنیا و آخرت  
 در مواخذه شدید سبب تقصیر شان رسالت فزونی قیامت گرفتار آید که در حدیث شریف آمده همه زندگان گنجا  
 است من بر پشت در آیند مگر آنکه با کند پرسیدند یا رسول الله کیمت آنکه با کند فرمود من که در جمعه

ابی بنی الحکم رحمه الله است هرگز نکند و پیش زود بلکه در عذاب دوزخ گرفتار شود و خود بانه بنهاد که برادر  
 اسلام از قرآن شریف ثابت شده و انکار آن انکار بجا است باقی تعالی سورة الحج ایضا فاما المؤمنون فاما  
 بین ابی الحکم و بنی مسلمانان برادرانند پس کشی کنید در میان و برادر اگر گاهی خلاف افتد و در پاسخ غیبت و بدگویی  
 میفرماید ای صاحب مدکم آن ثعلب لجم اخیریتان آیا دوست دارد یکی از شما که بخورد گوشت برادر خود در حالیکه مرده است  
 اینکه غیبت برادرش خوردن گوشت او بود و در احادیث آمده که آنحضرت علیه الصلوة والسلام در میان اصحاب  
 خود که مهاجرین انصار اند مواخاه میکرد یعنی رشتہ برادر برادر را قرار داد و در اکثر احوال میفرمود که برادر خود چنان کن  
 و چنان کن کن اخیه المسلم و احاک المسلم و عالم غیبت و خطاب را نشاء فرموده اند و بعد دفن است میفرمودند  
 دعوا لا تحکم فانه الان یسأل بعضی و عاکنید و تلقین فایند برادر خود را که از مسکرو و کفر کنون سوال میکنند پس هیچ چه  
 درین قرابت شکلی و شبه نیست و ادای حقوق آن چنانکه در ادب الصالحین نوشته اند واجب لازم بود پدری و فرزندی  
 شرعی را نیز در حدیث صحیح اصلی است سخنانکه آن حضرت علیه الصلوة والسلام فرموده ابا بکر، ملت یعنی پدران بر  
 قسم اند یکی از اصحاب عرض کرد یا رسول الله آنها کیستند فرمود من کلدک و من عاکلتک در من و کلدک یعنی آنکه ترا زاده  
 آنکه ترا علم آموخت و آنکه ترا دختر خود نکاح کرده داد و باز را نشاء کرد و خیر ابا بکر من عاکلتک بهترین پدران است  
 که ترا علم آموخت در اخلاق جلای آورده که باین حدیث ثابت میشود که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم  
 نسبت به شما است بسبب ایت و تعلیم علم دین حکم پدر میباید آن سر را بجهت ابوت و حق پدر  
 بم واجب است و باید دانست که موافق ترتیبی که درین حدیث مذکور شد اولاد بر پدر است و بعد از آن درجه است

این حدیث در  
 صحیح بخاری

این حدیث در  
 صحیح بخاری



یا که از آن مذکی با بغضی بر آن تریل کنی که تلاوت قرآن یعنی صاف بخوان و حروف را داخل شش و از اجوبی  
 دریا بدو در آن است اشارت است بهودی آنجی که در حق آن حضرت فرمود که رو بکمال استقامت از او کردی و در حق  
 بان ازین عبادت بی پروا شدی گویند که اگر چه در سوره مدثر سوره العنکبوت سوره اعراف اولیای حق آسمانی است در  
 آمده که آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام جبرئیل در میان آسمان زمین با شش صد جن زید بر آسمان و بیش از صد فرمود  
 زلفونی زلفونی یعنی بحاف بر تن من کنید چون شعی آرام یافت بر نیل علیه السلام با وحی الهی نازل شد و گفت یا ابا المطلب  
 الایه و بیضاوی آورده که فرمود آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام که سوره فرقان از حق تعالی او آوردین دنیا غنی کند  
 و افلاس و در شود عجبک الله بنده خاص من که که بگوید که بنده کی نظیر او در دنیا آید آمده که آن حضرت علیه  
 و السلام از صفت عبادت خیا فی خوفت میشد میفرمود که در عبادت بگوید در عبادت آورده که قیام آنحضرت  
 در نوافل شب چنان از بود که کسی بر آن قادر نباشد و پشت پای آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام از نطوای قیام آید  
 میشد لاجرم حق تعالی برای اظهار صفت کامل او که عبادت و خوبی عبادت وقت و نمود در افلاک قصه سراج خضر  
 میدید بچای الذی آنسری عجبیه لیلنا الایسر ذکر عید در آن است دلیل آنست بر کمال محبوبیت آنحضرت که اکثر بنحکم  
 طعام خوردن میفرمود و آنرا که میاکل العبد و اجلس کما یجلس العبد یعنی بنحکم چنانکه بنده خود در نهم چنانکه بنده نشیند  
 بدان ای برادر بنده خدا و یک است و بنده لغزنی که در قریب و گاه رب عزت با و این بنده را نظر حضرت  
 بنده خدا این است که شاگرد باشد در هر علم از آن او داشته باشد و بنده عبادی آنکه عبادی عبادی که عبادی الی او  
 اشکر او که میباید نماز بنده کاس من نماند که که باشند و چه حد است عباد و در و سکه بنده حاضر در گاه که با معبود

عبد الله

بنده عبادت

بقیع مصطفی و فخری است لسان شکر و قلب ذکر داشت دمی زبانا الهی فاضل خدی ظاهر اگر چه جزا بیکر او در بستان  
 عین عبادت بود چنانکه فرمود تمام عینانی و لایام قلمی بسین خواب یکند چشمش نمی زود بندل مهری است که سخن از  
 اصحاب سال کردند یا رسول الله سبب چه باشد که علامت پیری در بدن مبارک شتاب کرد و موی مبارک در سرش  
 شریف زد و سفید برآمد فرمود چه گویم ای پسران که از مضنون سوره بود و واقعه و مرسله و عم متب، لون و از انم کورت  
 که در آن بوقیامت و عذاب آخرت میگویند من پرشدم و قامت من و قاطع طاف شده اینجا نماند  
 صحیح انما افشاکم الله و التاکم له یا دیگر این عقده مشکل حل نشود یعنی آن حضرت علیه الصلوه و السلام می فرمایند  
 حق تعالی از شما زیاده می ترسم و تقوی من از شما بمراتب افزون است و از ضعف عبادت حرات از آن حضرت مرتفع  
 و پاینده بلند نکرد که حق تعالی بنده گان با رسا را بجا دار حسن صفت بکند و از جهو که را این اسم مبارک که ریاست ضاقت  
 که از آن صفت ربوبیت خداوند عالم بر سبیل تخصیص و تمیز ثابت می شود معنی اینکه مالک نیست و انسان با و شاهی  
 خدا بجلال و الاکرام که او را بنده گان اند حاضر و بنده گان در انواع انعام و احسان او مرتبت ملکه همه ذات  
 کائنات پرورده و نظر محبت و احاطه کرده قدرت او بند و هر یکی از بنده گان را مانده و پرورده  
 ساخته او است پس اگر چون بنده با صفات بر پستان او بند می کرد و او را در دنیا نماند کند و دولت او  
 فی الجمله قیامی باشد و در عقبی او را دولت ابدی دهند و در اینجا خدای تعالی فرغانه باشد و اگر چه بیکر آمده است  
 ندو حق عبودیت بجانیه دولت او را زوال باشد و در او با آن آخرت گرفتار نیاید باید است که بگوید  
 از بنده گان اند مجازی که عاشق طاعت رسول حق چون طاعت حق بدو شوق بجا گرفته اند و چون بنده که

بیان حدیث  
 شریف



میان صاحب شرب بود و شرب در تابع دار می خورند و گاری خدا تعالی و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بر دارند  
 بجای آوردن حکام ایشان گویا بنی نازد و هر یکی را عبد الله بنی لهم است و از بنی چنان ترسد که از خدا تعالی ترسان  
 باشد و گوید که من غلام حقه که بگویم چنانست المقدور در بجای آوردن حکم خود و خداوندان خود بگویم این بر طبع رسول  
 خدا طاع الله خیر از من پس است فرمان بریت رسم و این را با در با غنچه کامل فرمان نیست و خداوند  
 باشد و ندانم کمال محبت دارد چه او را مومن پاک عقیده شعار بدل و جان دوست ندارد و حبیب الله  
 صلی الله علیه و آله دوست خدا و برگزیده بارگاه که پاک در کارخانه نمون ایجاد بکمال لاک لافقت الا فاک ملت  
 آنحضرت است و قهقرو اعظم از فرشتگان عالم دوست یعنی همه زودست و حدیث گشت گزاف خفیه فاجبت ان اعرف  
 فحقت الخلق یعنی حق تعالی می فرماید بودم من کجی پنهان پس خواستم که شناخته شوم و خود را آشکار کنم پس فریدم  
 خلایق را مشرب بیدار ایشان آنحضرت باشد که در دیده عارف دو بین یک شاق کامل و دوست صادق بر همه  
 عاشقان دوستان ترجیح دارد پس معلوم شد که محمد صلی الله علیه و آله و سلم حبیب الله و الله جل شانه محبوب رسول الله  
 باشد و در برکت این صفت چه بگویم که بندگان خدا با اتباع سنت و پیروی شریعت او بدوستی و محبت خداوند  
 شانه بهر سندهند چنانکه حق تعالی میفرماید قل ان کنم تحبون الله فاتبعونی بحکم الله یعنی بگوئی محمد صلی الله  
 علیه و آله و سلم که شما حق تعالی را بدوست دارید پیروی من کنید حق تعالی شما را دوست بدارد زیرا که دوستی خداوند  
 شود و مایه دوستی رسول الله و علامت دوستی رسول الله نیست که آدمی از هر جهت یک شود بصفت کان حنیفا  
 معصفا که دوی بر دوی چون حق تعالی میفرماید الصلوة والسلام محبت فراوان دارد و او را دوستی محبوب بارگاه الهی

حبیب الله

صفا

جان دوست

است تو چهره از محبت آن سرور و نیاز بجای آن محبت خردم می باشی موافق حدیث لایئوس احکم حتی لو ان احب الیه من  
 و مال و ابد و در روایت دیگر من غفره و ولده آمده حاصل معنی آنکه ایمان کامل موقوف است بر دوستی آنحضرت علیه الصلوٰه  
 و السلام زیاده از جان مال و اهل و عیال و فرزند باید که مومن دل جان خود را بر آن حضرت فدا کند و در تکریم و تعظیم  
 ظاهر و باطن مقصود نماید لهذا حق تعالی سیف را به فرزند خود و توفیق را به معنی تعظیم و توقیر موجب الهی گماشتی بجا آورد پس اگر کسی  
 را پس از کینه از جاده شرع آنحضرت قدم بیرون نهاده ترک دوستی او کند یا او حرف مزان و اوراسا نام مکن در ضیافت  
 خانه حاضر شود که جز منتهیات شرعی چیزی نیابد و اگر چنان کنی اندیشیدن است که حق تعالی با آن حضرت نیکو تو گوید و نیکو  
 تو چه دانی ای حبیب من این مرد بد نصیب که مادر دین ایجا کرده بود بخجی الله کلیم الله مرا از زبان او حکایت کرد  
 که در شب علاج با او صحبت و بمحکامی کردم داشت و بجهت کلام انتساب نفی یافتن آن بکلیعی نمی باشد و بجهت کلام  
 الی عبده ما اوحی بر سر جبروت و ملکوت واقع شد و از معراج خود گفت آوری که عبادان است او را به وقت از او تمام  
 نماز پنجگانه سحرایی میسر می شود یعنی از درگاه رب العزت نماز را بجا آورد به کمال تخفیف کرد و اصل پنجگانه  
 بود از شفاعت آنحضرت عدد آن پنج قرار گرفت بی تخفیف ثواب یکم کل حله عشره است اما پنج بابا ثواب  
 پنجگانه دهند قال علیه الصلوٰه و السلام الصلوٰه معراج المؤمنین یعنی نماز معراج است بمعنی این نماز چنان بود  
 که نمازی خود را از دنیا و دنیای و خطرات نفسانی باز دارد و نماز بخشوع قلب و تقوی دل رکن که از او عبده یک  
 کلام تره اثمات بهمن نماز است میان نماز اولیا در کتاب فتح الصلوٰه بخوبی نوشته و حقیقت این نماز است  
 که از دنیا و آخرت کارنداری و در هر کار کاشفه مستغرق شوی که تحریر معینی نهان تواند بود چنانکه گفته اند از راه

کلام  
 کلام

و ان شدم و دنیا و آخرت به دین سیرانند بخود و السلام علیکم ورحمة الله وبنیت که آن غازی که ازین  
 عالم بجا می آید بگزینفته بود و در بارگاه که با بصفت فارغ البصر و ماطنی ایستاده ازین خورشید و بیکانبی خبر بود چون  
 بخبر یافتند و ازین عظم دین فارغ شدند و سرنگان امام و مومنان سلام بکنند تا معلوم شود که از جانب آسمان  
 بطرف زمین پرتخته و نیز میتوان گفت که این سلام سلام شد و مانی و کامرانی است که از بارانانی که از زمین  
 و آسمان که به ناپدید می گردند مشرف شد و این مانت نماز است بقول بعضی از علمای عشق الهی است و مال هر دو کی  
 باشد ملی نماز را با عشق آبی نماز سریش مشوق بر زمین بنای دولت درگاه او را موجب سادت انکاشتن از هر کی  
 نیاید آسمان را مانت نتوانست کشید و فرغ فال نام من دیوانه زدند چنین حکیم الله را که بر غی انکالات او شنید  
 منصبیت شایان باشد خاتم الکائنات خاتم الرسل ختم کننده پیغمبران رسولان که بعد از وی هیچ رسول  
 نیاید و در دیوان الهی حیدر ارسال سل بوجود فایز الجود آنحضرت علیه الصلوة و السلام ختم کردند خاتم الانبیاء  
 و الرسل است و دیگران همچو جزو او چو کل است و از بی او رسول دیگر نیست و بعد از او یکس نیم نیست و مخفی نماند  
 چنانکه در نفس الامر شریک باری متع الوجوه است ثانی آن صاحب سبع الثانی نیز نامش بود با وصف استاء و اذنه قدر  
 الهی که منحصر و غیر متناهی است از نور ایمانی و عقل مسلمانان توان گوی داد که در کار خدای دیگر درستی با این لغاست  
 پاکیزگی نتوان یا زیرا که در قرآن مجید در مقامات متعدده ازین علوشان مجید و اعلمای حضرت خیر الوری صلی  
 علیه و آله و سلم خبر میداد ازینکه تقدیر کند که رسول من انفسکم عزیز علیکم ما بعثتم من قبلیکم با مؤمنین رف  
 و نهی از بدو و یکشت فرستاده از دواتهای شما یا بهترین شما که انفس بفتح فاعلمن نفیس ترسم و قرآنی است و کرامت

کتاب فی الجواهر

در بیان حقایق و معانی  
 و کلمات و عبارات

بزرگ آنکه شما را در پنج انگشت هر دین بر شما در باب مومنین خداوند را رفت و رحمت است بدانکه خدا را صفات و صفات  
 باری است بر آنحضرت نیز اطلاق فرموده اند و در حیم از ان باب است و چون موجود دیگری مثل آنحضرت موجود  
 بنود نیست رسالت از شریفان و نزدیک الهی پسند آمد بهر و بهر و کرین همه با سر و خاتم و کین همه با اینجای خلیف  
 رمزی شریف بخاطر که چون سوار آن حضرت علیه الصلوة والسلام شکل کشی و کشیده کار باقی نیست باید که سرشته  
 از دست مذہبیم که آخر کار را کار بان کار فرماست و یک کار ما را اختیار دوست نشان کرد انی انیک امر و موافقی مری  
 او کار کنیم تا خود کار ما بالا گیرد و کار از دست نرود و در نه چون خاتم کاران که با بخاری دنا بخاری کشد کار کار  
 بگذرد از گفتار کاغذین راه کار دارد و کار پاره و صنعت و عبارت نیست و بجز خرابی در و عمارت نیست تا د  
 عاشق از صدر عشق خسته شود و نظر گاه رب العزت نشود که انا عذ المکرمه قلوب لاطل و در حدیث قدسی آمده و آیه ان ال  
 اودا فلو اقرت افسد و با وجعلوا العرة اهلها اذله تمسک نیست یا م اذ از خرابی خرابی تن زیاده و ریاضت بود و در  
 دشمن با ابلهین همیشه موافقی و سازگاری با ازینجاست که آنحضرت علیه الصلوة والسلام چون از غزوات  
 بخانه می آمد میفرمود در جفا من الجهاد الا صغری الجهاد الا کبری ایما از جنگ کوچک بسوی جنگ بزرگ می رانند  
 سوال کرد یا رسول الله جنگ بزرگ کدام است فرمود جنگ کردن با نفس که دشمنی می فرمود و دست اعدای مدد  
 نفسک التی من جنیک فاین خاتم حکم الهی قدرت جان کشیدن نیز دارد و محیی زنده کننده مردگان شوق از  
 احیا بمعنی زنده کردن و جان دادن و این صفت خاصه الهی بهره وافی و خطی کافی برای اهلها مجر و خرق مادی  
 بان حضرت علیه الصلوة والسلام کرامت فرموده اند چنانکه در شواهد النبوة و مدارج النبوة و معارج النبوة زنده

گردان کعبه در تنگی که مدفون شده بود و زنده کردن فرزندان جابر رضی الله عنه و زنده کردن کعبه و الدین خود را  
 تا با سلام مشرف شوند و زنده کردن طواری از روی احادیث صحیح و کورست و می توانست که مراد از احیاء و احیاء بود که  
 با نفس قدسیه می داد و قالب قلبیت روح پر فتوح و سیده و کاشانه نایک دل و پیرایه ایمان و یقین روشن کرد  
 و در دلبسته افروخته چنان حرارت و انتعاش پیدا شده که ناکاه بکرات آمد و در ذکر الله با شکر و شکران و شکران و شکران و شکران  
 و نیز می توانست که مراد از احیاء دین بود که آثار شریعت حقه که بسبب قوت و جی سندی شده بود انبیا و دین آن بزروار  
 سر نو تازه شده و صدا اعلای کلمه الله در چهار سو عالم بلند آوازه گشته و در استمر حوزة کعبه حضرت علیه الصلوة و السلام  
 از او کیا کرامت باین صفت کبری متصف بوده اند و سر کرده همه سید عبد القادر جیلانی است که بسبب خدمت شریعت و احیاء  
 سنت و تقویت دین متین و شریعت حسین سید المرسلین محی الدین ملقب شد و با انواع کرامات و خرق عادت است و معروف  
 گشت حکایت و بعضی از زاناب غوثیه آورده اند که وقتی آن حاجی شریعت در اربعین و تنای سیه بهشت کرد  
 تا روزه بدان افکار کند حق تعالی موافق ارزوی محبوب خود میوه بهشت در طبق زرین و سیمین از دست ملائکه فرستاد  
 شاه جیلان رضی الله عنه که مرید صداقت شاعر سلطان الانبیا بود میوه را در آن طرف قبول نکرد و فرمود که استعمال آن  
 زرد سیم در شرع رسول کرم حرام است پس حق تعالی خوشنود شد و فرمود استخوان تو گردم و نقد ایمان و دیانت تو بر  
 استخوان کامل عیار یافتم تو می دین و فرزند صالح ختم المرسلین هستی آنکه بدان کجیات تازه بخشد و نمایند آنها  
 از تبار کبی کفر و ضلالت یا از آتش دوزخ نزد او سبیل باشد و منشی از انجا بعضی نجات داد و بعضی را نیند  
 بندگان از کفر و ضلالت در دنیا و نجات دهنده از عذاب دوزخ و مواخذه آخرت در روز قیامت و حد

کعبه شریف  
 الاغفر

بی

شریف آمده که فرمود آن حضرت علیه الصلوة والسلام ای مردمان من بدست خود که شمار گرفته ام تا دانش دوزخ  
 یغند و شما علم می خواید که کجاست دوزخ باشد و این کجاست از آنکه پناه و سایه کنی گشته و از خطر استقامت شمار  
 من روگردان شده دیوانه وار بسو درکات دوزخ می روی آری رمانده و ضرر است که از احوال آخرت بی خبر  
 خبردار کند و چشم دل با سر بصیرت کشد مگر کسی بیاد دهنده امور آخرت از بعثت و نشر و حشر و ثواب و عقاب  
 و میزان حساب کتاب و نامهای اعمال و پلها و نعمات بهشت و انواع عذاب دوزخ و مانند آن که بکم الدین  
 البصیر تذکره و مذکره آن سانس را فایده دنیا و دین حاصل کرد و او از نشنیدن آن بسوی حسن اخلاق و حسن عمل  
 مایل که در دوزخ انواع معاصی و منافی و فسق و فجور و زنا و شراب خواری استمال مسکرات و مخدرات چون بنگ و افیون  
 و انواع لهو و بازی مثل قمار و بازی زرد و شطرنج که در مذاهب اربعه بجهت آن قائل اند خذرنه آنچه میگویند که  
 امام شافعی رحمه الله علیه مابین العصر و المغرب مکروه است و بادشاهان را برای تزیین ذهن باز میگذاشته اند  
 غلط است و قول مرجع است چنانکه غزالی رحمه الله علیه که شافعی الذنب بود میگوید که شافعی ازین قول رجوع کرده و قاطعاً  
 منع نموده است و نزدیک و نیز حرام است و جامع صغیر غازی آورده که اگر بازی شطرنج با شرط با حرام است با لاجماع  
 و اگر بی شرط بود عیب است و آن نیز حرام باشد زیرا که در حدیث شریف آمده که بازی حق مومن را و استغفار و ریختن  
 سواری و تعلیم است شقی تر از بازی و طاعت و بازی که دن بازن که در حق شوهر و آب و آتش فرومده اند بازی در  
 حق مومن حرام است روایت است که امیر المومنین علی رضی الله عنه بسوی جاثلی که زد که در بازی شطرنج مشغول  
 بودند فرمود ما بذه التماثل التي انتم بها عاكفون یعنی حضرت امیر آن اشکال ظاهری یا اشکال انفسی انصاف قرار داد

نکته

نکته

زیرا که فی الغالب آن در بانی شریعت زمانه ذکر است غافل می شود و بخوان باطل می ریزد بر بانی آن را و کذا فی الغالب  
 آنکه بعضی شفقت از آقا آخرت آدمی را خبر دهد و درین دنیا یا بعد از کار بود ناصحنی یاری دهند و بن سلام بیغ اثر  
 و قتل کفار و مدد کار یوسنان در دنیا و آخرت می تواند شد که مراد یاری می دهند و تحریک باد مسائل شرعی و باطل فقهی  
 غوامض شریعت و اسرار طریقت که تصحیح و تفسیر و تدوین آن به تعلیم و ارشاد آن سر سب نصرت و موجب فوز و فلاح شد  
 و مشکلهای حل شد و آید مجتهدین را از کتاب سنت و ساری دلخواه بدست آمد و هر یکی بغیر است ایمانی را بی طریق بشر  
 گرفت و اختلاف آن بزرگان بحکم اختلاف الایمه رحمه الله است که اگر کسی می ماند باشد و پیروی یابی  
 بر وی شاق کرد و احیاناً باطله یقین محض نیست خیر از اینجا آرد علما و عملا و اکلا و شر با دوا و غذا سخن را بجا بجا  
 تفصیل آن از فقه معلوم کند بحکم من خدم خدم آنکی یاری دهد خدا تعالی او را بی شک مدد کند منصور  
 یاری داده شده از حق تعالی در باب ظفر بر شکوه که است آن حضرت علیه الصلوٰه و السلام در دلهای انداخته و نگاه  
 قت فوج اسلام در کثرت سپاه دشمن لغوج ملایکه نماید که گردند و از باد صبا و برج هم مدد آن حضرت فرمودند و می توان  
 یاری که و حق تعالی آنحضرت را در باب سنت و ریاضت را و طریقت که عوارض شرعی التفات بسوی می نیا و معاشرت  
 باز و اوج طهارت آن حضرت را از بندگی و عبادت و شغل ذکر و فکر و صوم و صلاه و نوافل شب یعنی نماز تیری با  
 نشدند و همیشه تسبیح و تکیه بر زبان و هم بدل جان شغول بودی با وجود دولت دین و دنیا هیچ وجه  
 از یاد سولای بی بردای نکردی و پیوسته از خودی و خود بینی چشم پوشیده بصفت سفر و وطن خلوت در غم  
 تنفس بودی و از کمال تعجب آن مرشد و عارف یگانه که اعانت و تائید الهی شامل حال و حافظ فعال او بود

مستند

منصف

مستند

چنان دایت کرده اند که آنحضرت علیه الصلوة والسلام چون با ابوبکر صدیق رضی الله عنه در شب هجرت در غار کوه ثور  
 نهان شدند و کفار پیرامون غار گشتند و میگفتند که محمد بن عبدالله علیه الصلوة والسلام با یقین اینجا نهان شده با ابوبکر از  
 بهر سید عالم فکرو اندیشه داشت فرمود لا تحزن ان الله معنا یعنی تمکین میباش حق تعالی با ماست **ه** اگر کسی یکی از  
 اهل معنی بتواند الله معنا را نظر کن با و چون موی کلیم را روز محنت پیش میارود ن بر او خود را فرمود ان معنی با  
 سیدین یعنی با من پروردگار من است قریب است که مراده است بنماید که اگر کار من کشاید پس سرور عالم را در  
 عین محنت و بلا حضرت صمدیت مطهر نموده است بخلاف کلیم الله که انتفاعات او و ابلای بسوی نفس خود بود و نیز از  
 نصرت و تائید الهی است که از رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم با وجود محویت در عشق الهی و وجود بخود کمالی  
 غایت و جلوت کلمه که است را در و هم افکند مثل سبحانی ما اعظم شانی و امثال آن احادیث صحیح روایت نموده اند  
 آری باده دولت مردان است و تا آنکه حوصله فراخ و ظرف وسیع نبود این قدر ضبط و احتیاط ممکن نباشد و  
 انما الخی کفین منصور حلاج نشان عدم ضبط و اظهار اسرار ربوبیت باشد که راز ملک فاش کردن در عین محو  
 بسوی خود نظر افکندن و لفظ انما بر زبان آوردن نزد صاحبان احتیاط و انبساط و اظهار شهید که یکی از کلام  
 دین بود نیز باید **ه** انما الخی کفین منصور تا وی نمیخواهد پاکدامنی چون بدولت میرسد کم میکنند خود را با اگر چه  
 فی الواقع کوینده این سخن شکل حلاج نبود اما بحسب ظاهر زبان آله تقریر بود و لا جرم بآئینده شریعت سخن او از محبوب  
 منحرف نمود و از آن وقت تا امروز عوام اهل سحر رشته کار از دست داده بی معنی برده مرز کوی میکنند و  
 از پند منصور دام فریب بافتند تا بندگان خدا را از کتاب الله و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بجز



در آن کم نیست و دومی نال و مایه بر زبان آرد و از عبادت و عبادت و در گذشته خود را بجای محمود شناسد  
 و میدان را از آنکه در مشرب استی که بی نتیجه است تا که بآدم علیه السلام محض لغزان آتبی پس از دلیل صحت  
 قتل خودی آید تا که در احادیث صحیح خبر آدمی بآدمی بآدمی چنانکه در اسم الله آن خداوند فضايل بسوی آن شایسته  
 فیه و الله الموفق چون تحقیق کسی را بچندین جوده مد و کند چنانچه است نکرد و بختی الرحمة یعنی رحمت و رحمت  
 المطف عنایت در کتب سیر آورده اند که آنحضرت علیه الصلوة والسلام در دم و اسپین را از میکسیت کی انظار  
 عرض دید و الله تو محبوب الهی بوده و دامن تو از جمیع اهل دنیا پاک است پس این که به وزاری در حالت خضار  
 سبب چه باور و دامن پاک است رحمة لای یعنی سبب شفقت بر حال است خود گریه کردم ندانم که فردا بعد از من الشان  
 چه میشود و در غم جدایی من حال آنها چون بودای برادر که هر اشک محمد را صلی الله علیه و آله سلم در بازار قیامت ببار  
 دهند که در عقل و قیاس ننگی و آنچه شنیده که هفتاد هزار تن از امت در حضور آنحضرت بلا شایسته روزه از نایاب آن  
 وزاری عنایت باری خواهد بود اگر تو نیز به عشق آن محبوب الهی و غم جدایی او دیده را که هرگز کنی در نفس اشک او در  
 بازار قیامت قدر و منزلت باشد **در آخر** که گریه را خنده است و آخرین مبارک بنده است و از آثار  
 رحمت بوده است که آنحضرت خلاص را توبه و استغفار را میگردانند بختی التوبة یعنی توبه که هر یک بر دست او از کنه توبه  
 کردند و از شاست کفر و معصیت بجا یا غنند و میدان آنحضرت را توبه و استغفار پس و نه پسند آمدن بمان  
 آشکارا آشکارا و غنی را غنی توبه کردند یا سخته توبه آدم صغی الله که بآدمی کنه اهل و اندکند و دعا به الهی  
 گرفتار آمد و قراکنه بماند است و بمانی بکمال حیرانی و پریشانی تمامت دو سال او را سود نکرد و توبه او بوصول

نجی

نجی

و بگفت نام سردار امام علیه الصلوة والسلام بدری قبول سید چنانکه شاه عبدالعزیز رحمة الله علیه در تفسیر زیر در تحت آیه تفسیری  
 آدم من به کلما قاتل علیه الشجرة است و میتوان شد که بنی التوبه یعنی سید ملازم توبه باشند چنانکه در حدیث شریف آمده یا ایها الناس  
 توبوا الی الله فان التوب الیه فی کل یوم مائة مرة ای مردمان توبه کنید بدرگاه الهی زیرا که هر روز صد بار توبه کنید و بگویند  
 است که استغفار توبه علیه الصلوة والسلام درین باب برای طلب مغفرت ماصیات است یا تعالیم شود پسندیده اهل  
 سنت و جماعت خواهد بود برای عرض توبه بر این عبارت اختیار کرده اند استغفر الله ربی من کل ذنب و خطیئة و التوب الیه و  
 ادعای استغفار در احادیث بسیار آمده توبه از خلق کردن نشان حرص و تناسلی یا آن نباشد حسد علیکم یعنی از روی  
 ایمان و اسلام شما چنانکه در آیه کریمه تعجباً که رسول الایه مذکور است و با بر این تمام شخص شفقت و رحمت باشد و از آفرین  
 آیت انقبیل من اجزاء الاحسان الا ان الله خلقنا من طین و دما و من کل انسی که روف و رحیم باشد با آنحضرت بخشد و ظاهر است  
 که حرص آنحضرت درین باب از جمیع کلام اخلاق خواهد بود و لا حرج در حرص آدمی در کمالی که از ان نفع خدای تعالی متصور باشد  
 محمود بود و بگویم خیر الناس من نفع الناس ای امید جزا در دنیا و ثواب بی حساب در ابد خواهد بود اما حرص مفرط  
 که از ان علماء از ان آخرت دست دهد این است که بخواهد مال و حب جاه پیش از او اهل دل از کفایت بکفر حق خاموش  
 شوند و بیاس خلق مخلوق بی رضای خالق و در امر معروف و نهی منکر تعقیب نماید و تصور آینه فی انفسا چنان باشد که اگر کلام  
 مرضی آقای خود سخن گویم از نظر گرفت او غیتم و جا که و منعی نمیدارد و بیوقوف کرد و و لیکن غافل ازین که چنین عالم را  
 بنیست جاهل در روز مجاز عذاب زیاده تر بود و زبان او بمقرض الشیطان بر بند کجا، فی الحدیث آیه که بود که کم خیر امته  
 اخربت للناس ثم یرون بالمرء و تمهون من الشکر و صفت اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من انزل شد

در تفسیر علی

تتمتع

و ذلك فصل النبوة بين ريشا، و این سعادت کسی است که در آن از هر صفتی و بی عیاض کرده بسوی دولت آخرت  
 پردازد و این کمالی عالم سرف حاصل شود معلوم می گنجی دانسته شده نزدیک ملائکه هست آنمان عرش کرسی لوح و قلم  
 و در شان هفت طبقات زمین یاد آنسته شده پیش از انبیا و اصفیا و اولیا و ساز و آوازه آدم از اولین آخرین که مصطفی  
 نعت آنحضرت در کتب باری مذکور است و میتوان شد که معنی چنان بود که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کل سر سبد معلو الهی  
 که عبارت از ایمان ثابته است باشد زیرا که در کلاش هستی کلینی باین بیان سرودی باین عبارت سروده و باغبان حقیقی آن سال  
 نوحاسته را از رویا کرده کمال خویش آب داده درختی هستی سر در میان شمع باز میسنی باصل آسمانی بفرج و در معلو باری  
 بحسب تعالیه او کسی باین علم و عمل فایز نگشته که آنحضرت علم معرفت الهی بر روی زمین منتشر کرده و در ادای کار خلافت و  
 فو که داشت نموده خلاصه سخن انبیک محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم اشرف معلو باری عز اسمه و حضرت باری جل و کمال و  
 افضل معلو باری آن علم باری بود از اینجا که فرمود که اگر حق تعالی را خلیل نکرده ای ابو بکر صدیق را خلیل نمی طلبید که و خدا در این نیست  
 دوستی یاران که به صداقت یکتا باشند به از درجه زیاده تر است سبحان الله این چه تعجب و شرف و کمال است که حکیم  
 سر کمان الله که خود را بجای تقویون کرده شایعین دنیا حاصل کردند و این طبع و روحانی از کمال عقل و دانش آن  
 عارف ربانی خبر میدهم و هم کمال فضیلت و بزرگی امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه از آن ثابت می شود و فهمیم  
 فهم و وجد من چه شهادت بر بلند آوازه و صاحب شهرت که پیش از ولادت و نبوت آنحضرت کس شهرت او در چهار  
 سوی عالم نداشت و هنگام ولادت آنحضرت علیه الصلوة والسلام به عرف شری افتاد و کانی کسری متر نزل شد و کفر  
 آن شکست و تبارک من کون افتادند و آدم علیه السلام را کینیت ابو جبرئیل شرف کرده از احوال آن محبوب درگاه

تتمتع

ذوالجلال کاجی دندی عیسی و صلی الله علیه و آله را برای ساندن فرموده قدم او فرساده و پیرانه گریه کرد آن الله و ملائکه میصلون  
 علی النبی و آله الذین آمنوا صلوا علیه و سلم و تسلیما چنان طایر میشد که شهرت آنحضرت بسبب صلوة و سلام الهی از سرنگان  
 مومنین و زانویان است و در دوسمان طایر طبعی نوزباده بنا خط آنحضرت می درازند و نیز از فاعده بدیع می  
 ایتمه مجتهدین آن از کتب سنت استنباط کرده اند و در جمعی مذکور است کمال شهرت آن محبوب درگاه ذوالجلال  
 میشود و آن اینکه ان الصلوة علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا تدخل فی النار علی منعه و جل من ادخل فی النار علی منعه  
 این است که چون نام مبارک آن سرور در یک مجلس گفته شود در دو عالم مکر و اجست و تکرار ثابته مکر نام الهی کلمات  
 عز اسمه جل شانه و مانند آن واجب نیست شاید که سبب آن باشد که در دو شش برادر الهی است یا آنکه ادای حقوق آن سرور  
 که محبوب درگاه حمیت است برافزود است لازم تر بود یا آنکه تکریم و تعظیم آن سرور موجب تکریم رب العزت باشد الله اعلم  
 و چون آنحضرت را به نبوت و خلعت رست و سواری براق و لوا، احمد بادشاهی ملک و ملکوت داد و پذیرد و در سواری  
 او از کلبانک اذان اقامت پنج نوبت نواخته تا شهرت آنحضرت باین وسیله عالمگیر شود و گوش نوصیه گیر کرد و  
 و ازین جهت شایان دانستن باشد و دشمنان بدخواه را بچ و تاب در دل پیدا شود و نیز شهرت آنحضرت  
 در شب معراج که بالای هفت آسمان معرشف و کرسی ملکوتی لاسکان سواری براق در فرج گذر کرد و در بالای کمان  
 بی سوال کشیده شد و اجنبای برای استقبال آن سرور حاضر شدند و شادمانی کردند و زبان تحسین برکشادند و نیز  
 سید و تماشا، بهشت و دوزخ آنحضرت را اتفاق افتاد در کتب میر مذکور است و کسیکه در فضل و کمال و تقرب درگاه  
 ذوالجلال شهیر و معروف بود البته گوی او در کارهای عمده سمیع و مقبول شاهد گویای پسندیده است

قاصده بدیع  
 در باب درود

در باب درود

۱. باب بیان اسلام است و جوهر خویش را کوهی دهنده بر صدق پیوند که شسته چون انسان آنگاه بتلخ رسالت کند چنانکه  
 حقیقی میفرماید اما سنان شاد بود و بترانه نذر و می توان گفت که شما بدو کوه برود است آبی رسالت خود باشد که آنحضرت  
 برین عبارت کوهی می آید لا اله الا الله و اشهد انی محمد رسول الله یعنی کوهی سید هم که خداوند عالم می است و کوهی  
 سید هم که من محمد رسول ام شهادت همان معنی که بالا مذکور شد در باب شهادت بر امت خود و رسالت  
 انبیا علیهم السلام و می تواند شد که شهید معنی شهید آخرت بود زیرا که سبب فات آنحضرت علیه الصلوة والسلام تاثیر  
 آن زهر بوده که زن یهودیه آنحضرت را در کشت کرده داد و اقرار کرد که یا محمد را ده قتل تو کردم آنحضرت فرمود که حقیقتا  
 تر از بر ملاک من قدرت نداده چون اصحاب بزرگوار آن فاجره آتیدان کردند آنحضرت علیه الصلوة والسلام اذن  
 چنانکه غزالی در بیان مغفوع القدره در سیر شریف وارد کرده است کسی که برای ثواب آخرت گمان شهادت بخند لایق است  
 که حقیقی و محققات او در مقدر خاص او کوهی هند صفت شود کوهی داده شده بر صدق رسالت از ملائکه و جن انس  
 که بکلمه لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله ادای این شهادت میکنند و تشهد نماز و اذان اقامت در خمس الاوقات ایشان  
 حکم کوهی دادن کرده اند تا بعضی لغفلت از دل بر طرف شود و بعضی بجای عذر و انکار مانده بر کوهی بندگان نبی  
 حقیقی خود در چندین مقام دکلام اعجاز نظام کوهی می دهد از آن جمله اینکه در سورة الفتح میفرماید و الذی ارسل رسول  
 مابعدی و دین الحق لیظهر علی الدین کما و کفی بالله شهیدا و چون آنحضرت پیش اهل حق علت غائی تکوین عالم است همه  
 کائنات بزبان طالعسان مقال او شهادت میکنند که آنحضرت بموجب رفع الدجاء و مقصود بالذات است و دیگران  
 طبعی او اند و چنین خداوند جلیل الشان منصب شیر الیمه شایان بود کیشیر مجتبی که مرده رسالت

چنانکه

چنانکه

چنانکه

دبندۀ از ثواب آخرت و نعمات بهشت و دیدار الهی با کلمه گفته به تحقیق از روی محی و الهام بدخوات در بیت تین  
اصحاب کرام که ایشان بیست و شش نفر بودند و سوا این صحابه دیگر زنان این بیت و مردان هم بیست و شش نفر است از  
انفس ضعیفۀ آنکه چون یا ایها الذین آمنوا از قوا الصوامع فوق صوت البنی نازل شد ثابت رضی الله عنه در خانه  
نشست و گفت که من این اهل دوزخ نام آنحضرت از سعد این ذریه ثابت را چه شد پیش نیاید یا مزاج او ناخوش است سعد  
بجانه ثابت رفته دریافت که ثابت گفت شما میدانید که من در میان اصحاب سید عالم چه تصویرم یعنی بلند او از من پس  
اهل نار باشم سعد با آنحضرت خبر کرد فرمود اهل الجنة یعنی ثابت بسبب این حسن عقیدت و خوف الهی که در دل دارد  
از اهل بهشت است باید که غم نخورد بلی کسی که بشارت او را منور است که از عذاب دوزخ بچم کند و دلهام از خوف  
آخرت و هول محشر و بیم کند نهی می کنند در هر دو بدان عجمه ترسانند از عذاب آخرت و سختی حساب کتاب باز پرس  
از خود می گرفتار می در دوزخ مرعایان و خود کفار در نار چنانکه آیات قرآنی و احادیث نبوی بر این مطلب دلالت میکنند  
گویا آنحضرت را محض برای این دو کار بزرگ مهم سترگ ترشید و اندازد با این شوکت و شمت و کبر و وفور تمامه اندازد نظر بر  
جلالت قدر و علو شان آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام بندگان بود اینجا او شریف ملک در دل مانده و آنوقت اینجا می بیند  
که برای اغراض نفسانی اخبار دروغ و غیر واقعی که محتمل صدق و کذب بود از دل تراشیده با عالم می نگرند اندک باین جزئیات  
و فرستاده خاص نگاه که با اعتقاد نمایند و دلیل حسن انداز و راستی گفتار آنحضرت این است که چون آیه و اندک عیش و شکر  
الاقربین نازل شد یعنی بر سران یا مجاز از عذاب خدا خوششان خود را که اقارب اند طلب آنحضرت مردم و قریب را و فرمود  
نام بنام یا فلان یا فلان برانید خود را از آتش دوزخ و من چاره کار شما هم آنرا بیافایم هر رضی الله عنه و صغیر

در حدیث  
نویسند



ایشان را بپای نیت خوشتر و شایسته است که از جانب عرض بسوی اهل بیت آمده چنانکه در قرآن مجید فرمود **لَقَدْ جَاءَكُمْ**  
**رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ يَتْلُو آيَاتِ اللَّهِ لَكُمْ يَخْرُجُ فِي الْوَلُوقِ فَرْدَانًى يَّتَخَذُ مِنْهُم مَّن يُرِيدُ** و هر فردی که از تو راوست چنانکه در حدیث آمده اول  
 ماضی الله نوری فرمود و آنحضرت که اول حق تعالی فرستید کرد و نیز فرموده اند انما من فی الله و کل شیء من فی الله یعنی هر کس  
 محض از خداست و هر شیء از مخلوقات از فیض من است و از آیه کریمه الله نور السموات و الارض بنظر دقیق مستفاد می شود که  
 نور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم مراتب همان نور است و چون مظهر آن را از کمال استبداد فی خاص و فی وجه کانی و کانی در کمال است  
 نور محمدی همان تجلی الهی باشد و عالم جان و جهان روشن کرد و حقیقه الحق تعالی شد و روایت است که حق تعالی نور محمدی علیه  
 و السلام را حکم کرد که با نور انبیا صلوات الله علیه پس نور محمدی بر نور انبیا مسلط و احاطه شد انبیا عرض کردند با خدا یا این نور  
 کدام منصوص است که بر ما رسیده است و ما را در سایه خود سائده خطاب آمد که این نور محمدی علیه الصلوة و السلام  
 اگر شما بروی ایمان آرید شما را در بعد رسالت و نبوت دهم پس انبیا عرض کردند خداوند ما بادل جان ایمان آوردیم و  
 پیش آن نور رسیده باز بر زمین بنهادیم زیرا که ما را نیز در راه دین چراغی در کار است پس آن **مُصْبِحٌ مِّنْ جِبْرِائِلَ** که  
 از آن تاریکی کفر و ظلمت ضلالت مرتفع شد و در لباس مومنان نور ایمان و روشن گشت و از آیه شریفه **كُلُّ قَوْمٍ مِّنْهُ**  
**بِنُظْرٍ بَارِكٍ** می توان دریافت که این تمثیل نور محمدی است بکلیل غمهرت که در اسم نور محمد گویند زیرا که عشق آن حضرت عز و ست  
 که در دل مومن چون فیل در قمار کرد و از آن نور رسالت و آثار نبوت اقتباس کرده مومن از نسوگ بر طریق رسالت محض  
 هدایت است همان پیچیده ماهری که را این سعادت عظمی میسرست بلکه دولتی است خدا داد و بفرماید **بِسْمِ اللَّهِ نُورُهُ**  
 من بشیاء یعنی راه نایب حق تعالی بسوی خود که نور صفا باشد و حقیقت محمدی است مظهر آن ساخته اند کسی که خواهد **فَاه**

بنا

بنا



در شرف الاسرار آورده که حقیقی خوشید را سراج و باج گفت و محمد علیه الصلوة والسلام اچراغ و میرکفت از آن روشن میشود  
 که این چراغ آن چراغ را روشن کند ده است و آن چراغ آسمان است و این چراغ آسمان زمین را روشن کند و روز و شب کیاست  
 و این چراغ دنیا است و این چراغ دین و آن چراغ آب و گل است و این چراغ جان و فلک را روشن کند و راه مومنان را هدایت  
 لازم است **هدی** بمعنی هادی که مصدر را بر اسم فاعل اطلاق میکنند لایب فیه هدی للمحققین که صفت قرآن است  
 ازین قبل بود که از کمال هدایت و رهنمایی مثل قرآن مجید عین هدایت شد و نشان هدایت او از هدی للمحققین بلند شد  
**تهدک** راه نمایند بسوی کتاب سنت که بجا آوردن احکام آن موجب نجات آخرت و دخول جنت و در ستکاری از  
 عذاب نجات بود و چون هدایت آن سرور و شریعت عزای او در نظر اهل حق بمنظر استحضار جلوه داد و ایمان را پایه رفیع و  
 درجه بلند حاصل شد مهدی آن فرزندان علیه السلام که کلمه تسبیح سوال از فرزندان است در صورت و سیرت شبیه آن محبوب که بر او عیسی  
 علی نبیا و علیه الصلوة والسلام در دفع فتنه و جلال شریک معاوان با و چون وقت نماز آید امام مهدی عیسی روح الله که  
 بیامیش نمازی که علیه السلام فرماید من امانت بیکم بعضی شمار شمار امام است زیرا که حقیقی است محمد مصطفی علیه  
 و السلام را بزرگی داده است و در حدیث شریف آمده که آنحضرت علیه الصلوة والسلام اصحاب خود را فرمود ای  
 چه قدر شادمانی کنید بشنیدن این بشارت که عیسی روح الله در پس کعبه از امت من اقتدا کند و اما کم منکم که دیده و بلندی  
 مهدی آن فرزندان چراغ هلاک نرسد که حضرت عیسی تا شیره هدایت او صلیب بکشد و خنجر بکشد و جرب سنت  
 کریم بکشد و بعد وفات در مقبره آنحضرت مدفون شود و هر دو بزرگواران در روز قیامت از یک مقبره برآیند  
 که با و فی الحدیث منین روشن کننده جهنم و جہانیا بنور خویش بار و روشن کننده دلهای بنور معرفت و نور ایمان

هدی  
تهدک

تهدک

و متعالی آنحضرت را در قرآن به سراج نبیست کرده است حکمی که چرخ فلک طور است و همه نور با پر تو نور است و آنحضرت در  
 مطلع نور انکسار که نور الهی از عظمت او پیدا است و همه در ماه دستار کان شیدای جهان با کمال اویند و میتوانند که بمعنی روشن  
 بخش کاشانه فقر و سبکین مقبور و سنین باشد که چون صورت نورانی او را بر امت جلوه دهند و از حقیقت آنحضرت سوال  
 کنند که در سوره این چهره چون کل شکرستان شود و روضه سن باض الحیة صفت قبر موس است و از آن چهره آتشین  
 غضب ناک با کافران پاک با جبر ابریس و دو کور او از شعله ششم حفره سر جزات انرا با و میتوانند که بمعنی روشن کننده دیده  
 ابدیت سنین باشد و فرست ایمانی و این مرتبه بزرگ باقی است و پیر می شریعت آن حضرت علیه الصلوة و السلام  
 طریقت را دوست دارد و نتیجۀ نور فرست ایمانی آن باشد که آدمی را کشف غیبات حاصل شود و از ناصیه حال را با نور  
 یا بد حکایت روایت است که یکی از کرامان جابر علیه السلام بر کرده و زنا در کمر بسته پیش یکی از مشایخ طریقت حاضر  
 و سوال کرد از معنی حدیث القوافر است المؤمن فانه یمنظر بنور و جابله یعنی ترسید از فرست موس که او بنور الهی نظر میکند  
 شیخ گفت سنی این حدیث شریف این است که تو زنا را بشکستی و اگر توبه کنی گفت حاشا که زنا رواشته باشم شیخ فرمود این  
 فرمان داد ما جابر از آن او بر آید و زنا را بشکست از آن کس این که است در یافته بدست شیخ توبه کرد و با سلام مشرف  
 شد چون مرد از آنجا روان شد شیخ به پیران خطاب کرد گفت ای یاران این که بشکست زنا را ظاهر بود بیاند  
 تا ما زنا را باطن خود باره کنیم شورا را بل مجلس بر خاست و همگنان گریه و زاری کردند چیزها گفته اند **توبه چه باشد**  
 پیشمان آمدن با بر حق نوسان آمدن و عام را توبه زکار بد بود و خاص را توبه زدید خود بود و گفت پیر کاظم  
 ره پیشواست و توبه کن این عزیزان هر چه خداست و آری این فضیلت بر میر میوت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم

حاصل شود که هیچ خواننده دعوت کننده بندها که بسوی توحید و دین اسلام که آیه کریمه را بعد از کلمات الهی و حکمت ویر که بر هر یک  
 دلالت میکنند و این داعی را کلام الهی بلفظ داعی الله تکریم کرده اند چنانکه از آیه یا قوتنا اجهلوا داعی الله فاستمعوا له یخبرکم  
 بهن فانکم انکم من جنات بعد اسلام آوردن بقوم خود هدایت کردند و در سورة الاحقاف مذکور است هر گاه روشن میشود  
 و نیز برای ثبات اینکه این دعوت اصالتی بسوی خداست و بتجاسوسی خویش هیچ گونه فضولیت را در آن دخل نیست و اینکه  
 مدعو الیه باو شایسته است غالب بر همه مخلوقات که هر یکی از امیر و وزیر و پادشاه و فقیر بدست قدرت او اسیر است و در  
 صورت قهر و عقاب و کسی که پناه و پناه نیست این آیات در باب سید عالم نازل شد قُلْ انا دعوتی و لا اشرک به احد  
 قُلْ انا لا املککم خیرا و لا اضر اقل انی انی یحیی من الله احد و لای احد من دونه مطحی الا بلا غا من الله و رسالته و من الله  
 و رسوله فان له ما جهم خالدين فیها ابد احاصل من این احکام اعجاز نظام اینکه بگویم محمد صلی الله علیه و آله و سلم خود  
 میخوانم پروردگار خود را و شریک او نمی گیرم کسی و بگویم که در اختیار خود ندارم نقصان و نفع ثانی منی ضار و نافع مطلق  
 حق تعالی است و بگویم که پناه من به هر کسی از دست قدرت الهی چون خواهد که با من بخواهد کند و نخواهد که با من بجز در او مباد  
 مگر تبلیغ احکام الهی کار من است که کسی نافرمانی کند خدا و رسول و را با هر یکی را نشینم در دوزخ علی الدوام بدان ای برادر که  
 عصیان نافرمانی را گویند و چون نافرمانی خدا با مخالفت رسول الله یکه باشد موجب کفر و شرک باشد بنموده باشد منهد  
 چنین کس را بخود ندارد حکم کرده اند چنانکه از خالدين ظاهر میشود و انکه خدا را مطیع و پیوسته را عاصی باشد مثلاً ایمان آورد بخدا  
 و قصور کند در سیر شریعت و اتباع سنت یا احکام شریعت بجا آورد اما در بندگی طاعت الهی قصور کند یا عمل او را  
 نداشته باشد یا راه و مسو مقصد او بوجهی کس را فاسق و مریا کار و متبع او گویند و چون در آیات کلام الهی احادیث

بیان نافرمانی خدا  
 میسر است

رسالت بنای کمی در باب شفاعت اهل دعوت وارد شده نظر کنندگان بعبایت مشکی باشد و از کشیدن عذاب و دفع عذاب  
 در از چاره نیست بعد انواع خرابی و ذلت و خواری میسر است که بشفاعت اکثر بندگان از ان مهلکه دست دهد و  
 برای تمثیل دعوت دین واجبات آن در حدیث شریف چنان آمده که فرمود آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام که شخصی میان  
 ضیافت تبارک و یکی را مقرر نمود که صلاهی عالم در دهد تا آن دعوت را اجابت کرد در آن ضیافت خانه آمد و از اولان  
 نعمت بهره ور شد و آنکه اجابت نکرد و محروم ماند بداند که ضیافت کس نه خداست و دعوت کس نه نمی آید برادر و دید که  
 عنایت رب العالمین رحمت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم در باب پرورش بندگان بچلطف و خوبی است که  
 در دنیا با انواع رزق و روزی مدد کردند و در عقبی بهشت و نعمات را بر ابرامو نشان تیار ساخته و چیزهای عجیب  
 از ماکول و مشروب بطوس که بادشاهان را میسر نباشد برای اهل فقر و ان رسول اکرم در اینجا موجود است و در صفت آن  
 نعمات بطریق نقل و دل فرموده اند و لکم فیها ما تشتهون الانفس و قلوب الاعین یعنی حاضر است برای شما در حجت آنچه  
 آرزو کنند و لها و لذت یابد چه شربها و نیز بالا ترا از این فرموده اند لا عینات و لا اذن سمعت یعنی نعمت آنچه در بیان  
 نیا پیچ نیست که نه چشمی آنرا دید و نه گوشتی شنید آنکه خلق را دعوت کند متعاقب او را دعوت کند مَدْعُو تَلْبِیْدِهِ  
 بدرگاه رب العزت در شب معراج یا بسوی توحید آبی ایمان برود حدیث وی که حقیقی آنحضرت را بواسطه خبر میل و  
 کرد آنحضرت خلق را خود دعوت کرد و میتوان گفت که دعوت کرده شد بضعیافت خانه آبی نعمات آن مرد دنیا  
 و آخرت که او چهارم را می و مقصود بالذات است و دیگران طفیلی آنحضرت اند پس درین صورت داعی خداوند تعالی  
 بود یا دعوت کرده شد در کاشانه عاشقان و بیت الامان آنها که در آرزوی دیدار و جمال آن کمال و کمال

این حدیث دعوت  
 درین

نیز  
 مدح

و روخواند و خواب که خود را با انواع عطاریات و بجز معطر دارند و دیار او و حبسات و این را بخارند و دل برآید  
 محبت اوست پس ایند ازین و از طلعت اوست با تو و طوبی و با قیامت یار و فکر هر کس بقدر همت اوست با معورا اجابت  
 و محبت و کار است که این اجابت از بخت است مای اوست سالی الله علیه و آله و سلم محبوب جواب دهنده در روز مشاف  
 که در سوال است بگویم پیش از آنکه آنحضرت علی فرمود و بر او را آنحضرت نیکی چون ز شکم آینه خاتون پیدا شد بجه کنان بر زمین  
 افتاد و بعد از عبادت الهی یاد او مشغول بود و کاجی را دای تعظیم رب العزت کوتاهی نکرد و در مقام تعظیم الهی تعظیم خود را  
 نداشت و اگر احیاناً در سجده یا راضی بحسن ارادت و کمال عقیدت به تعظیم آنحضرت بر خاستی منع فرمودی و گفتی لا تعظمونی  
 فی بیت بنی امی در خانه پروردگار بن تکلیف تعظیم من بخود کشید و این جا است مقدس که در آن با شمار تو به بسوی خدای  
 یا اجابت کننده دعوت مسلمانان با بحسن اخلاق تا دل آنها شاد گردد خواه آن داعی غبی باشد یا فقیر شریف بود یا  
 ضعیف اگر چه بران جوین دعوت کند و می توان گفت که بعضی جواب دهنده باشد مر خداوندگان در هنگام محنت و بلا  
 عرض جانتان عرض کنند اغشی یا رسول الله اغشی یعنی ای پیغمبر حق بگویند من بر من یکس ازین مهملکه بران اگر چه  
 این که نه اجابت صفت خاص نیست عزائم اما آنحضرت و اصحاب و اولیا کرام از راه لطف و اکرام از خداوند و اولیا  
 نصیبی از ان بکسب مرتبت کرده اند و انکار آن روا نبوده زیرا که از ان انکار بجزوت سید عالم و کرامت اولیا لازم آید  
 و ان بر خلاف عقاید اهل سنت و جماعت باشد و علم غیب و احاطه علم اگر چه مختص باری عز و شانه اما خواص بندگان درگاه را  
 بر آن صفت علمی تعظیم آنهاست و داده سید مراد خدا خدا نباشد بلکه خدا خدا نباشند و آیه کریمه این است  
 و ما را ما ان که در کتب الله و احادیث که در سنت آمده و بر عدم قدرت اجابت مطلقا دلالت میکند

و حق اصنام و عبدة الاصنام است که بتان بت پرستان باشند و چندی با ستاراج ستار آب دیده وجود خود را در باران  
 قدر و قدرت پیشین بخیران رواج دهند تا چون بر رسول آخر زمان ایمان نیآورده اند میر ملکوت بآنها دست نهاده  
 و مانند کرامات و خرق عادت اولیا آن که شمره را قیامی و دواجی نباشد و هر که خدا تعالی را در بندگان و در اجواب با صواب در  
 چراغ حق تعالی و در اجواب نه در محجوب بعمنی استجاب الدعوات که دعا آنحضرت در دنیا و شفاعت او در آخرت قبول کند  
 و فرمود آنحضرت که هر کس از اینها دعا می است استجاب پذیران مراد خود در دنیا حاصل کند و درین مطلب که شفاعت  
 است برای روز قیامت در دل داشته ام **ع** هر بنی خواست چیزی از خدا یا شفاعت خواستم روز جزا و آن  
 حضرت کا بی عانی بدو حق کسی نکرد که کافر است بلکه برای خوبی و هدایت توفیق دعای فرمود علی مقضای  
 لطف و کرم همین است **حقی** با حاکمی بر وزن خفی مهربان بر حال است که بیان انواع عیالات یا نو از نشات آن  
 سرور از حیث تقریر و تحریر بیرون است و خود بخت آنحضرت محض برای رحمت بر سایر موجودات و مخلوقات باشد  
 و صفت عفو آن عالیجناب که بعد از این مذکور شود دلیل کمال مهربانی آنحضرت بود **عفو** بخشنده و آمرزنده گناه  
 عفو بود یا سهوا و ترک آن گناه آزاد بود یا بنده مومن بود یا کافر دوست بود یا دشمن در فضیلت عفو یا  
 قرآنی و احادیث نبوی بسیار آمده از اینجه **انیکه** و اعف عنهم و اصغ یعنی یا محمد پیام زایش زاد و کرد که از خطا محرم  
 و نیز فرمود و **الکافین** و **العافین** **عن الناس** و **التدحیک** **الحسین** که درین آیت خود نه خشم و عفو کننده از همه  
 درگاه الهی و صفت احسان که رتبه است بسط علی حاصل میشود چنانکه الفاظ آیت بر آن است و تبارک و تعالی بی غش و غش  
 غالب نشود مغلوب غنبت باشد و از فضیلت عفو محرم ماند و در حدیث تشریف آید که فرمود آنحضرت **بایه الصلوة و السلام**

بیکجا

در حق

عفو

الایکلام باشد کم من ملک لغت غدا الغضب یعنی ایما جزیم شمار از قوی ترین شما و کسی است که غالب شود بر نفس خود در وقت  
خشم و چنین احادیث بسیار آمده و در حدیث قدسی آمده که چون بنده که کار بد که باعثی متوجه شود به توبه حقیقی الهی

کند باز من بخواند باز اعراض کند چون باز تضرع و زاری بخواند حقیقی گوید الله شاهد و ایام ملائکتی قد استجیت من عبدی

ولیس عسیری فقد غفرت له ترا شرم خدا شرم بادای من آنکه او غفور شد و تو غفور می باشی یا دور بر سر

روایت و حکایات بخشش و عفو آنحضرت علیه الصلوة والسلام مذکور است اینجا برای اختصار از ذکر کردن آنکون بدانکه جز نبیا

کسی معصوم نیست و انسان با سب و نسیان لازم است اگر بدین انصاف و در بریده اعمال خود نظر کنی آنرا خالی از سهو

خطایابی پس اگر صفت عفو را که صفت خاص الهی و شیوه پسندیده رسالت پناهی است دوست نداری چگونه امید

عفو الهی در روز قیامت در دل داری که آنحضرت فرمود من لا یرحم لا یرحم آنکه بر حال مجروحان رحم نکند حقیقی او را

بنظر رحمت نه بیند بعضی از علما و دین بصدق آیه کریمه من عمل صالحا فلنفسه یجوز فیضی گفته است که چون مرد کینه

که انتقام را دوست دارد و از لذت عفو بجزی است بدرگاه الهی التجا کند ربنا و اعف عنا و اغفر لنا و احسن یعنی

خداوند انبخش ما را و بیا مرز ما را و رحم کن بر ما عجب نبود که دعای او را رو کند و گوید تو بندگان ما را عفو کردی

بخشیدی و رحم نمودی که از ما همان رحمت و مغفرت و بخشایش چشم داری که تین بدان حدیث سید عالم

یعنی چنانکه با برادران معاصی کنی یا تو همان معاصی کند و چند آنکه خطای آدمی بزرگ تر باشد در بخشیدن آن ثواب

بیشتر خواهد بود و فایده از پر تو اشعه صفت عفو که صفتی است نورانی و کاملی است از کمالا رحمانی این طیفه روحانی

بناظر اند که کسی که خود را بی عیب و اند عیب کسان پردازد و بزرگان دین گفته اند که ع و در عیب کس کنی عیب

عقیقه وصال  
در باب عفو

خداست و شرف البین یکی میزی که یکی از علمای ربانی است در کتاب خود آورده که گمان نیک و حق دیگران گمان بد  
در حق خویش مقام اهل طریقت است و معرفت الہی بدان واسطه است و از جمله تعلقات که سالک از موصول بمنزل مقصود  
باز دارد و خطرت نفس شوم است که آدمی را در احوال زید و عمر و تجسس از راهبها متوجه میکند و از ناما کردن بکار خود حساب  
شبانه روزی غافل می سازد و این خطرات را که نتیجه اش تنگ حرمت گمان ابر و ریزی برادران است بدترین تحلیلات  
گویند و معرفت دینی که از این قاعل رونمایند این است که این کس خود را بجز نفس معلوم و عمل و زهد و پاکدامنی و مسلمانانی از بی غیر  
افضل و بهتری داند و لفظ انما غیر مندرج بر زبان آورد و در دل مستحق آن باشد حال آنکه در اصل این دعوی البیست که در  
مقابل آدم صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم کرد و در لعنت ابدی گرفتار آمد پس شیطان بخواهد که انسان ناقص را بطریق خود بر آورد و بکار  
خود گیرد و نفوذ باند منہای او را چون سبب بزدن نفس کنی را که اهل قبل باشد کافرونی و بکفر و بدعت و صدمه حکم کنی و او در واقع  
چنان نبود چگونگی با کلام الله الله که در روز قیامت بحاکمیت او برخیزد برائی و باین خشت باطن با کمال طریقت مقابله کنی  
عکس از آن جهان بحکارت منظر توبه دانی که درین گرد سوار می باشی با یوسف علیہ السلام که بنی معصوم بود و مقتدر و نفی  
با وجود پاک و امن و بحال تواضع و بدگمانی در حق خود کشیده اهل طریقت است گفت و ما بری نفس ان النفس  
بالسو یعنی من بر آنم نفس خود را از خطا و لغزش زیرا که هر نفسی حکم کننده ترست در باب بدی و بدکاری الامام  
ربی ان ربی غفور رحیم مگر کسیکه مہربانی کند حقیقتا بر وی و نگاه دارد او را از خطا بدرستی که پروردگار بخشنده  
در حکم کننده است هر که بظاہر است و در بن آیت نگاه کند صفت عفو به تکلف اختیار نماید که عفو کننده را رتبه بالاتر  
می بخشند و آن دوست خدا و مقرب درگاه صمدیت جلالت کبریا و نزد عرفا معنی دانی آن باشد که غرق شود



می باشد به حق و غایب شود از خلق یعنی توجیه و بجهت جوه بسوی حق باشد و در بنی را اول چه ولایت نیست پس بعد از آن  
 میگویند که ولایت افضل من النبوة بهرین است زیرا که در نبوت بنی از توجیه بسوی خداوند و صحبت با انبیا جا نداشت و این  
 که فضیلت آن مذکور شد ولایت بنی است نسبت به نبوت او نه ولایت ولی نسبت به نبوت بنی و این مسئله شکست و اکثر  
 کم هوادان درین مسئله راه کرده طلب یار میگویند و عرض آنها این است که ولایت ابرار و مؤمنین علی رضی الله عنه از نبوت  
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم افضل است حال آنکه از علمای بنی بر خلاف این است چنانکه محمد الف ثانی این مسئله را  
 در کتاب خود صاف ذکر کرده است پس هر که دومی خدا حاصل کند او را ولی گویند و بطحیف سید عالم صلی الله علیه و سلم  
 منصب ولایت به شایع ظرافت بخشیده اند و از آنکه کریم الا ان اولیا الله لا خوف علیهم و هم یخرجون من تحت  
 بیختری او ایضا ظاهر شود چون دوستان مخلص از دو جهان دست بردار شدند دیگر کجا جای فکر و غم باقی ماند آنهاست  
 پیوستند و از آفات داین بالکلیه رستند روایت است که یکی از بزرگان روشندان سر راوی در صحرا دید که بالاکلیه  
 بقلم قدرت نوشته بود خسر الدنیا و الآخرة چون بخور بگریست و گفست و گفت این سر شوریع است که از دو جهان  
 نداشت و بار امانت منوی بر سر برداشته و کان فلو با جهولا وصف حال دوست حق پیغمبر حق که صفاتی حق  
 و اخلاق او اختیار کرده و در حقانیت نبوی رسیده که خود او را حق گفتند و نیز حق یکی از آسمانی حقیقی است حق  
 توانا و زور آور و ادای خدمت و طاعت الهی با توانا و جمل بار امانت ربانی باز و رسانی که کسی در وقت  
 یاری مقابل او نبود و توانی آنحضرت علیه الصلوة و السلام با وجود زهد و قنوت کامل که روزی از آب مشک و عرق  
 کردی و مشک بر تنگم لستی و اگر نایم صایم بودی و الا ان نعمت را عید انخوری محض از قیاسی نبی زود و کاثر که بیست و دو

در حق  
 پیغمبر

در این

نام و راجحه کشتی بر نیاید و مغلوب شد و بی نظاکت بدنی و قوت باه که باز دواج نیگانه بخوردی و در کتب میر  
 نوشته اند که صاحب قوت و شوکت صاحب نام است با محض خیر است آمین امانت گذار و دیانت شکار که غایب  
 کجای احکام الهی بود و در ادای بوازم دیانت و دقیقه فکر گذاشت کرد و نیز اسرار معرفت را که از اعتقالات بواسطه جبرئیل  
 امین بن امین دولت و دنیا و دین از غرض برین سید بلاد فعل و تعرف و بی از اهل و تعظیم بریدان مشکرا و ان خوش  
 فزاید داشتند رسانید و بعد از آن سینه بسینه کجینه آن امانت در مشایخ صوفیه کرام بطور میراث رسید و کسی که این  
 وراثت به به رسد و راه رسالت را دریافت باوی مرشد حقیقی شد و آنکه قدم از جاده شریع بیرون ننهد دولت  
 وراثت کم کرد و از انچه به هدایت خلائق بواجبی بر نیاید و نشان بی بهیرونی او چنان گویند که سخنان باریک و دلهای  
 تاریک افکند بجای نور ظلمتی از آن ظهور کرد و فرق میان عابد و معبود خالق و مخلوق که بزبان چندین هزار زبان و  
 اصغیا و او این ثابت شده از میان برخاست آخر سر رشته کار بدان کشید که مریدان او مضطرب اسرار نگزیده و ضبط فکرها  
 و اباحت و الحاد و زندوقه فساد را بجا بوجیه و طاعت و عبادت و ریاضت رواج دادند مولانا روم میفرماید  
 ای بسا ابله ای که در پی است ای بسا بی پروا داد دست و پا مثل است که صوفی غلام خد بخند می با اگر کسی را شوق و میاف  
 این مسئله نازک باشد در کتب علمای سلف که ایرا مل تصوف اند نظر کنند مثل احیاء العلوم که یکساعت و سه سال  
 الی الحینه و عوارف معارف و معارف حضرت غوث الاعظم و مکتوبات یکی میری پسین منزل مقصود در این  
 امانت رسد و بی پر جانان میدهد که مکتوب و امانت داشته اند از ترغیب و ترغیب شیطان یا ترغیب  
 یا محض فساد و از این معیوب بدنی و نفسانی که از میراث است از اهل و خلاق محمدی این مطلب

در این

تاریخ  
کتاب

تاریخ

کسیکه حق تعالی او را امان از شر نفس و شیطان و صاحب کرامت کند و گویم مسکنم بزرگ در سبب بزرگی داده

در کاف و محفوفات و سایر موجودات که کرمی باین کرامت و مگر می باین شرافت و ادبیا کنست و نیز کرمی بسبب

سختی و دیوانه و جوهر بود و حیوات و جوهری آن سرور در کتب سیر تفصیل مذکور است و نیز کرمی باین اسما الهی

است پس باین کرمی و کرمی بلف ایزد و الهی باین سید انبیا کرامت فرموده اند بارفتنشان معلوم مکان میکنند

صاحب تبه بلند و مقام عالی که مظهر کون مکان است و از عرش تا فرش در همه جا ذکر و تذکره خوبی و سبب

و حکم شرف مکان بالکین بعد نقل آن والی کون مکان ازین دار فناء و بقاء جهان روشن چشم عاشقان تا یک

و کسان استی چون غارستان عدم با نوع تعویات و تبدلات مملو شده و عمارت دین آن نزاهت و طهارت که

در عهد آن حضرت بود باقی نمانده و آن رفیع المکان محب خیر صادق بود که در هنگام حیات از آن تعویات و تعرفات

خبر داده و فرموده که قریب است بعد از من سلمانان هفتاد و سه گروه شوند هر یک از آنها در دنیا و آخرت مگر یکی کرده ناجی

باشد صاحب سوال که دیگر یا رسول الله نشان آن کرده چه با فرموده آن کرده را نشان این است که بر

شرع و سنت من قائم باشند و بعقب اهل سنت و جماعت ملقب شوند و نیز فرموده خیر القرون قرنی ثم الذین یومنون

ثم الذین یطعنونهم که از آن خیریت و خوبی نمانده صحابه و تابعین مرتجع تابعین معلوم میشود و بعد از این از منده شده و

سمکاران و متکبران و بادشاهان گذشته است و رفته رفته در دین اسلام این قدر اعتقاد و تغییر پیدا شد

که در باب محاسن چهره و حسن اخلاق تفصیلی بجهل آمد و آن صورت فی الواقع پیش آمد که گفته اند مسلمانان

در کتاب است مسلمانان در کور برای غیرت ارباب سخی که موشکاف ندانند اشاره کفایت کند پس

تاریخ

صاحب سنات و مضبوط که در طاعت الهی زیادت و مجاهده در هیچ حال سهلوتی نکند و از غافلانه دشمنان دین بکافران  
 کوچک و بزرگ نماید ثابت در اسلام و تقیم بر مدار استقامت و حیدر که بر طعن و تشنیع خیال و انواع شر و فساد آنها که به جنگ حرمت  
 آن کرم درگاه رب العزت که بر سبب تهمت های جدا کننده بی ادبی کردند و آنحضرت را مجنون و شاعر و ساحر و کاهن گفتند آخر  
 رانها از سنات و قوت آنحضرت بکست و بسیارین تهمت های باطله و اقوال کاذبه قدر و منزلت آنحضرت در میان  
 عالم افزون تر شد و هر روز نام آن سرور مشهور تر میشد و همین ظاهر آشکارا یعنی نام و نشان و محبت و بران او بر سطح  
 سحر و خرق و طرد او که ای موجود ابر رسالت آنحضرت که به ذرات کائنات بروی بان آوردند و زبان و دل  
 او را صلی الله علیه و آله و سلم بیان کردند **مَوْجِلٌ** بهر سبب شده امیدوار فضل الهی در دنیا و آخرت و بفتح سیم آمده  
 بمعنی امیدگاه مخلوق که آنحضرت و سید یکسان و دستگیرانندگان راه است و حاصل این پشت و پناه و ذرا که از بندگان  
 بکشاید و از باطل استیاری غفلت در چرخ برین افکند و دریا رحمت الهی را بچوش آورد و **وَصَوْلٌ** بجمع اول بود کننده  
 با ذوی الارحام که عبارت از صمد رحیم با وجود حدیث شریف آمده که رحم شش است از رحمان پس اگر آدمی صمد رحیم کند  
 و حق قرابت ذوی القربی بجا آورد رحمت الهی دایر شود و آنکه قطع رحم کند و با ذوی الارحام لطف و احسان نماید  
 رشته امیدوار قطع سازد یا پیوند کننده با آنکه از آن حضرت بریدن خواهد یعنی نیکانگینده با دشمن و کفایت کننده  
 بدی به نیک **س** آسانش و کسی تغییر این دو حرف است با دوستان و لطف با دشمنان مدارا یا پیوند کننده و صفت  
 با طریقت یا پیوند کننده چنان و دل آب کل آنحضرت صمدیت که بدل تصدیق الوصیت کرده جوارح را در طاعت مولی  
 مشغول کرد و این پیوند قطع پیوند علانی حاصل شود چنانکه گفته اند **س** تعلق حجاب است و بی حجابی پیوند

سبب

موج

صمد

و ایل واضح است برین این کلام بی شک کلام الهی است و محمد رسول الله بنده خاص فرمان برادر پر دگار است که گفته  
 علی بن عقل سلیم صاحبان صداقت را احاطت در گاه است قدم صدف رهنمای جهانیان بسوی راستی و سستی  
 و بیشتر و قوم و این دلالت کند بر صفی شفاعت زیرا که شفیع اکثر پیش روی بادی تواند شد که بمعنی ثابت قدم بود در محبت  
 عشق الهی که با وجود انواع آفات و حوادث زمانه و خوف جان و آبرو و مشاهدۀ انواع ایداز و ستم از دست کفار با کافران  
 از ان راه بگزشتی بلکه چند آنکه اذیت و محنت مشاهده فرمودی بقدر عشق الهی میفرمودی و در اعلامی که گفته اند نقد جان  
 عزیز برف نهاده از سنگ جبار و دشمنان برسان نمودی و میتوان شد که بمعنی راست رو و راست معامله و راست گو  
 بود که در ایامی غمدها گاهی خلاف کردی و بر مضنون الکرم اذاعه دینی و اذاعه غنی عمل فرمودی و محنتی نگفتی که چه  
 از ان مضرت نقصان فراتی بود و در طبیعت و مزاج نیز خیر است نگفتی و آنحضرت راستی را بجدی و لوح داد که در وضو  
 و طهارت و شانه کردن و تعذیب پوشیدن نیز از ظرف راست نماز کردی تا راستی آنحضرت را ملکه شود چنانکه در روایت  
 آمده کان الی صلی الله علیه و آله و سلم کجب التماسی فی الصلوة و التزجل بمعنی آنحضرت تیا من یادوست میداشت حتی که در غلیظین  
 پوشیدن و شانه کردن و در روایت دیگر فی افعال کلله آمده یعنی در هر کار تیا من یادوست میداشت رحمة خیر  
 الهی که از ماه تا ماهی همه مومن منّت و مورد رحمت او اند و بیان رحمت آن رحمت مجسم ازین زیاد چه با حق  
 میفرماید انا ارسلناک رحمة للعالمین و در اسم نبی الرحمة اندکی از آثار رحمت آنحضرت علیه الصلوة و السلام مذکور شد  
 بشری مژده مومنان از بهشت و نعمات آن دیدار رحمان سیر جهان و دور و عثمان و در اسم بشیر و مبشر اندکی  
 ازین لغت آنرور مذکور شده ملاحظه فرمایند غوث و فی درس عالمیان و دشمنان دکان و فیکان کن بفرما

قد صحت

در کتب

در کتب

در کتب



نعمت الله

نا راض و ناخشنود بود و فی الواقع صفت عدل این خوبی نعمتی است خدا داد و نعمه الله یعنی نعمت الهی که قوت جان  
بندها کن عداوت و عاشقان از جمال آنحضرت حاصل شود از نعمت حق تعالی که همه عالم از ان بهره ورا نذات پاک  
آنسر و اشرف و افضل نعمتهاست و بطریقین توان یافت که این یک کرمه دان تعد و انعمه الله را لخصوص بان نشان

سه چه نعمت است بزرگ خدا که بر خلقش سپاس داری آن نعمت است فرض العین و نیز بمصدق آیه اتمت علیکم  
نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا موسی مصدق را معلوم شود که نعمت وجود آنحضرت بان نعمت توحید و معبودی کی

شده و آنچه در حدیث شریف آمده ذاق طعم الایمان بن رضی الله ربنا و بحمد بنیاد بالاسلام دینا اشارت به همین  
است و مراد از این نعمت علیهم معصوم از شاه راه شرع آنسر است پس هر که قدر این نعمت دانست مسعاد ابدی نصیب

شده و خیر آخرت او را بدست آید و انکه ازین نعمت کرامی محروم ماند فردا خوانا به غم روزی او بشود و در دار العقاب  
خسین و زقوم و ما و جمیع خود و دست خود بکمال آساف کزد و ای بر حال کسی که آن نعمت را از طرف خدا خیال

نکرد و هدیه الله نعمات الهی که از بارگاه جلال بسوی کاف و غلیظ فرستاده شده این بدیه نظر عظمت و بزرگی  
و هم نظر اشرف و کرامت آن بدیه را بر سر چشم جا دهند و این بدیه عجب محزون برکات است که در جان مایان

عشق الهی بیدار میکنند و بیکانه را نشا و آتشنا بیکانه می سازد و هزار خویش که بیکانه از خدا باشد و خدا  
یک تن بیکانه کاشنا باشد و هر که شکر گذاری این بدیه شریفه را و طیف خود سازد و بکلمه لن شکرتم لازیم

زیادت نعمت راستی شود و عرفی و وثقی و سنا و میر و شکر کم هر که آنرا تسکب و دو اعتصام نمود و از  
مواخذه آخرت محفوظ ماند و انکه طریقه او را پسند نکند و و چشم کم دیدم بر غم خورد و در مذلت مین دنیا گرفتار

هدیه الله

عشق الهی

آید که آن کسی که ترک کند پیری تو را بجا کسی هست که چون نزد صراط الله مستقیم راهی  
 و راه راست نسبت تصاف آن حضرت باین معنا جلای این است که جاده شریعت و راه طریقت اساساً نه دوست و نه  
 آن حضرت که دلیل این نه است نزد علمای این و صاحبان یقین هیچ غیر سست است چون آن حضرت راه الهی است باید که  
 او به تحسین مؤمنین بر زبانها رود ذکر که الله یعنی سبب آنکه هر که صورت زیبا و سیرت پسندیده آنحضرت پسند قدرت  
 الهی بخاطر او در سبحان الله یا الله اکبر بگوید و میتوان گفت که ذکر الله یعنی مذکور عند الله بود که حق تعالی محبوب خود را در  
 ملائک علی و میکند عبودت و سلام و هم فرشتگان مؤمنان درین باب تاکید میفرماید تا بحکم من حب ثیبا اکثر ذکره محبوبیت حضرت  
 بر خلقین اشکار شود و آن مذکور عند الله در محافل و مجالس خود کمال شوق و ذوق افزا کند و میتوان گفت که آنحضرت  
 بوصف ذکر الله از ان موصوف شده که از دیدن جمال و حق تعالی بیاد آید و غفلت از دلبها بر طرف شود که باین صفت  
 آن حضرت جلوه گاه صورت جمال الهی شده و معنی الله جمیل و محب الجمال صورت گرفت و در حدیث شریف آمده که انظر لی  
 و ج علی عباد و جائیکه میرای این فضیلت حاصل حال با کمال مرشد چه پیری و بزرگان گفته اند که نشان ولایت و الهی است  
 که از دیدار او خدا را یاد کند و ملاقات او باعث بر توبه بسوی مولی شود و معنی فایان تو افتم وجه الله جلوه ظهور باین صفت  
 را از جلای آثار ولایت دانند که تنبیغ زبان را در گوش آب دهد می سرزد که موصوف شود و صفت سیف الله شریف الهی  
 که بعد آنحضرت غایبان مجاهدان سلام بر شکوفا طغریافتند و از هیبت برترش آن تیغ کفر و فخره موافق آید باین هم  
 مستقره عزت من تسویه گوید که از ان اندر منده که بختند از شیر و زمر که رزم راه فراموشی کنند و این صفت دلالت کند  
 بر کمال شجاعت آنحضرت که احوال آن در سیر شریف مذکور است و می توان گفت که چون سبب آنسرور در دل بادشاهان

صراط الله  
مستقیم

ذکر الله

سیف الله



مدی زمین بزرگ و در عرب و عجم غاشیه طاعت آنحضرت بردوش جان گرفته از خراج که از وی چاره نمیدهند باین لقب  
 ملقب شده و میتوان گفت که تنج زبان آن حضرت در برش از شمشیر تیزتر بود و اگر احیاناً مدعی کفایتی و بعلی کفایتی  
 قطع بسته جات آنها کردی چنانکه مدعی کی انباشت آن عجم که فرمان آنحضرت را از راه نمیکشاید کرد فرمود چنانکه  
 نامه مراد برید شیر او را در آخر پنجمان شده و امثال این سحرات در بر شریف مذکور است و حکام آنها الصالحی القول این  
 کاهی بحق واری بخند و کاهی خرمن چشایی او باز که با نام خدا و رسول بی ادبی و کسائی نکند سوخته با خاک برابر کند  
 حزنُ الله نیز بمعنی بیعت الله بود که حزب کبیر لول سلاح را کونید یا بمعنی گروه خدا باشد بمعنی یا ان حکم و  
 پیدا کرد چنانکه فرموده اند محمد رسول الله و الذین سوادوا علی الکفار لایه و کار این جماعت این بود که اعلام کلمه الله  
 نمایند و لشکرا را شکست دهند و حکم فاقم و هم حیت تعفت و هم بمعنی یکشده کافران بجان که بیاید بیج فساد و  
 استیصال کنند که افعی کشتن و بچه نگاه داشتن و آتش نشانیدن و احکام گذاشتن کار خردمندان نیست پس آنحضرت  
 بشکر اسلام تخییر شد شرقی و غربی نمود و در عرب عجم و لوی شاهی خود بلند گرد و نام و نشان او چون مهر بر  
 روشن شد النجم الثاقبُ ستاره درخشان که هیچ ستاره بر آسمان هدایت مثل آنحضرت روشن نشده و چنانکه  
 مسافران در شب تاریک میان بر و بحر بروشی ستاره راه می شناسند سالکان راه دین بخور هدایت آن سراج  
 سیر فائز منزل مقصود میشوند و توبه را این خیر نورانی جزا در دین روشنند لان پاک طینت برین نشود و طه  
 عناده و انکار بر طرف نکرد که یاران آنحضرت از تائید شمشیر جمال او انوار کاشان افشانی آسمان هدایت چو تیرگان  
 طالع دلاص شدند حدیثی صحیحی که اینجور ما هم اقتدایم است و تیر زلفشان و علو مکان آن بزرگواران

الحمد لله

الحمد لله

الحمد لله

خیزند به نام المؤمنین علیه رضی الله عنہم یکوید خواب دیدم که سیه و جگره من از آسمان فرود آمدند از پرتو این خواب پرسیدم  
 فرمودای و خبر کسی از بزرگان دین در جگره تو مدفون شوند و روزی که سر و عالم وفات یافت فرمود این یک ماه است از این  
 دختان که در خواب دیده بودی مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> حاجتی مستغنی است که می شستن از اصطفا و حبس او و اعتقا  
 بعاف بصورت جدا یعنی یکی که بر یکسانی دیگر بکند یکی که هر یکا نه و بر یکا نه زمانه کوایی سید و معتمدن سوره اخلاص را بخوان  
 عقیدت بقاعده ادب بر کسی بیاورد نشاندن تقدیر یک نفر نشاندن و محمل تسلیم حدوث تو و بیلائی قدم را ب  
 و چون این انتخاب از فرموده است و فهرست جریده کائنات از نشانی نشانی و نام امور کوین است نظیر این فرود شد و شاید جدید  
 قریب به لاشر یک لبا و از نشان دادن دیگامعی که کوهر غیر عقل نورانی بکف دارند یعنی نخواهد بود که از خبر بمطاع صفت  
 و از دیاری بقبا صبح بخت و از منج انتفاع عصمت و باکی دامن صاف صابون و در ششود و اخوان صفار که اهل سنت و  
 جماعت اند بسوی شاه راه هدایت اشاره میفرماید که از حق اینی آنحضرت کوتاهی نکنند و در کارهای دنیا و امور دین با علم یقین  
 آنحضرت را امام و پیشوای اولین و آخرین دانند فاضله و فیاض اقتضا کرد که لوح ساده را گرفته آنرا با انواع صنایع بیارند  
 احمی آنکو خواندن نوشتن ندانند و درین لقب اشاره است مرید بسوی اینکه علم و دانش آنحضرت کمالیت و ازین محفوظ  
 بسی خوانده چنانکه گفته اند سه ادب آموزان ادیب که او را ادب آنحضرت خدا آموخت با کسی بخوان بسی که در جگره  
 بسی از لوح که با آموخت و اگر مرید و عارف نبود میباید اند که اینصفت سامی دولت کند بر ملامت رب من عالم یکا که در علم  
 و آخرین یاد و از اسرار ملک ملکوت خبردار کردند و بشرح صدر نشین مسند خلافت و نبوت ساقطند و نیز  
 پای علم آنسر چندان بلند شد که در بعضی اوقات جبرئیل امین از وی صلی الله علیه و آله و سلم مسایل این پرسیدند

در این  
 کتاب  
 مذکور  
 است

در این  
 کتاب  
 مذکور  
 است

بیان و کوهی وادی دانستند ان سلام را علمو مقام آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام در علم یقین و مسائل دین و دین مبین  
 کرد و چنانکه در کتاب الایمان سوال آن فرشته مقرب در باب صفات یاران اسلام و احسان عیالات اخرت و تصدیق  
 قول آنحضرت بر این مطلب دل است و چون این سخن افضلیت آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام بر جبریل مستفا و میشو و شاید  
 درین مسئله شک کنی و گوئی که شاکر از استا و چگونه بهتر بود اما در نظر ثانی باسانی دانی که با تلامذه از اساتذ کوهی  
 بوده اند و هر آینه فضیلت آدمی بملک آنکه تہذیب خلاق بواجب کند از کتب علمای دین ثابت است پس آدمی  
 چیست طرفه سجویی یا که فرشته سرشته و حیوان یا که کند سیل بن شو و بدانین پا و کند سیل آن شود به ازان با وظایف  
 است که تقریر بیک این عارف نامی اقباب بدگاه رب العزت حاصل است ملک مقرب است از ان خبر نباشد چه نسبت مقام  
 جبریل سدرۃ النہب است و آن جناب فائز رب جلیل از وی بالاتر رفته علم جزو کل حاصل کرد که آیه اوحی الی عبده ما اوحی  
 دلالت میکند حاصل کلام اینک است آنحضرت سلم لد رجات و زود بان سلومات اوست که علمای نامان اساتذ  
 دوران زانوی شاکردی پیش آنحضرت نکر دهند و دانستند که دریای این علم را منبع از عرش است که بمسقط الرحمن  
 علی العرش استوی از بسید فیاض قیامی و اهنای که لایق شان الوهیت بود در باب این خلیفہ اللہ فی الارض علیہ  
 و بہ تعالیا و تاکیدات و تشدیدات بایات بنیات و جمہات و حکمات و تفصو کس مفید علم یقین باشد آنحضرت  
 را علم آموختند و یکبارگی قرآن بروی نازل نکردند که فادہ و استفادہ در تدریج مستصوب است که خدو فاعل الفا  
 و طلب کل فاعل کل و مثل اند مشہود و معروف تا آنکه یک سبق این شاکر در شید را غبط بنمیشود  
 و بر جل سبانی و معانی و تحقیق و تدقیق آن قادر نمیشود پس دیگر اورا غنی دادند چنانکه لا تحک لسانک لتعجب فاداً

قرانه فاتح قرانه ان عینا بیان بر این طلب اشارة میفرماید و آنحضرت را از حکمت فلاسفه و منطق و هندسه و ریاضیات و  
ریاضی در آن فایده مستفیده و مردود حاصل نیست و حکم کند که منشور دین در آن بلکه اندیشه فساد و دین بر این ازشاف  
راه معرفت است باز داشتند و بعلم تغیر حدیث و فقه که فی الواقع حشریه است و این را منقولات گویند و اکثر  
معقولیان مانده از ادراک غوامض و قایق آن قاهران مشغول می داشتند چنانکه بقول سفرین ثابت شد که مراد از حکمت و ریاضیات

و من بوت حکمة فقه او فی خبر اکثر اعلم فروع و اصول فقه است و نیز آنحضرت فرموده من یراه الله بنیر الفقه فی الدین  
یعنی آنکه غوی و سعادت او حق تعالی داده کند او را در علم دین آگاهی بخشد و ترقی آن بشکارد و رشید از بسط نور بود و حکم کردند  
که اکثر این عاقلان در ذوقی علم را پروردگار را بیفزای علم را و نیز بآن حضرت الهام کردند که از علوم بیفایده پناه طلب  
و گوید اللهم فی اعوذ بک من علم لا ینفع و هم مطابق علم خود عمل کنند چه علم بی فایده است و علم بی عمل که بی کسب است  
و ضلالت است که قال علی الصلوة و السلام العلم بدون العمل و بان العمل بدون العلم ضلال فایده بداند که از مفسدین  
علم بر چند قسم است یکی آنکه فرض عین باشد و آن مسایل دین بود و هر یکی از مومنین با دهم فرض کفایه و آن را بدید بر  
عاجت بود و برای افاده دیگری بیاموزند سیوم مندوب است و آن تجریدی باشد و علم فقه و تصوف و اخلاق  
قسم چهارم حرام است و آن فلسفه و شعبه و نجوم و در علم طبیعت و سحر و کلمات و منطق و علم حرف و علم  
بود علم حرف علم مجرد را گویند و فلسفه را اسلامیان حکمت مسمیه نامند یعنی علمی که بظاهر نیک و باطن بد بود  
چنانکه می بود بسوی اعتقاد قدم عالم و مانند آن از چیزهایی که موجب کفر باشد که فی الطحا و طبیعت  
علم غنی مرموز است و البته بطوریکه نزد حکما مقرر است علم ذات و صفات باری بود و غایب

بادا کات و قیاسات دایمیه بشری بی اقتباس از خیر ان نور نبوت حق نیست که توغیر دین علوم آدمی را بعبیده میکند که گزشت  
مباحث آن خلاف شرع است جامع پاکیزه را بعد از پاک کرده باب شستن دل را بجا باشد آلوده به تکلف در پی طهارت آن  
شدن نشان بی خردی باشد علاوه اینکه از تجربه شایع طریقت معلوم شد که چون عین فساد شکم شود بر کندن آن ضایع شود  
است ازینجاست که علم را حجاب الکرکونید و قول امیرالمؤمنین العابد که مدینه علم بی باب است العجز عن الادراک در ادراک چنان  
راه سالکان طریقت باشد پس ای استدالیان چون بود پای چوبین سخت بی تکلیف بود به انچه و هسایای مولانا  
ولی الله محدث دهلوی اینکه تمیز را بسوی علم قرآن از روی جمالیین دفع الرحمن و علم به از روی نیکو و شریف  
صحیحین و سیره و علم فقه و علم تصوف اخلاق متوجه سازند مختار برگزیده بارگاه الهی برای منصب است ثقلین تأخیر از  
خداوند عالم بران حضرت مکشوف شده بطالبان راه هدایت و انامید و فایده از اهل علم دروغ ندارد و بسوی دعوت خلق  
از نه و این دازد و در عین فضل و کمال احسان خداوند ذی الجلال را فراموش نسازد و در عطای نعمت خداوند کوچک دلی  
نکنند چه دین صورت شکو و سپاس اسب العطا یا که منبع او انشود و آدمی مستحق زیادت نعمت نگردد و او با خرت حاصل  
نشود و آن سید البشیر که از برای فاده و فاضله عالم فرستاده شد چرا از خدا خست بهر درشتی که نام مبارک و الحیر  
است یعنی ابر داده شده از محنت علم و عمل کردن بران ع بر عمل اجر بی و هر کرده جزائی دارد و آنحضرت علیه الصلو  
و السلام را در تحمل شغف اعلای کلمه الله و برداشتن بار امت اجر عظیم دهند و چنان دهند که همیشه بهمت شخصیت  
در اصلاح حال بندگان عروف بود جبار درست کننده شکستگان و مدبر بر فقهان یا قهار و غالب دشمنان  
دین یا غالب بر نفس دشمن قویست در پهلوشسته و در باب او اعدای عدو که لافک التی می بیند چنانکه فرمودند

نیکوکار

نیکوکار

نیکوکار

و کوشش کنی و از هر یکی نباید بگذری و بپایان رسیدن و در کاست و شیردان الهی این غلبه بر غیبت است **عنان**  
 نفس کشیدن چهل مردان است با نفس نهاده زدن کار با غلبه فان است و تا آدمی بقانون شریعت کج نکند نفس را  
 و شبهت غالب می باشد و چون برست حضرت خیر الوری عمل کردیم از شامت غیبت بسوی نمازیم از نظر بد که زنا العین  
 النظر و حدیث شریف آمده نجات یابد و سید اولاد آدم صاحب اولاد و معتدای زنا بود و صلی الله علیه و آله و سلم  
 چنانکه کنیت او **أَبُو الْقَاسِمِ أَبُو الطَّاهِرِ أَبُو الطَّيِّبِ أَبُو الْأَهْمِ** است که هر سه پسران آنحضرت بودند و در  
 مزیل الحسنت آورده که آنحضرت را سه پسر بود از ابراهیم بن اریطه و قاسم و عبد الله از عیسی بنی الله علیه  
 و عبد الله از زوی تعظیم طیب و طاهر میگفتند در تفاسیر مذکور است که بعد وفات پسران آنحضرت علیه الصلوة و السلام  
 که از آن طبعی گفتند که محمد علیه الصلوة و السلام را پنج پسر باقی مانده پس نام او تا حیات او باشد بعد از آن غفور و رحیم  
 برای ابطال خیال باطل اینها سورة الکثره فرستاد و ما اعطینک الکوثر فصل یک از انحراف شانک هوالات بر ما و اویم  
 یا محمد شمر که بر پس نازاد کن برای پروردگار خود و قرآنی کن بدست یکدیگر دشمن تو دم بریده است و او نام نیکو نماند  
 و مرد از کوثر شمر که بر بود یا اولاد و اتباع یا علمای امت یا قرآن شریف که در آن لغت آنحضرت علیه الصلوة و السلام  
 مذکور است و اقیام قیامت باقی ماند و آنچه در آخرت از بزرگی و جاه و شوکت بآن حضرت دهند و بیان  
 نمیکند **مُشَفَّعٌ** بفتح فای شد و آنکه شفاعت آنحضرت فردا بدروه قبول سدید امروز رسیده است که  
 حقیقاً از نفعه خود تخلف نمیکند و امر متحقق و شدنی را شده انکاشستن و پس اقیان ایمان باشد **الذین**  
 یوتونون با خیر صفت خاصه و منان است پس بنده صداقت کیش در این امر شبهه را بخاطر راه ندید

ابو القاسم  
 ابو الطاهر  
 ابو الطیب  
 ابو الهم

۱۴۰۴

و شفاعت سید المرسلین از یقینات داند و آیت شفاعت را بلام تأکید و سوف که بر قریب بودنش دلالت میکند نازل  
 کرده و قال الله تعالی و سوف یطیعک یک فرقه ای و آن شفاعت موهوم بلا شک و البته اذن است که گناه از بهتان  
 توقع دارند و گویند هولا شفعنا، ناعذ الله و ظاهراً است که این شفاعت در نصیب آنها نخواهد بود و اما سید عالم صلی الله علیه  
 و آله وسلم بی شائبه ریب شفع است شفاعت کننده عاصیان بدگاه الهی تا از مواخذه اخروی باز بمانند یا بعد از  
 عذاب و در رخ از آن محل کسبت برآید و بهنجات جنت فائز شوند که کاشت فی التقایه از محمد علیه الصلوٰه و السلام کسرت  
 للعالمین است این عنایت در باب عاصیان چه عجب که العاصیون الله و الطالحون لی فرموده اند یعنی نیکان برای خداوند و  
 کسانیکان برای من حال که اکثری از اصحاب علمای است آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام در روز قیامت راه نجات  
 کبریا در یافته بکل مشکلات بندگان پروا نذر و آیت است که روزی آنحضرت در مجلس فرمود که اکنون شخصی می آید  
 که شفاعت او در روز محشر مثل شفاعت من خواهد بود و اصحاب بجال تحریر نگاه میکردند تا گاه حضرت صدیق جلوه کردند  
 و انشد که مراد سید عالم همین بر چشمه صدق و صفات رضی الله عنه و تفسیر عزیزی آورده که روزی ابوبکر صدیق  
 در مجلس آنحضرت حاضر بود و جبریل علیه السلام نازل شد و فرمود یا رسول الله تعالی ابوبکر را سلام بسکونید و میفرمایید که چون  
 بسبب صرف بر این خود و راه خدا غریب و غفلت شدی ای ایا ازین حالت فقر شاد می باشی یا در خاطر ملالی داری چون ابوبکر  
 این پیغام شنید بی اختیار بگریست و گفت انا راض عن ربی انا راض عن ربی یعنی من از پدر و کار خود راضی ام پس  
 سورة الدلیل نازل کرد و در آخر آن سوره فرمود و سوف یرضی یعنی قریب است که آن مرد مستقی راضی شود و درین  
 شفاعت در توحید که است چنان قدر و منزلت که شفع عاصیان با سید صدیق نباشد و نه سید صدیق نباشد چنان آدمی

در شفاعت صدیق

نفس الامر نیک و دو محاسب اخلاق بود چرا و درگاه رب العزة راه سخن نباشد که خداوند عالم بچنان ادا دوست دار  
 حال نیک کرد و او پسندیده اطوار که ظاهر حال آنحضرت به صلاح آراسته بود و باطن بکارم اخلاق مهذب گشته  
 چنانکه حسن اخلاق آن سرور را در ملاحظه سیر شریف که در لفظ سید مذکور شد برنی توان یافت آری کی که نیک باشد  
 دیگر یار نیک میکند مصلح اصلاح دهنده و نیک کننده افراد عالم و اولاد آدم زیرا که عادت مرد صالح این است  
 که دیگران را بسوی صلاح و تقوی دعوت کند تا بحکم الدل علی الخیر کفایه او را در دست و نیکی بندگان حصه باشد  
 یا آشتی کننده میان دو مسلمان که مغلوب خشم شده با هم ستیزه کنند یا برای مال و متاع دنیاوی از رعایت حق  
 برادر خود محروم مانند و چون بحکم الصلح خیر آشتی محض خیر است انکه درین باب سب فرمایند حق تعالی او را فی الاخیار  
 سازد یا اصلاح دهنده کلام نظم بود یا شعر غلام علی آزاد در نثرانه عامره که تذکره الشعراست آورده که آنحضرت  
 اشعار حسان برین ثابت رارضی الله عنه که مدح رسول بود و همچو کافران می گفت اصلاح می بخشیدند و اصلاح  
 شعر و نثر بشر استرفضای قابل ستون بود و در آن هیچ جرم و خطا لازم نیاید سه نیستم آزرده از حرف سخن  
 فهان علی یا فنان فی الجا از سینه فارم میکشد یا اصلاح دهنده حال مومنان باشد و در کردن عیبی که درین جا بجا آید  
 مشافها شک از ریش کسی پاک کند یا جاره کلاه مغلوب دست سازند یا بیچ دستار که بر موقع نبود درست کنند  
 حدیث المومن مرآة المومن یعنی مومن آینه مومن است بر افعای این گونه اصلاح ظاهری و باطنی دلالت بفرمایند  
 سخن آنحضرت عالی اذ اصلاح امور دین و دنیا نیست و بحکم آیه ادع الی سبیل ربک بالحنیة المرعظة انما یتور  
 و دو غلط خوب آنحضرت محبوب و مرغوب عالم شده و هرگز تنگ دست کسی در آن سخن ننکرده و اگر مقصود بالذات علم و با

مجلس

مجلس



مشایخ و خطباء کرده که کمال لطافت امر و مبنی کردی و اگر کسی حاضر نزد یا سرچ که الحاقه زنی شیطان و حدیث دارد  
 پوشیده نمی خیزد و ابواسطی کی از صاحب منع فرمودی و پرده نقش که بر در او بسته باشد کرده داشتی و چراغ ابرو این  
 اصلا شاعران منبع البرکات بود که یکی از صفات آنحضرت مُحَمَّدٌ است یعنی نگهبان احوال است از غفل و نقصان  
 و مهربان بر حال عاجزان و در ماندگان این یکی از صفات الهی است و این معنی غلطی چرا آنرا و را نشان نباشد صَدَقَ  
مصدق صدق بر سه از صفات کمال و شایسته قال آنحضرت است و صادق بمعنی راست کو و پاکباز بود  
 و مصدق بفتح و ال شده و آنکه ندکان خدا تصدیق رسالت او کردند یا آنکه حقیقی بر صدق رسالت او گواهی داد  
 که درین مقدمه عمده صدور احکام خداوند ذی الانعام مطابق قانون سرکار و مفرین بدستخط و مهر فرموده باشد  
 چون ندکان خدا برای اثبات صحت کلام قسم بر ب العزوة یا می کنند حق تعالی نیز در چندین مقام قسم می خورد و بگوید  
 در نظر او پسند آمد و او میسر این قسم بدین درست بود فرض از جمله آن تاکیدات اینکند و القلم و ما یسطرون  
 بنعمه ربکم بمنحون این آیت بعلم و آنچه ملاک می نویسند قسم یاد کرده اند و در سوره یس القرآن الحکیم انکم لمن المرسلین  
 برقرآن قسم خورده اند و در سوره الفصحی یخفی و الفصحی و اللیل اذاجبی بر جاست و روشنی روز و شب قسم خورده اند و  
 در آن کنایه است بلیغ که این روز روشن چهره درخشان آن حضرت و شب سیاهی زلف شربک است چنانکه ما یسطرون  
 علیه سالت فیما لکده اندر روی درخشان تو شد آینه نواز لؤلؤ زمان رسد سلسله زلف شما تا باید پادشاه صدق  
 آنحضرت را از آن گفتند که از کمال راست گوئی راست روی محض راستی بخشد چنانکه در صفت قدم صدق  
 اندک از آن مذکور شد و این راستی آنحضرت دلیل است بر آنکه با دشمنان رو زمین لب بدروع نمی کشید

مصدق

صادق

مصدق

صادق

و چون بادشاهی بدوشان و سردری سرداران آنحضرت داده اند چگونه از آنحضرت خلاف مدق بپرسید که **سید المرسلین**  
**امام المقتدین** سرفروزی و پیشوای پسر کاران و گنجه سالارانی باشد پیشوای اقیانوس و امیر بیدریز که نمی خفتی  
 سیادت است که سید تاج بزرگی و سردری از سر نهاده سر بر آستان رب العزت هند و به نسبت سارا نام صفت  
 خدا پرستی و حق شناسی در نفس نفیس او زیاده بود و سرفروزی بیشتر چون خاکساری بیشتر و علانی بن تقوی با بر سر  
 بر همان تمثیل داده اند و گفته اند چنانکه بی رعایت بر سر فروغ مرض ملکی نیست اگر چه همچون شعله ای همچنان به صفت تقوی  
 اراضی نفسی که بیان در اخلاق و جلالی مذکور است اسکان ندارد و ثمره این سیادت و تقوی این است که آنحضرت  
**فایده الغر المحجلین** از پیش کشنده صحابی است خود بسوی بهشت بداند که غر الغم اسبانی را گویند که پیشانی آنها سپید باشد  
 جمع لغز و مجید جمع مجل بود بمعنی اسبی که چهار پای او سپید باشد و است مروج آنحضرت را محجلین از آنکه بید که در روز قیامت  
 روی او در دست و هر دو پای آنها بسبب وضو نورانی بود و در حدیث شریف آمده که چون روی خود می شنوید بالای  
 نامیده بشوید و هنگام شستن هر دو دست بالای مرفیق بشوید و هنگام شستن هر دو پای تاباسق رسید تا در دامن محجلین  
 انشاء الله تعالی و فایده این حدیث این است که آدمی در باب شستن اعضا کوتاهی نکند و از ادای حق ترخیص دست  
 محروم نماند اگر کسی که دوست رحمان باشد بر بندگان او نظر لطف و رحمت کار داند در روز قیامت معلوم شود که دوست  
 رحمان در آن روز بسیار رفیع می دهد **خلیل الرحمن** دوست خدا و محبوب الهی که خلعت او که از خلعت ابراهیم **خلیل الله**  
 بنود جدا که در جفت بالاتر از محبت است لهذا آنحضرت خلعت الهی اختیار کرد و بار بار بر مندر خلعت جامه داد که  
 محبت مولی زیاده از محبت عابد و کار است و دلیل بر کمال خلعت آنحضرت اینست که او سوسن را که پای تخت و نظر

سید المرسلین  
 امام المقتدین

فایده الغر المحجلین

خلیل الرحمن

آیتی است بجهت مکرری و بادوستان خدا دوستی و با دشمنان و دشمنی داشتی که با دوست دوست اگر چه مردیکه بود  
 و با دشمن دشمن اگر چه آشنا بود یکبارگی در قاعده محبت لازم است و این **الْحُبُّ وَالْبُغْضُ لِلَّهِ** که نیز سخن لطیف بدان  
 ای مرد عاقل که بر اسم اخیس الله گفتند و محمد اخیس الرحمن و درین کلمه این است که رحمة للعالمین را حلت با رحمان در کار است  
 که فردا او را بارمت الهی گاهست ع و در دل یک شود بشکند که راه اکنون نگاه کن که گویند و عاصیا برگاهی میشن  
 آید و صحرانیدیکه از زوآب سنگهای کلان از جای خود برآمده زور رحمت دریای الهی و چشمه فیض رسالت پناهی فردا  
 زیاده تر از آن مشاهده خواهی کرد آری نشان غلت رحمان نیکی خلق و احسان باینده گان بود و آن خود در ذات  
 پاک سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم موجود است **بِئْسَ صَبْرٌ** در دفع اول و تشدید دایره جمله بمعنی یک نیکی که اول  
 اسم صفت و ثانی مصدر است بران مصدر فیض بطریق مبالغه اطلاق کردند و برات بمعنی عزت و ابرار جمع بر باشد بدانکه  
 علامت ابرار پنج چیز است یکی صبر بر طاعت مولی دوم خوف روز جزا سوم بخشش و ایثار بقدر چهارم تحمل بحال سیر  
 پنجم شغف بر ایمان چون ابرار المؤمنین علی رضی الله عنه با اهل بیت خود درین صفات کامله مستاز شدند آیات الهی  
 سورة الانسان در نشان ایشان نازل شد ان الابرار لیثرون سن کاس گان مزاجها که خواا الی آخر با و سبب اول این  
 آیات کرامت آیات در تفسیر زیر چنان نوشته اند که وقتی حسین رضی الله عنهما بیمار شدند مرد عالم بوی عبادت  
 صاحبزادگان با اصحاب فتدیگی از یاران آنحضرت حضرت امیر را گفت که مرض فرزندان شما شدیده است  
 سر روزه کنید تا معقالاتی نود و صحت بخشد پس حضرت علی فاطمه و حسین و فضیلت کردند شافی بطایع شفا بخیزه پس آن  
 صوم نذر پرداختند روز اول وقت افطار یکی بردارد و گفت مرد مسکین پنج تن در خانه من کسند اندیا اهل بیت

ایست

کتاب

کتاب

اگر ایشان را مانده بود و حق تعالی شمار به نعمات بهشت بهر در کند اول حضرت امیرین خود داد و دیگران هم به نسبت  
 حضرت امیر سخاوت کردند و دوم کسی بشکل نیم آمد و همان معامله داد و روز سوم امیر آمد و همان طور سوال کرد  
 این بیت ایشان کردند حضرت فاطمه رضی الله عنها کمال صنف طاری شد چون آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام آمد  
 حال و خبر خود را دیدند از فرط شفقت بگریه درآمدند حق تعالی این آیات را فرستاد پس آنحضرت فرمود ای فرزندان  
 بشارت باد شما را که بزرگ آن سخاوت دولت ابدی حاصل کردید گویند که حضرت امیر ملک دنیا را بذا و انصاف  
 گرفت و بنشینان ملک بقی را مسخر کرد و حق تعالی در آن آیات با این بیت که با آن از شتر محشر خود می را زدید را در  
 رسیدن به نعمات بهشت استعمال فرمود و بیا و استبرق و جلوس بر تخت های بلند و کوفته های سپین و شراب طهور و حاضر  
 شدن کوکان صاحب جمال معده کرده است و بار چون بصفت احسان موصوف جوابه و جاهت و حسن ظاهر  
 و باطن تصف نشوند و حیة خوب روی و صاحب جاه به منصب بنوت و در بدر رسالت که بالاتر از کل مراتب دین  
 و دنیا است و هیچ وجه در آن شگ نتوان کرد و این و جاهت اگر با حسن وجه کسی معلوم شود با جناب رسالت بهمان  
 ملک و پیش آنکه که شایان آن محبوب ب العین باشد بر زبانی که خرام کف پای تو بود پادشاه بجدده صاحب نظران  
 خواهد بود و این خوبی و محبوبی کسی را زیاده که بخیر خواهی عباد الله مستصف باشد نصیح ناصح و وصفت کامل است یعنی  
 خیر خواه و سواد است هم در دنیا و هم در آخرت در حدیث شریف آمده که فرمود آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام  
 الدین النصی یعنی دین داری خیر خواهی است اصحاب سوال کردند خیر خواهی که ام را ملازم است فرمود خیر خواهی  
 خدا و کتاب و پیغمبر و خیر خواهی مسلمانان و امرای اسلام که مراد از آن ایمان ب خدا و اطاعت احکام او است

در این حدیث

در این حدیث

سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم و ادای حقوق برادران اسلام و تأیید اطاعت بادشاهان حاکمان اسلام بود و اگر  
 کسی تقصیر این حدیث بر بیان واضح نویسد چهار دفتر بزرگ شود و این حدیث انجمن جوامع الحکم است و هر آینه مرد و زن خواه  
 لایق آن است که منصب شیت به علم کل خطایق بکف کافی و بسیارند و یکی کار سازگار که از تعلیق در دین که درین  
 جهان دقیقه نغذست آنها فرموده که است نغمه و دران جهان بکل شکل آنها که بسته بکلام استی امی در عالمی که دیگر انبیا  
 نفسی گویند در بای رحمت الهی بپوشش آرد و آتش غضب الهی را از ان آب فرو نشانداری کالت این مقدمه  
 از کسی بخوبی صورت پذیر شود که او پیر و جوه خود را بپای پرده باشد مستوکل نگیرد بر عنایت سولی در دنیا و  
 آخرت بی انگیزه و در اضطراب و بجا طراه دهد و بزرگان دین گفته اند که توکل عبارت است از ترک تدبیر و بخود  
 بر دامن تقدیر بر تعلق اینکه نقصان معرفت و فایده و منفعت در دست قدرت باری است جلالت که پناه و طاعت  
 که بکلام این بعضی الله بایشا و بحکم بایرید و فعال گماید اگر اوتالی بنده خود را نوازند و او بر و بخشد دیگری نتواند که او را  
 بیندازد و ذلیل کند و چون توکل علی فریاد و وصول منزل مراد است مستوکل را اگر وسیله نجات در ماندگان بی انصاف  
 و ضامن عاصیان بی استطاعت سازند بجای خویش بود کفیل خاص است مشتق از کفالت بمعنی ضمانت  
 و چون آنحضرت در روز محشر که کاران را از شکنجه عذاب بر ماند باین لقب کرامی ملقب شد و طاعت است که در کفالت  
 از وکالت بالاتر است و کفیل کار بندگان آن وقت بعد یکی بکار برود که بر عباد الله بدل مهربان باشد شقیق پیر  
 بحال است و باز دارند و ترساننده آنها از آفات دنیا و عذاب آخرت که مقضای سروری و رافت خداوند  
 آنست که ملک مملوک خود را با انواع لطف نوازند و او را بر اختیار خودش نگذارد و بلکه از راه دلنوازی او را برین

تکلیف

توکل

پیر

یقین

تصحیح

واقع که بستر بنام ذکر الحسین نه الشریع والقیح بافتح الشریع و عفا یاد است و دلیل استوار بر کمال شفت آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام  
این است که بحکم ما یطلق عن الهوی ان بولاد حی و حی و حلیق فزان الی برای زندگان او را بی آسان و طریقی بی ضلالت سازد  
که هر روزه که در آن راه رود و گمراه نشود و آن راه را سنت گویند صَیْقُمُ السَّنَةِ بر پا کنند و طریقه نیکو دانی و دین که موجب  
خوبی دنیا و سعادت آخرت و عقیبت است تا مومنان پاک باطن بی تردد در آن راه قدم نهند و از خطرات شیطانی که مانع  
و مزاحم این راه است خود را باز دارند و از شیاطین الاشرار که در بعضی کارها اگر کسی گوید که چون بر سنت رسول کریم صلی الله علیه  
و آله و سلم عمل کنیم در موسم مرد و راکب غایب انسانی روزگار زبان طعن نکشند و عزت اولاد و احفاد باقی نماند جز آن  
دینیم ای مرد کوتاه فطرت اینکه گفتی محض از بی بصیرت تو خوبی سنت را که دومی غیر مستحکم است که بافتی و این سوی را یک  
که با شکافنی مستحقانی در قرآن مجید در چندین مقام سیف نماید که سنت و طریقه رسول الله بهترین راه است و آنکه آن راه را  
اگر گذارد گمراه است یا اگر بسبب سبکی که ما ازین دولت کرامتی سعادت سانی محروم می باد در آن یوسف را محض از  
راه حسب در چاه انداختند و سخن ساخته به پدر عرض کردند تو هم بر طریق اخوان یوسف یحواهی که با سر جامل کنی و مرد اولاد  
و در غار صلاوت و بعد از آن در نایب چه نیم یغلی بی جز از نیک باز دارند این راه را نیز خود اعدا اب آخرت است و هم تارک  
سنت را که راه انکار و عدا باشد مخلوق دانا و عید کرده اند و من بعین الله و رسولان که نارجهیم خالدرین فیها ابدافا  
ردیگری گوید که بر سنت رسول اوجان ما قربان است اما چه توان کرد که زمانه مقتضی آن نیست که زنان را می نرسوند  
بناقصی نمی ترسند و سخن مردان باطل نیستند چنانکه لغت اندر زن شوهر شوهر است و شوهر زن زن دین صورت  
با خلاف کنیم رفس ما در خانه و متبع با هم خانه و بودن در کاشانه و یا فتن آب و دانه کلن نباشد و در امور محاسن

و کذا زن غلیظ غلیظ از آن آرام جان هم از دست رود زیرا که او میگوید چنانکه از دم رسم نکند از دم جواب بگوید از دم این  
 ریش و منش و سبزه بر لب و در زمره دستار بندان در آمدن و این سخنان بهیمنی گفتن جای حیرت و محمل تسف است  
 ۵ و این بدانان منبغف که زنان بان شرع و احکامها خوشتر پروا داشته اند و تشنیده گفته اند من ناقصه افضل  
 و الدین یعنی زنان از کمال عقل و دین محروم اند به حکم خداوند عالم مردان در همه حال حاکم اند بر زنان که الرجال قوامون  
 علی النساء فرموده خدا تعالی است و امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید خلعون من فان فی خلافهن البرکة یعنی بیعت  
 کنید با زنان در امور دنیا و دین که در خلاف کردن رای آنها برکت است آنکه عقل عاقلانی و دل نورانی ندارد و اگر از  
 نماز و روزه و اطاعت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم عاقلی میباشد چگونه او را مشیر یا تدبیر و خفراه خود تصور کنی نشیند  
 ۵ که گفته اند اگر تکب بودی سر انجام زن و زنان را مرزن نام بودی زن زن پاکر تو در روز اول او را از مسائل  
 دین و احکام خدا و رسول خبر داری میگوید از آفات محبت او فی الجمله بخت متصور بود چون کار از دست رفت  
 دیگر پیشانی چه سود اکنون بکلمت علی او را در مجلس انس و محفل قدس آن مفتی تعلیق و قاضی ملک و حکومت که کلزار  
 هدایت و بوستان ارشاد تازه کرده اوست حاضر کن اوصاف آنحضرت باوصاف رب العزت می ماند  
 مَقْدَسٌ رُوحُ الْقُدُّسِ رُوحُ الْحَقِّ رُوحُ الْقِسْطِ پاک از هر عیب نقصان و تقدس آنحضرت بجا  
 رسیده که خود جان تقدس شده جسم شریف او را سیر ملکوت دست داده و هم زندگی راستی و صداقت و جرات  
 اسلام به آنحضرت است و در رعایت قانون عدالت چنان کامل شده که خود روح و روان عدالت  
 شده و میتوان گفت که روح القدس روح الحق از قبیل روح الله بود که لقب صبی علیه السلام است و درین صورت

اینکه روح القدس  
 روح الحق است  
 و روح القسط  
 روح الله است

انصاف روح بسوی حق برای تشریف بود چنانکه در این لغت فیض روحی جان کرده اند و نیز گفته اند که هر عالم بستر  
 نیست و آنحضرت بستر که جان نمک در روح الفسط چنان گفته اند که قیام مدانات با کمال آنحضرت است  
 آسمان و زمین بر مدال است با حق زشایان نیز مدال خواست چنانکه باشد ستون خیمه سجای پکی بود خیمه بی ستون  
 برپائی چون تقدس آنحضرت در دل مومنان قریب به تقدس باری بود چو در دارین و سیل آن سرور برای حصول  
 مرادات کفایت کند کاف مکلف بکننده و کافی شونده است خود در نشایتن دعا گفته اند بر روزی مقدر  
 پس اگر ما اذن حضرت شویم و سیل دیگر در کار نیست زیرا که جز آنحضرت کسی نیست که خدا عالمیان را از عذاب آخرت  
 در اندویش بر پس چون آنحضرت علیه الصلوة والسلام این است که یکبار از آسمان بران حضرت نازل  
 شده و آنحضرت بکلیج و جوه تابع آن است در آغایابی موحده و در آخرین مهله دارد و چون آنرا جمع کند کلیس  
 حاصل آیه اول آنقرآن زباده و سین یا یعنی اندر ره دین بر هر تو قرآن پس و اگر قرآن مجید در نظر  
 برای کس سادات ابدی پس بود هر ایند آنسرور عالی جناب که مبلغ در ساند این کتاب گانی باشد بدلی که  
 شد کافی بود لاجرم صدیق اکبر فرمود الله و رسول یعنی باری ما در دین دنیا خدا و رسول انبیا میکنند که کمال مبلغ  
 دنیاوی بدست نباشد و چون آنحضرت در معرفت الهی کمال داد چو را صغیر و کبر و سیل پذیر برادران سنده بالغ  
 مبلغ رسنه با وج کمال در ساند احکام الهی روح آسمانی جن انس را تا بر خداوند عالم ایمان آرند و سید المرسلین را  
 بر سالت و هدایت مسلم دارند که فی الحقیقه معلوم مومن مسلم همان است زیرا که آن مسلمان نامی بیش نبود و کار  
 مسلمان حقیقی اذن صادر نشود چو نفع دهد و هدایت است که آنحضرت علیه الصلوة والسلام در دم و پسین باری

مکلف  
 ۱۳۰

مبلغ  
 ۱۳۱



است بقرار شد انگ از دیده روان گرد و اصحاب خود را طلب داشته در وصیت نامی بالمرضا بنویسند  
 و گفت شما ایها راست من بشید بعد ازین کتاب الله و سنت رسول الله را اندست مدیدن فرمود اللهم اغفر  
 بالمرضا یا در حیات خود احکام تو رسانیدم و در دم واپسین آنچه واجب بود گفتم اما شفا از امراض جهانی و نفسی  
 موقوف بر غایت ربانی است شاف شفا دهنده امراض ظاهری و باطنی بداری هدایت و تفرقه و تصفیة از امور  
 فاصد بکرت قرآن که فی شفا، للناس صفت است و در سیر شریف آمده که بیماران بدعای آنحضرت و نوشیدن  
 بقیة آب وضوی آنسر و شفا می یافتند و این شفا بخشی آن حکیم ربانی و طبیب عالمی بعد از نفل اندازد افغانی هنوز ربانی است  
 زیرا که آنحضرت حیاة النبی است و هر که بصدق ارادت در و خواند یا ناهبسا ببارک آنحضرت بر خود یا بر دیگری دم  
 کند از انواع امراض و بلا چشم نغم و آسیب نجات یا بد و معقالتی که شافی مطلق است و در شفا بخشند اما این تاثیر را طهارت  
 ظاهر و باطن و رزق حلال و صدق مقال در کار است و چنانکه چیز نایبتر شود اثر کمتر بود بای حال ازان حشر شریف و  
 کمال و محبوب ذو الجلال است و ان توان کرد و چرا امید شفا میاری و وضع بلا و پریشانی ازان صاحب سج الشافی  
 چشم نداریم که آنحضرت بحق پیوسته و از کمالات و بیادوی وارسته است و اصل موصول رسیده و  
 پیوسته بدرگاه معقالتی و دور شونده از ناسوی که جدای آنحضرت چندی از رب العزت محض از بهر تکمیل دین هدایت  
 خلق بود چون ازین هم اعظم فارغ شد بمقتصد اصلی باز رفت و زیاده ازین درین خاکدان غلانی تو من پسند کرد  
 که حب الوطن من الایمان آمده یعنی محبت وطن اصلی و مشوق رجوع بمبدا فیاض از انار ایمان است ازینجا است که  
 چون کمال بیان در دل نباشد آدمی ازین وصال می رسد خصوصاً چنانکه زوال و متاع بسیار و باغ و بوستان

۱۳۹  
شیراز

۱۴۰  
اصول  
موصول

علامات طایفان سپاه فیضان ساز و سامان داشته باشد لهذا گفته اند موت الفقراء از موت الاغنیاء حسره اکران  
 بغیر کلان راه دریا بد که هرگز نرنگز آنکه دلش زنده شد بشتی پاشت است بر جریده عالم دوام با محبت مولی را  
 در صمیم طایفه و آرزو مند نعمات جنت و حور و قصور و غلمان و شراب طهور و لغای همان باشد در سرای طایفه  
 خاطر بود و منتظر رسولان رب باشد که جز بوسیله مرکب سیدن بدست میر نشود الموت جز بوسیله الحسب الیگفته اند  
 و چون نستان خوشان بی مبری کند نصیبی کند و گوید که اگر ذره باقیاب سد و قطره بدریا پیوند جای غم نیست آمانی  
 الواقع اگر آدمی بزرگ علایق بکلمه سواد قبل آن تنویر پیش از مردن نرزه باشد استقلال او در دست اختصار شود  
 و در حدیث شریف آمده که اگر کسی خواهد که بر روی زمین روان است بیند ابو بصیرتی را بیند که آواز  
 و اصلاط رکاه و کلان بن راه است و اصلی و موصولی آن محبوب ببالعین یعنی ذهن شین که دو که بسقت آنحضرت  
 بر کافه موجودات بایستین انسته شود سابق اول جمله کائنات یا سابق در مراتب کمال سابق بر بر در باب دخول جنت  
 یا بسقت کننده بر انبیا و رزم و رزم که است آنحضرت از دیگران بیشتر و میدان حرب قدم او از سایر جمیعها پیشتر است  
 یا بسقت کننده بر سابقین اولین که آیه انا اول المسلمین آن است یا بسقت کننده بر ملک بر سر فلک چون بسقت آنحضرت  
 بچندین وجه ثابت است مزاوار است که آن دستگیر داندگان پیشکش جماعت خود بسوی دارالقرآن بود و سابقین  
 از سوا از پیش کشنده است بخلاف قانده پیش ازین مذکور شد و این کشیدن از نر و ترجم باشد که پدر فرزند را کشید و بکار  
 می برد یا عاقل کشن یا بیاراه می نماید و این کشیدن یا بسوی علم و معرفت الهی بود و در دنیا یا بسوی روضه فناء  
 بود و بعضی که طفیلی بطیفین همان فقر و منزلت حاصل شود یا کسی عزیمت نکند یا حکمت در کشیده بر دین این

محرمت

محرمت

که پیران خود را پیش او امام باشند داخل بنا قوی گردد و بداند که چنانکه آنحضرت را می شود انست بودیم بچنان شیوه و بی ادبانه  
 بجای آمد و در بنای آنان کم گسان اند که آدمی در روز محنت بجای آنکه مخصوصه آنان را در که در صفت آن حقیقی میسر نماید بودیم  
 یعنی از این طریق در او به صاحب و به وسیله کل مردم پندش اینچنین حاصل می آید که در نیابت محکم استخوان دومی است که آن روز  
 آدمی از نزد برادر و زوجه و فرزندان و مادر و پدر بگریزد بسا اذی چیزی خواهند یا خود را گرفتار بند محنت و بلبان  
 و هر یکی از آن نگری باشد عظیم که او را از توجه و التفات بسوی دوستان بازدار پس بری آنحضرت را خیال نماید که دوباره تا  
 آن سرور دل نماید بناد که هدایت از انار رحمت آنحضرت است **هاد** هدایت کننده خلق بسوی معرفت خالق و طریقه  
 پسندیده خود که از شریعت محمد و سنت مصطفی گویند صلی الله علیه و آله و سلم بدانکه هدایت بر قسم است کی هدایت بقول آن علماست  
 از مواضع حسنه باشد بکلمات قرآنی و احادیث نبوی و اقوال ائمه مجتهدین و حکایات صاحبین و هدایت بفعل بود که با خود دل  
 در آن راه قدم نهاد پس در آن دعوت کنند و این هدایت را ثواب بیشتر است سیوم بعلت باشد و از آن توجه و تصرف گویند و این  
 هدایت از قبیل اعمالی است که از امت باشد و جز کسی که راه نبوت قدیم نهاده این هدایت صورت ندهد و ظاهر است که در این قسم  
 ثلثه خواج عالم را گمان بود چنانکه از مریدان مستوفی بودند و نزدیک اهل تحقیق هدایت نوریت است و این که نسبت کی کفر و غفلت  
 ضلالت از دل زمینان نازل شود و این را کسی دریابد که خدا تعالی او را بسوی معرفت خود راه نموده باشد چنانکه آیه سیدی الله  
 لنوره من ایش اشاره به همین نکته است و بزرگان گفته اند که نسبت مای بهر شد مثل عکاش بود به نسبت نایا که این  
 فقدان بصارت چاه از راه نشاسد و آن بر سبب عدم بصیرت در سپید و سیاه و غیره شمر نمیکنند و این مادی مان  
 هدایت عالم چگونه که مای کند که فی الواقع هدایت فرستاده از بارگاه رحمت بسوی امت موجود محمد بصفت اول دفعه و اول

هاد

آب حیات

هدایت

اسم مغفول زاهد اینی بریده فرستاده شده اند و گاه رب عزت بطرف است تا قدر آنحضرت بشناسند و بدانند که محض از  
حسن طایع ناست که این سراج منیر بر آسمان هدایت طلعی فرموده و برای نجات است مرحومین این حجت مجسم عبود افروز  
گشته و در حدیث شریف آمده که فرمود آنحضرت انما احسنه مهدی یعنی من صحنی ام بطور بدید از طرف خداوند عالم و بکبریا  
یعنی فویدی بمعنی بوی برنده با فرستاده آن بسوی مکه معظمه نیز توان گفت یا این بدید نیاز با بدرگاه بی نیاز که در آن درگاه  
خاک عجز از بزم آگهی نبرد و یک سجده را که کمال خشوع کرده شود در جنت و حور و قصور رسیده چنانکه حدیث من قوام

لدرغنه الله بران قال است و طایر است که حکم الهی لا اول از جمله ایا که از خواندن کان الهی در آن درگاه گذرانیده اند  
به کسی و لا بد زود قبول رسد که نام او مهتدم بود تقدیم کرده شده و پیش دست که هم در عالم ارواح و هم در عالم حساب  
تقدم آنحضرت مسلم است که در اینجا ابوالارواح بود و در اینجا سید اولاد آدم شد بی هر کس حق عزت و قدر بخشدیم  
مردم پای او بر سر چشم خود دهند و در دل جهان جاد دهند عزیز کم یاب قادر و غالب عزیز نانی است از نامهای  
آلهی که آنحضرت را عزیز معراج و نیم بجا با که او جهان جهان عالمی است ای برادر چون سعاد سر فرشت تو  
بودی که از بیرون آنحضرت شدی و بر آستان رسالت سر نهادی پیروی شرع را موجب سعادت بادی دانستی و در  
زمره اهل سنت و جماعت درآمدی و کسانیکه از او روی یافتند در دنیا گرفتار و در ضلالت و در روز قیامت  
با مال اندوه و حسرت باشند یالینی آنحضرت مع الرسول سبیل است و لا آنها خواهد بود دولت و کمالت که درین جهان دارند  
هرگز در اینجا بکار نیاید بجا که او ان نیست در دوزخ و غلین و قوم و فریق خود و بجا آب خیم نوشند اگر کسی آن آب  
رودهای ایشان بریده شود قطع اسعادهم اشاره بآن است و چون آن رسول مبشر را که برای ایشان تقدیم محمد رسول آخر

مستحق  
حقیقی

فرستاده شد پیران او بدنام کردند و این گفته حقیقی برسد است گفت لکن آن شخص دانی الهی من در آنجا که  
 دوزاری عرض کنند آن گفت قلمه عقیده تعلیم فی نفسی لا اعلم ما فی نفسک یعنی بار خدایا اگر من این گفته است خانه گفته ام بسته  
 ترا علم آن باشد که داند نه بنان اشکارا هستی من بنده که پرورده عنایت تو ام و یتیم مادر زاد ام از کنه ذات خود  
 نیستم و چه زیبا گفته اند نسبت خفاش بایدهی جو عیسی با خفاش است پایش و پیریش خفاش اگر عیسی و پایش با او  
 چون حال اهل کتاب بدین سوال و حال اهل ادیان باطله بی اصل که محذوفات الهی قبله سمت ایشان بوده است اگر کلام  
 که از آنان می ستاره و دیگری سنگ خارا و دیگری مار و دیگری آتش و دیگری سبزه چمن و دیگری آب کن که چمن و دیگری  
 ز غن و دیگری کا و ماده و دیگری اشکال فلزات ساده و دیگری سیم و زر و دیگری فرج و دیگری پرستیده بخت نقش  
 دیوار شوی مگوی تعالی الله لا یشرکون و تعالی الله لا یصغون یعنی آنچه مشرکان بخود تا و ایستجا می کنند که این چیزها مظاهر  
 الهی اند ذات باری از آن منزله باشد که مظهر خاص الهی است که او را فاضل مفضل گویند مضافیت و بزرگی و  
 بزرگی داده شده بر کا و انبیای مرسلین اولین و آخرین و فضیلت آنحضرت را اسباب بسیار است یکی آنکه مقصود از تکوین و ایجاد ذات  
 پاک آنحضرت است که حاصل انزال کمال لطف و خوبی صورت او را پر داخته و انواع حکمت و صنعت ترکیب بکار برده و با وجود و  
 دائره قدرت خویش فخر است که مثل او در عالم یافته شده و در میان عاشق و معشوق نسبتی بر وجه مناسب و توفیق در کار است و خوبی  
 نقاش همین است که در نقش چهره محبوب قیود از هنر صنعت خود فرو نگذارد و مضاف به زبان طالع و یکدیگر ازین بهتره نگارم  
 چه از دیگری کارند ام دوم اینکه حسن آن حضرت تعضیل را کشت به سیوم که کلمات ظاهر و باطن موجب چنغین فضیلت  
 شد و فضیلت آنحضرت و یاران او در دل کسی منظر استحقاق جلوه دهد که او از دل خود خفاش برآرد و بخاکیند از میسره دو

این  
 فصل

کند لاجرم علامت است و جهالت را بر زبان دین در تعقیب ابو بکر و عمر رضی الله عنهما قرار داده اند و گفته تعقیب شیخی وجب  
 الختمین السبع علی الختمین نشان نیست با و چه در معارف ازین تعقیب نشا و کند که قطع نظر از درجه محبت و کسب فیض از بارگاه است  
 این بر دو بزرگواران و خزان خود را بجا لایح سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم در آورند و از شرف حدیثی که ذکر کرد بران نشا  
 دران مذکور است و پیش ازین درین رساله مسبین شده مشرف شدند و حدیثی که گفت مولاه فعلی مولاه منافی این  
 تعقیب نیست که اگر در موسن بزرگی این خسر و اما در اقل باشد بهین نظر بسوی ابو بکر صدیق و عمر نگاه کند و من الله التوفیق  
 زهی فتح ابواب الجنان بکشانیده کار عاصیا که اسم مبارک و فاتحه مفتح الرحمن مفتح الجنان  
 آمده یعنی کشانیده و کلید رحمت و کلید بهشت که در کنج غنی بسبب آنحضرت بکشد و آغاز از فرمایش ذات قدسی صفات  
 اوست و فتوحات که آنحضرت و اصحاب و در دیار عرب و عجم مدد و نصرت الهی است داد از ملاحظه وقایع و غزوات  
 آن سید کون و مکان بر سرین کرد و اگر گوشه ابروی آنحضرت را مفتح ابواب خواص و معنی سرفرازی و اندکجا باشد مفتح  
 الرحمة از ان گفته که بواسطه آنحضرت رحمت رحمان الدنیا و الآخرة بجا فرموده است و مفتح بهشت از ان که بنده اول  
 کسی که در بهشت در آید آنحضرت بایا که کلید رحمت خود ذات باریکات اوست که هر که بر فرمان آنحضرت عمل کند در بهشت برسد  
 گشاده شود چنانکه فرموده اند الوضوء مفتح الصدقة و الصدقة مفتح الجنة یعنی بهار تکلید باز و نماز کلید بهشت است  
 و این کیش را از ان مختار و سید ابرار چون بیاید که آنحضرت علم الایمان علم الیقین است نشان ایمان نشان یقین  
 بدانکه ایمان را کویند و آن بر دو قسم بود مجل و مفصل ایمان مجل که کویند آن بجد و رسول و صلی الله علیه و آله و سلم کلمه  
 لا اله الا الله و الله اعلم بالصواب است و ایمان مفصل که کویند آن بجد و اولاد و کتب و نبی و پیغمبران مرسل

و این معنی  
 مفتح ابواب الجنان  
 مفتح الرحمن

و این کیش را از ان مختار و سید ابرار چون بیاید که آنحضرت علم الایمان علم الیقین است نشان ایمان نشان یقین

ابن یسین

و نقد بر خود و غیر ذلک و یقین بسوی جزم و رفع شک بود و فی الواقع یقین غیر خبر ایمان است و نزدیک عارفان یقین بر نفس بود و علم  
 و عین یقین و حق یقین بلکه علم یقین عبارت از معرفت الهی بود و بصفت جمال که از ذات علیهم السلام تا تمام ایمانیان است  
 یعنی چون خوانده شود بر این آیات نایده شود ایمان ایشان در دولت قبولیم و برسد و پس ایشان ادنک هم المومنون حقاً  
 اینها اند مومنان بر حق و این صفت علم یقین است و عین یقین عبارت از مشاهده و کشف و مشهود باشد که سالک مطالب  
 به چشم یقین نگردد و در شبها موجود است مشاهده جمال الهی کند برک در حقان بجز در نظر بوشیا و هر دقتی و قری است  
 سرف که کارش است است همین دین حق یقین عبارت از آن است که عارف ادیقین بد و مافوق آن متصور  
 نباشد چنانکه امیر المومنین کرم الله وجهه میفرماید که کشف الغطاء از دودت یقینا یعنی اگر بد داشته شود پروه یقین بر نای  
 نکند و مطلب اینکه حقیقت یقین چنان در رسیده ام که دیگر ترقی از آن ممکن نیست و نیز آنچه در باب حضرت امیر متقول است  
 که آنحضرت برای نماز طهارت سیکرد رنگ چهره او متغیر میشد و لرزه در اندام او می افتاد چون سبب پدید آمدن فرمود  
 که برای حل امتی که لسان زمزمی که ما از آن ترسیدند و پهلوتی کردند بسیار شده ام لهذا خوف جلال الهی بر من اثر کرد  
 است اشاره بسوی حق یقین بود که بر یقین حجاب و جلباب طالع نشده و حدیث ابد ربک کانک ترا یقیناً جلی  
 فهو یافته و ظاهر است که نور ایمان بصفت کمال میسکند غیر البشر بر دلهای مومنان یافته زیرا که آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام  
 دلیل الحیرت است پس راه نمایند بسوی نیکی در دنیا و آخرت و این دلالت بر بزرگوار ثواب است و علی بن ابی طالب  
 میسکند که الدال علی الخیر کافله واقع است یعنی آنکه دیگر را بسوی خیر و نیکی راه نماید حکم فاعل و کننده آن دارد که در جرید  
 اعمال و نیز چون عامل این نیکی را ثبت کنند بی نقصان ثواب عامل بیان خیرات را و قری در کار است ماقول محمل

و در این باب

دست که خیرات جمیع کام اخلاق است و حکم خیر الامور و سطها توسط در هر کار و کار و برگزیده سیدالابرار است قطع نظر از میزان  
 که اوقات و تعریف دارد لازم سیاه نظریه این صفات چندانی تفاوت است که از آفتاب نسبتاً پس اختیار و سطر است  
 در جمیع امور بدان دلیل که خیر الامور و سطها و حکم خیر الناس من نفع الناس این دلالت و هدایت بر آن استوار است بر خیر  
 حضرت خیر البشر صلوٰه الله و سلامه علیه پس اول معلوم آن خیرات مسئله توحید و معرفت مولی بود پس شناخت فعل و افعال صفات  
 سید عالم و در یافت خوبی طریق آنحضرت بکتاب است که آیه کریمه و آمنوا بما نزل علی محمد و هو الحق من ربکم کفر غنیمت است و سید عالم  
 بالهم بیان فصیح بدان مطلق است و آنکه نه غایبی نیکی بود البته تعصیب آن نیز بذات فیض آیات او موقوف باشد  
 مصحح الحسنات تعصیب کننده همه نیکی یعنی جریده اعمال نیکان جز تعصیب آن صاحب تبلیغ بذروه اجابت خداوند عالم نرسد و  
 چون سندان حسانت مستطوره نظر فیض اثرش کمزور و فرو باطل باشد روایت است از عظیم ابن حزام رضی الله عنه پرسیدم  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم یا رسول الله خبر ده مرا از امور نیک که کردم آنرا و ایام جاہلیت از صدقات و مبرات و  
 صدق رحم که آیا مرا در آن توانی در در آخرت حاصل شود فرمود آنحضرت اسلمت علی ما اسلمت من غیر یعنی اسلام آوردی  
 بر چیزی که نکوی کردی در ایام پیشین مراد اینکه از ثواب آن انشا، الله تعالی محروم نباشی و چون حسانت با انواع  
 آن سبب مصلحت درجات بهشت و فایز شدن بر نعمات آن است و در صفت آن فہم خیرات حسان گفته اند  
 یعنی در آن باغبانان نیکو روی فرشته خود موجود اند و جوهر مقصودات فی الخیرات نیز فرموده اند یعنی حوران اندر پرده نشین  
 در خیمه یا بیک آدمی در اکثر اوقات این سناجات بدرگاه قاضی الحاجات کرده بار بار آستانه فی الدنیا حسنه و فی الآخرۃ  
 و قضا عذاب الناس که از جمیع اعدایه مآثورہ است و شیخ عبدالحی در آداب الصالحین آورده که درین آیه مراد از حسنه این

سید عالم



نیک است و آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که فضیلت من بر آدم علیه السلام بدو وجه است یکی آنکه زن او صحبت  
 او شده و زنان من در عبادت و طاعت الهی مدد و معاون می آیند و دوم آنکه شیطان آدم کافر بود و شیطان بن مسلمان  
 و هیچ جنات و مومنین بجز بن استقام سید المرسلین چراغ را نیابد که آنحضرت مَقِيلُ الْعَثَرَاتِ صَفْوَةُ عَنِ الرِّكَاتِ  
 یعنی درگذرنده از لغزش های بنده گان را عرض کننده از خطیای آنها و کمال آنحضرت درین صفات غنی در لفظ غفر مذکور شد  
 آنحضرت در بی بخشایش عاصیان است چراغ و کده است خود و غفر نماید صاحب الشفاعة صاحب المقام  
 بخشاینده عاصیان در روز قیامت و صاحب مقام محمود که محل شفاعت عسی ان بی شک یک مقام محمود و همین مقام  
 میفرماید در نام صاحب الشفاعة شایسته است باینکه آنحضرت بطرف الهی الک شفاعت است و در وقوع آن هیچ شک و شبه  
 نیست و شفاعتی که او ایستاده اذن است محل نظر است آن شفاعت است که بت پرستان از زبان خود و او اندوه و  
 شفاعت ناعند الله که بید چون آید و سوف بیک یک بفرقی نازل شد فرمود آنحضرت که ارضی نشوم باینکه یک است  
 سخن بخشیده نشود و این نایب است که بدرگاه بی نیاز مقبول گشته و نزد محققین شفاعت عبارت است از اینکه نوری از انوار  
 رحمت الهی آنحضرت را فرا گیرد و بر تو آن خلعت کناه عاصیان نازل گردد و او اول کسی که در قیامت فتح باب شفاعت کند  
 آنحضرت باشد من بعد نوبت بدیگر شفعیان که انبیا و اولیا و قرآن و نماز و روزه باشد رسد و کفاره بکار از شفاعت  
 محمود باشد و آنحضرت علیه الصلوة والسلام در یوم القیام در استقام و انتقام مہام پیروان خود قائم و ثابت باشد  
 صَاحِبُ الْقَدَمِ نایب و مستعمل در راه سولی که قال با حال درست کرده و دم آنحضرت بی مقدم بود و چنانکه گویند  
 مقدم باید اندر طریقت ندوم بلکه صلی خدا و دم بی مقدم بود و آنحضرت علیه الصلوة والسلام مثل ان لاف زنان

صاحب المقام  
 صاحب الشفاعة  
 صاحب المقام

صاحب المقام  
 صاحب الشفاعة  
 صاحب المقام

صاحب المقام

تن بدو نو که سخن چند باب تصوف چون سوی یک افتد جا مرزده بر اوج پاشند و از جاده شریعت حقه هم بدرینند و گویند که  
 عارفان از تکالیف شرع چه کار و ناز بدانید کرد و جواج و اهل ادرارم باید داشت بجز قول سید البرکات که فرمود خوش قریب گفت  
 جوار صیغی کرد دل او تواضع بود در سر و دست و پا و این صفت تواضع یافته میزند و چار و در این باره بندگی سولی عاشق نباشد  
 که از اسما شریفه او مخصوص بالعرفان مخصوص بالبدن مخصوص بالشرف آمده است یعنی مخفی کمال عزت و بزرگی  
 شرف که کسی بوی مرسل و فرشته ستر باشد مقام فضیلت آنحضرت داخل نباشد و کمال عزت و شرف آنحضرت را چنان دهند که او نباید  
 الی کار با کرد که موجب این سرفرازی شد مشایخ چون از شکم ما پیدا شد بجه کمان بر زمین افتاد و انکشت نهادند بر آسمان داشت  
 و در ایام شیر خوارگی بر حق برادر رضای دست انداز نشد و پستان راست را اختیار فرمود و راه رخسان هم در زیر نینج و در جفا  
 ستر و عالم طفلی این قدر داشت که اگر پاره ای از جانا از شرگاه جدا شد ملک از دست کردی تا آنحضرت بآنک زدی تا عیادت کنی و منعم  
 آنحضرت بود و از دست کند و طبایع نهایت احتیاط کرد و منکر گوگان نامه بر سر و جبار بلوط ساختی و با گوگان بانی کردی  
 و فرمودی که ما برای الهی و اوست فزیده اند چون حال طفلی این باحوال من تیر و شب آنحضرت را چه توان گفت که زبان قاصر است  
 چون تیر و شب و اعتدای آنحضرت در وقت بایا بر عرش بلبری میگذرد و از دست که بنده گان آنحضرت توسل کند صا الویسله خداوند  
 که پیشتر گفتیم و سید بر سید آنحضرت نزد پسران که مانند کانیع چندین سید شریف از دست ندیم و در دو بد که او نیار کنیم و بشوند  
 از این اوفانج که دعا و سید بر که حبیب خود عرض کنیم اللهم محمدن السید العفیف و الدج الرفیع و العزیز معافا من النی  
 و عدته و از قضا شفاعت و چو سید جمیل آنحضرت مسلمان از قوی نل و مطمئن از جو که کار با نیک اندازد که آنحضرت طلب العفو و استغفر  
 صا السیف است که بر باز و برش تیغ اعلا که گفته اند و در عفو استعدده و او شجاعت داده و بی شبهه طهر و سیر بود

این مخصوص می باشد  
 از مخصوص می باشد  
 از مخصوص می باشد

این است  
 این است

این است

شیراز و انفقار نام بود که بعد وقت آنحضرت بشا و در آن رسید و شجاعت علی ز شمشیر بی قوت دیگر گرفت چنانکه گویند لافنی الاصلی  
 لاسیف الاذو انفقار و این شهرت و ناموسی آنحضرت در مکه که نزد سواد آن سرور بر جنگ آن دل و در اسلام بنا کرد آنحضرت  
 صاحب الفضیله یعنی صاحب بزرگیت در کارزار که کسی از قلعه ایشان بود و کار را در این جنگ جدال و حرب قتال آنحضرت کمال  
 حاصل نمود و ملائک حضرت اسما بجز آنکه آید آنحضرت میگردید و چون وقتی شمشیر خاک از با لمر کعبه و از زمین برداشته بر لشکر کفار  
 نایک انداخت میبست در دل آنها افتاد و دیده آنها گور شد و گمانیکه ساحت شرفش آنها بود و اینجاک در چشم آنها حکم کلی بخوابیدیم  
 و ازین بجهت بران حضرت ایما آوردند و حقا در قرآن مجید ازین بجهت که فی الواقع تاثیر آن از مدد الهی است خبر میدهند و ما ریت  
 از ریت و لکن استدری و چندین فنیست از لاین کسی شد که در حشر به شرم و عیا باشد صاحب کائنات را خداوند که لکن آنحضرت  
 اگر بیدار شود و سحر و جادو را نداند و این نعمت آنحضرت در توبیت هم مذکور است بلکه با شام با تیر علی  
 یعنی با دوشاهی و در ملک شام است لکن بنابر ذکر کرده پس این شمشیر از خصایص آنحضرت خواهد بود که خدا تعالی آنرا در کتب سابق ذکر  
 کرده لاجرم بر او ان منت و شایع طریقت و در ایشان یک کف یا اگر لکن کرمی بنده را است که آنحضرت وقتی با یکدیگر دوست  
 هم پوشیده فرمودند که این لباسی ای سرباز خوب است پس بیچاره نمیسوزد باشد اما باید که آن با یکدیگر بقاعده شرع باشد شایسته لکن  
 و بسیار تنگ بود و در وقت نماز و قعود و سجده و اومی از محنت نگیرد و لکن آنحضرت در دعا و چپا و دیگر که در عرض دویم کرد بود و در قفس  
 بنصف ساقی میزد و در آن بسیار موجب خول مایست و در قفا و پیر این استین و این طایفه نیز بعد از عیادت و کار است که آنحضرت عازناده شده  
 و درین زمانه آنچنان اهل عرب استین در از اختیار کرده اند خلاف سنت است و الله الموفق و المعین و از اینها هم آنحضرت در ساحت شرف  
 دیگر احکام شریعی معلوم توان کرد که طریق آنحضرت در با ناسلها ناهجست استوار است صاحب الحمد و خداوند بران دلیل بر روشن با نوا

صاحب الفضیله

صاحب کرم

صاحب کرم





در پشت از نوید و دو بازداشت مثل باندی مرع که از آن در بهر بود از نیکو دو آنحضرت در رویت است بر بانی موارید و مضافاً  
 نوشته در کتاب آنحضرت صاحب الخاتم صاحب الکلمة صاحب هر دو نام نشان این همه بر هر نیت است که در این دو نشان  
 مبارک پاره گوشه بود بقدر رعیت که بود بران بفرمودت نوشته محمد رسول الله و نوری از ان می درخشد و مراد از علامت اینک  
 نشان آنحضرت دشت او در توریت و تجیل مذکور بود صاحب البرهان خداوند دلیل روشن و نشان مجید بر صدق رسالت  
 کوهی سید صاحب البیان معظّم الهی که شایسته غواص حکمت و بیان کننده مسائل این فصیح اللسان زبان و روشن  
 که در فضا از فصاحت عرب و علم کوی سفت ربود و بحديث انما افصح العرب العلم ثوری در چار سو عالم افغان و چون آنحضرت قصد  
 سخن کردی معانی شریفه و مضامین لطیفه دست بسته پیش او ایستاده میشد اینجا از آنحضرت از جمله ای بود و جامع الکمل از فصاحت  
 آنحضرت است و این مراد از کلمات طبعاً بود که با وجود ختم رسالت بسیار بود نمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام اوست  
 جامع الکمل یعنی ملاده شدم من جامع الکمل مظهر الجنان پاک دل و پاکیزه باطن جهان بفتح اول سحرانی و اولی از ان که آن ترک  
 ماسو الله باشد و چند قلب را در قرآن مجید قلب سیکم فتمت و دلیل بر طهارت قلب آنحضرت اینکه برین علیه السلام در عالم طفلی سینه  
 مبارک چاک کرده الایش علاقه شیطان از ان پاک کردند چنانکه در سیر طریقی دیگر کتاب مذکور است سرف حرم نه بان  
 بر است و ترجم کننده بر پیران شریعت و این دو صفت از جمله اسماء حسنی است آنحضرت عطا فرموده اند و این دو صفت کلاماً  
 صحت الهی و در افت جناب شایسته جوش میزند اذن خیر که شایسته خیر می باشد و نه خیر حق در سوره التوبة می باشد  
 الذین یؤذون النبی و یعوقون هودن قال اذن ذلکم کوس بالک و یمن یؤمنین و جمیع الذین آمنوا و عملوا الصالحات  
 اذن منافقان از آید می دهند بنی را و میگویند که این کس است و اگر ما بدروع نسو کند خویم از آید و میگویند که ما کس  
 و اگر ما بدروع نسو کند خویم از آید و میگویند که ما کس

صاحب الخاتم  
 صاحب الکلمة  
 صاحب البرهان  
 صاحب البیان  
 فصیح اللسان

صاحب الخاتم  
 صاحب الکلمة  
 صاحب البرهان  
 صاحب البیان

صاحب الخاتم  
 صاحب الکلمة  
 صاحب البرهان  
 صاحب البیان

است برای خیر و شایعین کرد و بخدا و مومنان پی من مسلمانان بزرگ کند و رحمت است از هر کسی که با او از شما بداند که خداوند  
 چنان بود که اقوال باطله منافقان را غافل میگرداند و با کفار را غافل میگرداند و منافقان را غافل میگرداند و منافقان را غافل میگرداند  
 حضرت علیه الصلوٰه والسلام مدتی تا بهر دست که از نفاق شما ظاهر کرد و شما بپشت رسید بر آنی و جز در که در صفت اذن خیر خطاب  
 فایده است کی اگر کسی در سخن شود و یکی گوید دوم آنکه هر چه نزدیک شود و از بعد کند سببم اینکه چون با جلاله که کار افتد خود را در  
 و این صفت نیز است چه از شکر و عذیرت سماعت بجا آر و بشنیدن کلام الهی حدیث رسالت پناهی و عطف عالمادین که نیست  
 محض خیر باشد چه آنکه چنان که خود که خیر می شود و دیگران بزرگتر خیر گوید و از نفاق بی غیبت اجتناب کند صحیح که اسلام است  
 اسلام صحیح یا اسلام صحیح ذات شریف است بداند که اسلام عبارت است از بجا آوردن محله و صوم و حج و زکوة که خانه مسلمان  
 بدین چهار رکن قائم است و علماء اگر بدین گویند که نماز حکم چهار دار که در زبان این شیطان لعین از جمله باز دارد و زکوة بنظر بزرگتر  
 و زکوة مال کجا بود برای لطیفی که تش غصب الهی زیارت حرمین شریفین کجا برست و تزیین خانه اسلام با اماغری را جاعل  
 آورده از مسافر رضی الله عنه که فرمود که حضرت علیه الصلوٰه والسلام که اسلام سکرام اخلاق باطله کرده است از آنچه حرام است بود  
 و عمل نیک در حق نمی در هر کار و احسان و طعام طعام در واج سلام و عیادت بپار نیک و یا فاجر مسلم بود یا کافر و فتن بجا زده مسلمان  
 و یکی با سبب اسلام یا کافر و توفیر و تعظیم پروردگار قبول کردن عت و نیز گویی دعوت کردن با طعام و کتاه عوکر در صلح کردن بیا  
 و کس مسخ است و کرم و مهمت عالی آید اگر در اسلام و فرود خوردن خشم و در منزه آن حضرت باطل کرد و این سبب که و بازی و درود  
 و ساز و آید که نکر و فساد و دروغ و غیبت بچنان شکلی و ستم و فریب دعا و غمازی و فتنه کردن بیان مرد و زن و ترک  
 با ذوی الارحام و بدعتی و دیگر و فرود خوردن و بدعتی و دشنام را از آنکه کند و حسد و طیش و تجاوز و تعد و احکام

صحیح اسلام

حاصل نفاق و بدعت

ستم بر بندگان خدا ای برادر اگر بخوای نگاه کنی در بابی که یافته است و در سنجیده است که تفصیل آن در کتب مسطور نوشته اند و خدا  
که خانه اسلام را چنین آباد کرده بیشک بعد عالم با سید الکونین با و شایان دو جهان که بانی دولت برضای پادشاهان و وزیر  
انغور دولت از خداوند عالم غافل می باشد نهاده و باز در شیه رعوت نفس فخر را بر او اختیار کرده شای گوی سید که در محبت و بنا چو  
کس نشد و راندی باین اوج سعادت رسید و آیت است که روزی صدیق که آب شیش طلب کرد تا بنوشد اما العسل را که در دهن  
جام در دست خود گرفت که باز ناز کردی از حاضران پرسید ای ابوالمعین چرا گریه میکنی فرمود سید ملکوتین یا که در دم که وقتی بنزدیک  
آنحضرت حاضر بودم پیرامون خود از دست ردا شاره میکرد پرسیدند یا رسول الله چه میکنی فرمود دنیا آنچه از طرف احدی  
این دفعه کردم بگفت ابو بکر ای بار امان العسل از لاله ناید نیاست زهد سید عالم مرا بیاد آمد ناچار گریه کردم و آنسرور را از نعمت  
دنیا و ی که کار خود او عین العظیم است یعنی هر چه شریفی دینی که نعمت پرست برین نعمت دیدار بد العلیل پس سید آنحضرت  
موسنین دست داده و در اسم نعمت الله که بالا مذکور شد تفصیل این اسم مبارک بیان کرده شد عین الغرر یعنی نعمت بی عیب است  
درین ترکیب است بادیان این صفت محمود قاید الغرر المجید بود که بالا مذکور شد سَعْدُ اللَّهِ سَعْدُ الْخَلْقِ بركت الهی سعادت  
مخلوقات اولین کافیه وجود بطلان آنحضرت موجود شد و در ورق است باز زنده شوند و مومنان به شفاعت آنسرور از عذاب آخرت  
نجات یافته سعادت بدی حاصل کنند و بر شرف انواع نعمات آنجا خود در حضور و ملا محظوظ باشند خطیب آنحضرت می فرمود آنرا بركت الهی  
و این اشارت است به سبب شایسته شفاعت که از آن حضرت ظاهر شود که لا یشاء اولوا العزم نفسی نمی گویند آنحضرت بفرمودند که رسید  
مقام محمود است و جل شمس حایث کند و بهر دانه که صحرای است که کفار از تا میاید آنحضرت بفرمودند اولیای الهی است و کلمات  
هدایت که هر که افتد آنحضرت که و اتباع من هر کجا آورد سعادت در این غرض باشد کاشف الکرب دفع کننده انواع درد و غم

ای کونین

عین العظیم

عین الغرر

عین العظیم

عین العظیم

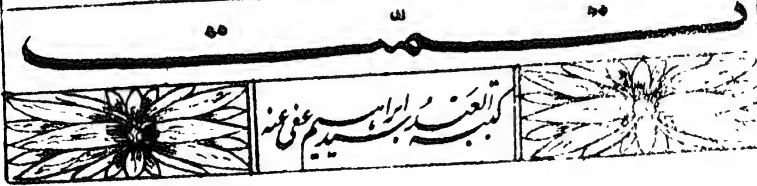
عین العظیم

عین العظیم



بصیبت در کربت حضرت ام در دنیا هم در بعضی اینجا که با شما آنحضرت آدمی از انواع طبعیات و اوقات و فقر و فاقه و دست روزی و کوشش فکر  
 هر گونه و گرفتاری در بند بلا و خوف و تسلط دشمن و آسایش و پیری و چشم بد و امرار نصیب که هیچ و در اینشود پناه می بخشید و در آن جهان منتهی بود  
 محشر و عذاب و نزع نجات دست دهد و نیز تجربه بزرگان این در مشایخ طریقت معلوم شده که ملا و دلائل انجیزات بعد ملا و قرآن خوب  
 انواع برکات است رافع الرب بن بکنه و سراج و ابرج غازیاد و درویشان با شرف آنگاه این عبادت حاصل و طبع الله بود و دریا و عرض را در آن  
 و منان با سیر العزیز بزرگی ده و یا عرب با قوم عرب مردم ناز که گویند که فی المنجی و الصالح بر انواع بلا عین که شهرت از و  
 منسوب عرب مختص آن است و با سیر ابرج و سراج غازیاد را غازیاد را شرفی رفیع و در این بنگاه باید پرداد که حضرت علیه الصلوٰه و السلام بدو بی  
 کننده مشکلا و این دنیا صاحب الفرج خداوند گشایشگر که کار بندگان با خشن بیرون بیاورد و گراست بکشاید و از انواع محنت و  
 نجات دهد و در روز آخر کسی در آنحضرت حال شگفت و آنچه در کاشف الکرب گفته شد با مطلب بیجا وارد با و آنحضرت از این برین  
 گشایش است را بسوختن نیست و جز عت کرده و فرموده الصبر مفتاح الفرج یعنی شکیبایی گشایشگر است و ماست و مقصالی میفرماید  
 و اتقوا اباءهم الصلوة یعنی شستاید در کارها دین و دنیا بعد و نماز را و اینکه آدمی هنگام حدوث حوادث زمانه مبرضیا کند و در نماز  
 مشغول شود و در سیر شریف آمده که چون آنحضرت را شکمی در پیش می آید یا فکری لاحق می شود نماز فعلی پر او افتد و خود را  
 می پزد و در بعضی نسبت بجا صاحب الفرج کریم الحی آمده بمبئی کریم حبش شریف الغیب یا بمبئی اینکه حیرت آنحضرت از آنکه که با مقصد  
 بسوخته منوره واقع شده الهم علی بنیک محمد شفیع الدین و امام المتقین و علی آلہ و اصحابه اجمعین

در کربت  
 در کربت  
 صاحب الفرج





الحکیم و بیان تعلیم علم و حکم آن و ذکر علم و مدارج علم	۳۶
القابض و بیان قبض و طبع الهی و ازایش عباد	۳۷
از خوف کسکی و غیره و مواخذ الهی با عاصیان	۳۸
الباسط و بیان اتساع الهی و حالت قبض و بسط	۳۹
الکافض الوافع و بیان تواضع با والدین	۴۰
حقیقت یقوت اسماء و رفع خاک ران از خاک	۴۰
و حیت بر ترک دنیا و بیان ارتفاع قصور حجت	۴۱
المعز و ذکر عزت انبیا و اولیا و عزت عن الخطایا	۴۲
المذل و بیان افول محبت و حدیث من شبه قوم الکفر	۴۳
السمیع و سماعت و سماع اهل قیوم و عزت علم اهل قیوم	۴۴
البصیر و ترس از عذاب خلوت و جلوت	۴۵
حدیث زنا العین و بیان زنا و طاعت و سیئات آن	۴۶
الحکم و ذکر حکم دنیا و آخرت و حکم در بیان دنیا	۴۷
العدل و قیام اسماء با بعد از وفات دولت	۴۸
عدالت خلق از بدین و تسبیح علم به جلال	۴۹
اللطیف و بیان ریت الهی و حدیث زنون کلیم	۵۱
الخبیر و بیان اخبار زمین و بیان بکار و ذکر آما کاشین	۵۲
عرض در ذکر خفرت و عدم تداخل صلوته و فتنایل	۵۳
الحکیم و نفی حدیث علم و حدیث انا الضمیر الخ	۵۵
العظیم و بیان جلال و عزت و آیه و یلیم	۵۶
علامت عظمت الهی و نبات درود خوانان	۵۸
الغفور و ادعیه طلب مغفرت و لطیفه شریفه	۵۹
الشکور و بیان شکر الهی و زیاده و نقص بدین	۶۰
العلی بیان ارتفاع کلمه و آیه الیه یسمع الخ	۶۱
الکبیر و بیان کثرت آن و کیه و غمط جمیل	۶۲
الحفیظ و بیان حفظ الهی و شرح بعضا و انواع و	۶۳
المقیّت و سمنی قوت و اقسام آن	۶۴
الحسب و ذکر حبس الله و توکل ابراهیم علم	۶۵
الجلیل و الکرم و بیان انواع کرم الهی	۶۶
بیان کس نیکو از دیدار الهی مجروح اند و محمد بن یحیی	۶۷

۸۴	الوکیل القوی و ذکر کالت الهی قوت و	۴۲	الوقیف بیان کثرت الهی حال سبک کان را
۸۵	المتین و فرق بیان قوی و متین	۴۳	الجیب ذکر سماعت اولی و هم سماعت ضمام
۸۶	بیان جل الله المتین و تلاوت قرآن و تمیز	۴۴	واجبات است و تلو الخفرت را و اجاد و حوت و زاد
۸۷	تخریج مخندان در یافتن حکام قرآنی و بر جستن	۴۵	نفس از قرآن در اجاسال سلطان در خط و کتبت
۸۸	نزهت عارفان و هم از نوشت قرآن بخط خفی	۴۶	بیان حادای الخفرت و ذکر خاک ریک انضخت
۸۹	الولی ذکر اولیا کرام و ذکر ابولایت فیصل من	۴۷	حل سائلین در حکام شرع و ترک عبادت و ربان
۹۰	فصل علی و دمانت از بازی شطرنج و غیره	۴۸	رفی و مدار و نغیم در مجر مجل در جمل جان
۹۱	الحمید و ذکر تسبیح هر چیز و اقسام مدح	۴۹	الواسع و متعش و ذکر الیه کیف الخ و الودود
۹۲	حدیث مذمت غلو کت کان در مدح	۵۰	الحکیم بیان حکمت انواع آن و ذکر حکمت یونان
۹۳	المحصی المبدئی المعید	۵۱	عالم حکیم عالم حکمت آفرینش اشیا
۹۴	اعاده اجسام در آخرت و ذکر صفت بلو	۵۲	وصیت لقمان و وصیت حکیمی بنو النون و بصری
۹۵	ده فرقه شدن عالمیان امت کثرت در تخریر	۵۳	الودود الحمید الباعث و بعثت وی
۹۶	الحی المیت و بیان موت و ذکر آن	۵۴	بیان حرمت سماع سرود و توبه سعد از سماع
۹۷	سنگ تنای موت و مردن پیش اجل و تشریح	۵۵	الشهید ذکر شهیدان و خدا و رسول و فرقه شهیدیه
۹۸	نعت تونکران و ذکر استماع و نغامت و تشریح	۵۶	الحق ذکر آیه قل یا االحی و ذکر الله حتی

۱۰۷	تکرار بلیس و علاج عکبر	۹۷	حذر از محض دبا و حکم آنکه خود را بملکیت بنهر و غیره
۱۰۸	المنتقم و بیان انتقام الهی و اقسام انتقام	۹۸	الحی القیوم و سبب تبرک طول الی و ترغیب توبه
۱۰۹	حکایت شخصی در کینه و ست بغض با صحابه	۹۸	و نگاهدشت ریش سلسمان را لازم است
۱۰۹	العفو و ذکر ادویه با ثوره و وصیت در عفو	۹۹	الواجد الماحد و ذکر حب زانی و کلمات الهی
۱۱۰	الرؤف و بیان رافت الهی و فقیر و فقر او	۹۹	الواحد و بیان توحید و وحدت در کثرت
۱۱۱	منع طلب دنیا و لباس دنیوی و وصیت در دنیا و دنیا داران و دنیا داران	۱۰۰	الصمد و صمدیت باری جلشانه
۱۱۲	المقسط الجامع و ایم کردن الهی جزا و عتاب	۱۰۱	القادر و المقتدر و ذکر کوش و کوشی دل
۱۱۳	الغنی و ذکر وصیت در باب توکل و نری دل	۱۰۱	قدرت الهی و وصیت بکن عمل و سخاوت
۱۱۴	المغنی المعطی و دادن و من و دی و علی و عطا	۱۰۲	المقدم و وصیت بتقدیم کارهای خیر
۱۱۵	الضار النافع و بیان منفعت و مضرت	۱۰۳	المرخ و وصیت در تأخیر کارها
۱۱۶	النور آیه الله نور الهم و حدیث ثامن فی نور الله	۱۰۳	الاول الآخر الطاهر الباطن
۱۱۷	الحاد البدیع الباد و لقاء الهی و مفاد حق	۱۰۴	بیان آنکه موجودات مظاهر الهی اند
۱۱۸	الوارث و ذکر وراثت بندگان	۱۰۵	الوالی المتعالی و ذکر العزیز الاوراکل در آن
۱۱۹	الوشد و ذکر رشد ابراهیم عم	۱۰۵	البن و ذکر احسان الهی و منی و حضرت علی
۱۱۸	الصبور و ذکر صبر الهی و فضیلت صبر	۱۰۶	التواب و اقسام توبه و حقیقت توبه

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا

إِنَّ اللَّهَ سَمِعَ وَتَسْمَعُنَّ أَسْمَاءُ مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ جَنَّةُ

مَدَائِفِ كَوْنِي كَرَّمَ صَاحِبِ اَصْفَ بَارِي تَرْجُو اَصْفَ فَضْلِ بَرِّ وَاَبَارِ تَرْجُو اَصْفَ

# رحمة العقیبی فی الحج سماوی

۱۲۷۵

در طبع نظر السیاح با تمام حافظ سید صاحب زیاده و تیسعه هجری طبع شد

تَوَدُّوْهُ نَامَ بَارِی رَاصِفَاتِ عَالِیَسْت

مَرْدِی کَانَ اِنْ نَدَانْدَ اَزْکَرِ اَسْت خَالِیَسْت

# یافتا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على حبيبنا ورسولنا محمد سيد  
 المرسلين وعلى آله وصحبه أجمعين أما بعد بزرگوارترین صالحین مخفی نماند که بتالیف  
 و سینه النجاة که در شرح اسمای سولی کریم صلی الله علیه و آله و سلم پیش از یک سال از خاندان عجمی نگاشته شد  
 بعضی از مخفی صانع دقایق الاعتقاد و التماس کرد که شرح اسمای سولی نیز اگر بطریقی ایجاب و اختصار نوشته شود خوب  
 بخشایش معنی بود چون شرح مشکوٰۃ مولانا شیخ عبدالحق دهلوی حمه الله شرح این اسمای شکر که بخوبی  
 نوشته اند بنده و وصف بسوی این امر خطیر بدقی جرات بنیکردم اما درین ایام که تاج استیلا شکوه نرسیده  
 است سرافرازی بی آرام دارد خواستم که برای درمان طبع دردمند سطرپی چند درین باب بنگارم  
 بهزار زبان معرفت کم آید تا لیف از آن تالیف نسبتی نخواهد بود که شیخ مستوده معافا فایده علم و فضل  
 است مفسر بنده در برابر او دره بی مقدارم و نزد بنده با فعل کاتب شیخ نجم سوجو نیست تا از آن استغفار  
 نمایم پس محقق نیست تخریج خاطر و کتب با حضرت که هر کاتب اجری که راست می فرمایند با وجود غلبه  
 درین بسوی ذکر و فکر درین اسمای شکر که بدافتم و این ساله را به ذخیره العقبی شرح اسمای سولی

دوم تا پنج ص ۶۰ پنج الشانی شمس بحری این رساله به جبر تحریر و در آمد میزد فصلها و در کار اینک که این  
 بی بخت را بدعای خیر یاد آرند و اگر سهوی خطای رفته باشد قلم اصلاح بران جاری آرند که المؤمن  
 فرقة المؤمن واقع است والله الموفق والمعين وبه نستعين بید دانست که حق تعالی  
 و ان مجید یفر ما به و لله الامناء الحسنی فادعوه بها برحق تعالی نام با نیک ترین یاد آرند  
 و در حدیث شریف آمده ان الله تعالى سعة وتسعين اسماء احصاها دخل الجنة  
 و فی روایه من حفظ ادخل الجنة یعنی حق تعالی را نود و نه نام اند که از آنجا اندوخت  
 داخل شود و در روایت دیگر آمده و لیسکه از حفظ کند و یاد گیرد و در حدیث برین اصل شود و در حدیث  
 اسماء بحد وجهه باینکه اندک ذات پاک می درین حال کامل دارد که در حدیث شریف آمده ان الله  
 جمیل و یحب الجمال یعنی حق تعالی صاحب حسن جمال است و جمال یعنی زیبایی را دوست دارد و دوم آنکه  
 هر اسمی در حد ذات خودش کمال معنی و جمال صورت یعنی صفت دارد سوم آنکه این اسمها هر گاه مخفی اند  
 هر چه در چشم بصیرت جوهر شامان معنی پس نوری و معنای و ادویه حرام اینک که صفت یعنی خیریت و  
 افادت باشد که خوانندگان بسوی جنت راه می نماید و از دوزخ و عذاب الهی گدازد و در این اسم  
 نظر و فکر کردن نام موجب محاسن خلاق می گردد که عمل بر حدیث مخلوقوا با خدا فی الله  
 یعنی امتیاز کنید خلاق این اسم را بیست و یکین اسما طلبا الی الله و ساکنان راه دوست می و به و سبها  
 الله بر جبار قسم اند بعضی از ان جلالتی با شمس جبار و تمام بشکیر و بعضی جمال مثل گوید و عظیم  
 غفور و بعضی الی الله مثل قدوس و صمد و بعضی کوفی اند متوجه برورش شد و تا شغل خالق و در حق  
 اعزاز اسمای حسنی هو الله الاله است لا اله الا هو یعنی حق تعالی را چه او نیست

در حدیث شریف آمده  
 ان الله تعالى سعة وتسعين اسماء احصاها دخل الجنة

در حدیث شریف آمده  
 ان الله تعالى سعة وتسعين اسماء احصاها دخل الجنة





مرتفع و برای شست و کفای ابواب الجنان است و سالکان طریقت ذکر این کلمه را برای تصفیه قلب مجرب دانند  
 و ذکر آن ولای بیان ظاهر بود پس لبان قلب این کلمه از روی اقرار و تصدیق نشان ایمان و اسلام باشد  
 و محمد رسول الله جزو ششم این کلمه است محض برای تصدیق رسالت و اذعان با حکام شرعی و محال است  
 سعدی که راه صفا بتواند رفت جز در پی مصطفی و بعد تصدیق رسالت که تعلق بمل دارد و حق برتر  
 سالک برای ذکر بار خدای او مجرب و لا اله الا الله اختیار شایع شده که درین هم تجتنب آن سرور و هم تو  
 الی الله که مرتبه ولایت است مقصور باشد چنانچه آن حضرت علیه الصلوٰه والسلام فرموده اند من  
 قال لا اله الا الله دخل الجنة معنی اینکه هر که بگوید خدا و رسول آخر زمان ایمان آرد از اهل جنت باشد بلکه  
 اگر چه در صورت کوتاهی عمل و ارتکاب فسق چندی در مواضع آخرت گرفتار آید و این سید فقی  
 ظاهر شود که بدانی که امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله می فرماید که الایمان اقرار باللسان و تصدیق بالقلب  
 و امام شافعی رحمه الله بر این تعریف عمل بالارکان را مستتر از وضو کرده و دیگران همه دین نیز در نفس الامر  
 قائل اند که ایمان ناقص در برابر ایمان کامل منزله ای ندارد زیرا که صاحب ایمان کامل چنانکه عمل بر تکالیف  
 تشریع واجب است اتباع سنت آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام نیز بر دست بهمت اولی الامر و متعمم بود و دین  
 بایک آیات قرآنی و هم از حدیث نبوی استدل لال نموده اند قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا  
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و ادلی نام منکم یعنی ای مومنان اطاعت کنید خدا را و رسول و راهکاران  
 اسلام را و اطاعت حکام اسلام در جا واجب شود که حکم آنها خلاف حکم خدا و رسول نبود چنانکه  
 فرموده اند لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق یعنی اطاعت مخلوق لازم نشود بر آدمی در محل معصیت  
 آنکه خود را از معصیت او باز دارد پس اطاعت الله یعنی کسی که اطاعت رسول خدا را اقامت

باین صفت  
 خدای رسول  
 و حکم

این تعالی کرده و فضیلت این توحید با وجوه دانکه آنحضرت فرموده الهی است از ان سبب که تعالی بگوید  
 و اگر از هر یک که خوشتر از منزلت کرامت فرموده چنانکه آیه ان الذین یأمنونک ما یخون الله  
 ید الله فوق یدینهم و آیه و ما یریت ذریت و لکن الله رمی و غیر ذلک این بر طلب علی دلالت علی  
 و در احادیث متعدد و در باب اتباع سنت تاکیدات بسیار شده حتی که روزی جنید صلی الله علیه و آله  
 فقال و انما اهل انبیاء و کتب پیشین بشنوا و ند آنحضرت ارشاد کردند لو کان موسی جانا لشیء لعلی اگر  
 کلیم در عهد من زنده بودی البته از مذہب ملت خود روگردان شده پیروی سنت منبر من کرد  
 و علمای اسامی فی العلم سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را وحی غیر مستند الله اند بلیغ حق تعالی  
 در کتاب و سیر فرمایند ما یظن عن النبوی ان نبوا الا وحی یوحی لعلی محمد علیه الصلوٰه و السلام در سلسل و  
 از نبوی نصیاتی حکم نمی فرماید بلکه آن تقریر قولایا فعلا وحی است که از آسمان بسوی او صلی الله علیه  
 و آله و سلم فرود آمد و الله الموفق لاجرم بر تائید سنت و عید لغت و حدیث وارد شده و بجا آرند  
 سنت را بشارت ثواب صد شہید داده اند قال علیه الصلوٰه و السلام من تمسک بسنتی عزی فساد  
 فذا جبر ما شہید یعنی آنکه چگون زندگی بر سنت و طریق من به کام ضلالت است من پس باشد او را  
 ثواب صد شہید که در راه الهی شہید شده اند ای برادر این فضیلت را در باب و اتباع سنت انفس  
 پیچ و کوفی مان و بدعت را و معا بدعت بسیار که سنت رسول کیم سرمایه سعادت و این  
 است و از بدعات آنچه بدعت ضلالت باشد که ان عذاب الیم است و حرمان از درگاه رسول  
 کیم باشد بلکه ازین آیت قرآنی اندیشه خلود فی النار و خاطر اهل رست راه می یابد که قال الله  
 تعالی و من یعص الله و اوله فان انما یهتد فی الدین فیه ابدا یعنی کسیکه نافرمانی کند خدا را و اولی

این توحید با وجوه  
 دانکه آنحضرت فرموده

ثواب صد شہید

رسول اور ایسے ہی دوست آتش و دوزخ بمانند دران و ایگاہ خود مار بگراہی کسی مخصوصی برائی کی  
 سنت ہم ان خود بود و چون ترک سنت او با از ره توین میمان مار سر برابی او و قد بود و آدم بر سر  
 مطلب باز داشت که مرشدان طریقت از نفی کرد و کلمه طریقت اسالت البوی نفی ماسوی عیب  
 و تحریف میکنند می فرمایند که نفی شخص هستی موهوم خود کند و این سببی خود را کسب بقیوم بحکم الطمان  
 معدوم و موهوم شناسد تا بدین سید او را آن سعادت که قطره ناچیز را که در جنب دریا حاصل شد  
 و بخطر حمت آن دینیم گشت دست دهد و نیز درین تعلیم و تلقین سلسله حسن عرف کلمه فعد عرف به  
 می فرمایند که چون خود را ماسوی یا معدوم دانست بر معرفت هیت ذات سبح الکلمات قادر می تواند  
 شد و نیز از ناچیزی و بیدست و پامی خود به صفت تواضع و خاکساری که طریقه کمالان راه و واسطه  
 درگاه است به درمی تواند گشت که حقیقتی از قدرت کلام خود این صفت در چنین معنی بچه نور او  
 بنهاد که او را حکم شد که سجد کنان بر زمین سجد نماید اما بدینا به سبیل انشا که او اما کفر ابرار طلب  
 جلیل دلیل صحیح است و در سیر شریف آمده که سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم سجد کنان بر زمین  
 افتادند و انانیت شهادت بالای آسمان بشنید مصراع سالی که نکوست از بهارش پیداست  
 کی که خدای از پیران چنین سرور و از است خیر البشر داند و از حقیقت تواضع و عبادتگاه که نند  
 عمر عزیز را در بطالت گذرانیده با و الله الموفق و نیز کمالان راهی فرمایند که معنی لا اله الا الله  
 چنان بود که نسبت به هر مشبه و مجزوات مجبور و بخت و نیز این تصور که با تسبیح و توشیح سعاد آید  
 تواند بود که با نظر بر نظور را بنظر توحید نگرد و ذرات کائنات را از اجزای جبرئیل ساد و حقایق  
 معنوعات بصیرت حکیمانی برود و بسکه در جان بکار و چشم بیدارم تویی تا بر تپ این خدایان

مناجیه  
 سجد

توئی و حکام اعجاز نظام سید الانام علیه افضل التیة والسلام که نظر الی المعیة عبادة والنظر الی القرآن  
عبادة والنظر الی وجه علی عبادة بهین مقدمه بزرگ و مقصد و سرک شارت می نماید که از خانه  
خانه و از کتب نقش زن از مخلوق جلیل القدر خالق را اراده فرموده اند و بگوید بی باقی حسن بادی  
اختیار این چیزها بر حسن بادی آن سرور دالست می کند و الله اعلم الرحمن الرحیم ثم بعد بیاید  
که او اسم اند از رحمت و رحمت در لغت رقت قلب و عطف است را گویند و زمی دل موجب افضل احسان می باشد  
و در رحمان مبالغه زیادت رحمت است و مخصوص است بذات وی تعالی و تقدس یعنی معنی بسیار مهربان  
باشد و رحیم نیز بمعنی رحمت کننده باشد و تعالی را ارحم الراحمین گویند که رحمت او سر با عالم را بگشاید  
و اسم رحمان متوجه است بسوی انتظام کارخانه معاش در باب آفریدن و روزی دادن و نگاه داشتن  
از انواع حوادث و بقول بعضی علما رحمان بسبب مبالغه شتم بر رحمت دنیا و دین است و اسم رحیم  
متوجه است بسوی نظم امور معاد در باب آمرزیدن و ثواب آخرت عطا کردن که هر سه زاده بر این  
جزا مقرر شده و در کل حسیه عشر مثالها وارد است و خلود مومنین در جنت و انواع ناز و نعمت از  
آنها این رحمت باشد پس فی الحقیقت این دو صفت جللیه مدار بند است کارخانه معاش و امور  
و در آیه بسم الله الرحمن الرحیم که عنوان مجمله کتاب الله است انواع برکات مندرج بود و با اسم ذات  
این دو صفت جللیه ضم شده کفیل محلات خلق گشته و معدن برکات شده چنانکه در روایت آمده  
که چون آدم علیه السلام مورد خطاب و عتاب الهی شده از اوج جنت بر که سر اندید افتاد و بنگاه  
بر آمدن از آن شین گذشت کلمه بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان آورد پس برکت و پیمنت این کلمات  
آدم علیه السلام و اولاد صالح آدم را باز در بهشت بریزد جا دهند و از آیه کریمه الرحمن علم القرآن علم

رحمت

رحیم

غیر متوجه

ایشان معلوم باینست خداوند سوره رحیم قرآن و لا یحمد علیہ الصدوق والسلام شد و آفرینش آدمی و تعلیم او را  
 و سخن را از آثار رحمت رحمانی است و سال سلوی بدایت بنی آدم خصوصاً ارسال رسول آخر زمان از  
 انما رحلیه این رحمت عاید است چنانچه فرماید انما ارسلناک الله العالمین این رسول کریم صلی الله علیه و آله وسلم  
 که فی الواقع رحمت مجسم الهی است در جلد وی خدمت نمایان حضرت و صفت از صفات خاصه خود  
 و کرامت فرموده اند لعل بعد از آنکه هر کس از این علم عزیز عاید یافتن ترخیص یلکیم بالمؤمنین و ذلک رحیم پس این رحیم عالم  
 که در الزمان الرحیم است با بطنی درین رحیم هم بخواند ایمان و سعادت آن عالم سعادت و آخرت تعلیق  
 دارد و اگر چه ظهور آن در مراح آخرت یعنی عالم دنیا باشد و شفاعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم  
 و دیگر اولیای امت هم از آثار رحمت رحیمی است و نویسی ازین رحمت کفرست چنانکه فرموده اند  
 لا یعلموا ان رحمة الله ان الله فیما الذنوب جمیعاً ارشاد می فرماید بامت مرحومه رسول آخر زمان  
 که نویسد شود از رحمت الهی بدستیکه حق تعالی می بخشد به گناهان صغیره و کبیره اهل توبه نوشته اند  
 این گویند بخشایش و آمرزش مخصوص بامت مرحومه آنحضرت است و در حق امتی از ام سابقه لغط جمیعاً  
 ارشاد فرموده چنانکه همان گرامی است طفیلی اویم روی احترام و اکرام میندسد رحمت حق بیایه حق  
 رحمت حق بیایه حق بیایه حق و در سوره فاتحه نیز ذکر حمد و سپاس و بوبیت خود این دو صفات جلیه ذکر  
 فرموده اند تا ارباب بصیرت دریابند که در جمیع ادعیه الفصام الرحمان الرحیم برای تمییز همایم کافی و  
 خواهد بود چنانکه در حکایت آدم علیه السلام بالانکه بشود و آیه ان الله و ملائکته یصلون علی الرسل  
 آنرا اصلوا علیه و سلوا تسلیماً گفته اند که سوره نسبت بخداوند عالم یعنی رحمت کاظمه اوست و نسبت بملائک  
 دعا بود و نسبت بنی آدم خواندن درود با الله صل علی محمد و علی آل محمد و باریک سلم و بدلیل حدیث عالم

این رحمت  
 رحمانی است

رحمت  
 رحمانی است

این رحمت  
 رحمانی است

علی الله علیه و آله وسلم بجهنم نازلیم کسی که جرم نکند جرم کرده نشود و حدیث آمده است من فی الارض  
 بر حکم من فی السماء یعنی جرم نکند بر اهل زمین جرم نکند بر شما انکه عرش او بالای آسمان است توان نیست  
 که مورد رحمت مای الکی کسی با که بر خلق و عباد الله اعلم از اغنیاء و فقراء و ساکین و اطفال و ایام و پیشانی  
 حال نظر رحمت نکرد یعنی بهر توانگران و فقیق طاعت خواهد و فقرار او در همه حال مدد کند و اطفال و  
 فرزندان بی پدر بدل دوست دارد که فلما الیتیم فلما یغلبه و اما السائل فلما تنهیه فرموده اند و چون عیان  
 سلطان آسمان زمین مسلم است و حکم الرحمن علی العرش استوی تحت او عرش اگر کسی است زمین پس  
 دگاه او و سجده عبودیت پیش او بجا آوردن نشان ایمان ایقان با و چون شرکان حاکم دزد سجده نکند  
 ابا و انکار کردند و گفتند که رحمان را ماند انیم پس مسلمانان سجده تلاوت بجا آوردند و بجای تسبیح هر یک  
 این دعا خواندند سجده للرحمان است بالقرآن و با عرش اعظم صفت حمایت ازان اختیار افتاد  
 که ظل رحمت او بر سر کافه مخلوقات افتد و مانند آفتاب که چون برکت الراح سد نو بر همه کائنات برابر  
 می رسد از نور هدایت همه بندگان مهتدی بهره ور شوند گویا اینکه در عبادات و سجد و عبودیت  
 کوتاهی می کنند شاید تصور آنها این باشد که این بندگی را در دنیا و آخرت جزای حاصل نخواهند و آن  
 گونه خیال ناشی از اضلال شیطان که همیشه بدست و اغوای نفس ماره بود چه هر سر یک بدگاه الهی  
 بر زمین مذلت و خاکساری بنهاده شود و او را در نشانی کونین سرفروزی و بزرگی و عزت و منزلت  
 دهند و آسمان در نفس الامر دولت ابدی و سعادت سرمدی است چنانکه در قرآن مجید می فرماید  
 ما کان الله ان یضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم یعنی نزدیک خداست تعالی را که ضایع کند ایمان  
 شما تحقیق که او تعالی در حق عباد کریم و مهربان است و چنانکه فرمودنی مردودت اخیر را بعد گرفتن محنت

اندر بی بی و بی بی است و نه نمیکند و شرم گرم در طایف عمل او فی الجبال می پردازد همچنان خداوند عالم کرم  
صفت احسان و شرم کرم است و برابر بر دو گانه که مخلصانه ادا کرده شود و دنیا سلامت جسم و روح  
و در آخرت انواع نفع و خروج ارزانی می دارد و بلکه برخلاف حکام دنیا عمل اندک را جزای بسیار می دهد  
حکم من خدمت خدمت این بندگی و عبادت که مخلوس دل چون بی عرض سمعت در اینجا آورده شود و در  
ارزای این نبات معنی و حور و قصور و علان اقسام نعمات در و در آخرت کرامت و یامیدی انکه منتی  
نشد چنانکه می نماید این بذرازا که کان سیکم مشکور یعنی این غایات به غایات محض جزای  
منش و اوستی تماشاست و کتک بن عبید فانه ارحم الراحمین و از ادعیه ماثوره این دعا مختار رسول  
خدا بود و رب اغفر وارحم و انت خیر الراحمین اللهم کاشف الهمم محب لموده المذنبین حسن الرضا  
والاخرة و جیبها است بر تمنی فارضی بر تمه تعنی بجای معن رحمة من سواک الملک بادشاهی که ملک  
و شاهی دو عالم در بنده تصرف است و بادشاهان روی زمین خلل او و نواخته و پراخته او اند و چنانکه  
بادشاه مجازی را در الحاقاتی می باشد پای تخت این بادشاه حقیقی عرش اعظم است و این تخت را  
که بر کسی طای گزیده فرشتگان بر دوش برداشته اند و این ملائکه را احاطان عرش گویند و حکم این پادشاه  
بواسطه قضا و ذرا عرش تا عرش نافذ است از بعضی ملک سلطنت بازمی گیرد و بعضی را منصف است  
می بخشد آینه مالک الملک فی الملک من تشا و تفرغ الملک ممن تشا بر اقبال و اقبال ملک می  
زین دلالت می کند و وزیرای این بادشاه انبیا و اصفیا و رسولان اند که بعد از آنها که ملک  
و است و تنج نیز باشد و در کتب و صحف و الواح و از من این سلطان فی عزت و شان اند  
و زبیدی جاه و زبیدی شان و زبیدی فکر و زبیدی شان الله اکبر و ادب گاه این بادشاه بر روی زمین

الملك  
بیان پادشاهی

نوعی  
نمایان خدایه

نمایان



مساجد اند که در نماز هیچ گانه بقاعده مقرر می صفت ما را استند دست بسته نمی قیام کند و نمی چون  
 حیوانی که بار بر دوشه باشد برای حمل بار امانت رکوع کنند و بعد از آن نه ای زمین بوسه بجا آرد و در  
 لسان شرح این را بجهد نامند و برای اقرار علوشان این بگوید این تسبیح و تکرار شده سبحان بی عظمی  
 و سبحان ربی الاعلی و چون از سجده تین فارغ می شوند یعنی در قیام نیست سلام می دهند حفظ و متون  
 را بار آورده اینک ما ازین عالم بجهاد دیگر پرداخته بودیم چون مهم ما تمام شد و بار امانت چنانکه گفتی  
 برداشته شد و فرشتگان نگهبان و برادران زمین را که درین مهم شرکت عانت نمودند برای شکر و  
 سپاس سلام می کنیم و چنانکه سلاطین روزگار را کوشش می بلندی باشد این بادشاها حقیقی را نیز مقصود  
 در بروج ششیده هست و آرزای آسمان و افلاک فلک البروج و جرج اطلس و عرش فکری نامند و قنادیل این  
 قصور رفیع ستارگان ثوابت و سیاره اند که هم اسباب روشنی آماده شود و هم عباد الله را از ان  
 از جهت انارت و افادات منفعت رسد و چون سبعة سیاره در بروج دوازده گانه سیر کنند فصول العیم  
 که خریف صیف و شتا و ربیع باشد از ان صورت پذیرد و شمسی قمر را بر سائر نجوم سروری داده اند و  
 سراج و ماه و اوزان نام کرده اند که روشنی ماه فی الواقع از دست پرورش نباتات و حیوانات  
 و جمادات بواسطه او این بادشاها را بر همه سلاطین روزگار تسلط و جیره دستی است چنانچه در اکتاف  
 و قرائنه از بدکرداری و نابخجاری که عبارت از غرور و تکبر و نخوت باشد از غلبه و غضب و بیاد و افرا  
 ج و فرعون<sup>ج</sup> رسیده اند قصه فرعون شده و نمزدنیکو معروف و شهاب است و در روز قیامت برای  
 الزام مدعیان سلطنت که خود را در دنیا بادشاها مستقل می دانستند و بندگان خدا را تکلیف  
 بحدومی دادند و دعوی خدائی بر زبان صاف می آوردند فرمان شود لمن الملک الیوم یعنی

خداوند عالم  
 خداوند عالم

خداوند عالم

است امیر بهادری و در وی به کام دی زمین از فوط نداشت و در زندگی سرگون شوند و جواب این است  
 گویند لا یم خود جواب می فرماید است او خدا را تعالی یعنی امیر و در وی و بهادری خداوند بگانه زبرد است  
 و در سوره الملک می فرماید تبارک الذی بیده الملک و بهو علی کل شیء قدیر یعنی صاحب بکایت است انکه بدست  
 او شاهی و عالم است و او بر همه شئی توانا است و چون این بادشاه از جسر و عوارض جسمانی میراست برمال و مثال  
 بندگان را می بخشد بخواند و خود بخواند و بطعم و لا یطعم صفت خاندان است اگر چه اهل زهد و عود و در باب بی  
 ایشان می کنند و بوسیله این بدن و عطا در جبهه و اقرب بدرگاه باری حاصل می سازند اما ایشان را  
 از ماکول و مشرب چاره نیست و نداشت سرکار این بادشاه عالی مقدار این است که ساکنین و غزاد  
 در ویشان را دوست می دارد و بظفر رحم ایشان می نگرد و در دلها ایشان جای می گیرد و بخت اعلی  
 که آنرا الهام و القا و وحی نامند و از اهل تکبر و نخوت و غرور دوری گیرند و نفوذ می شود و فی الحقیقت این  
 دوری ابعاد عن الزمّه است بهر آنکه چشم غیب بهار می نگرد و بعضی را برود می بسات کند و بعضی را  
 مهلت دهد که خوب عرق گناه شوند و در تکلیف انواع مناهی و فسق و فجور و شرک و بدعت گشته خود را سرنگار  
 در اسفل السافین دریا بند و در فقر و غم این کلمات تا سفت و محض زبان آنها جاری شود که کم کم بسطنه  
 و کم کم نامسکین و کم کم نخوت و کم کم الغنیین و کم کم کذب بیوم الدین حتی امانا البعین یعنی از جمله غایبان  
 نبودیم و در ویش را طعام نمی دادیم و خوض نمی کردیم با خوض کنندگان و کارهای غیر فردی مثل جنگ  
 صحابه و غیره و فکر می کردیم و ایمان بر و ز قیامت نیار و دم تا مگر همین حال بود پس حقا  
 می فرماید ما تفهم شفاعه الشافعیین یعنی نفع ندید ایشان و شفاعت شفاعت کنندگان بعضی را یکا هیچ شفع  
 از شفاعت انبیاء و اولیاء و ماز و قرآن و روزه باشد ندکی برای ایشان دم زند که عمل ایشان را بر سر

مناجیه

در

مناجیه

در

مناجیه

مناجیه

مناجیه

مناجیه

بخلاف کتابت دست رسول الله بود و سید المرسلین که متقیان الدین اند هم ازین گفته کاران بی ادب  
 که نه خدا را دانستند و نه مرتبه رسول را شناختند و نه صحابه عظام و انیمه کرام را تعظیم و احترام بجا آوردند و  
 دروین اسلام کارهایجا کردند بجهلتهی کنند و گویند بختها بختها کمین غیر بقدری بی خرابی با جماعتی را که بعد از  
 وفات من بن اسلام را تغیر دادند و سنت را با انواع بدعت و ضلالت بدل کردند و هم از سکارم خلاق  
 این بادشاه است که چون بنده او را یکبار یا دو کند او بنده خود را ده بار یا دو کند و چون بنده یک قدم  
 بسوی درگاه او روان شود او ده قدم برای استقبال او پیش آید و بعد او ای ذالین چون بنده بسین  
 و نوافل پر دازد و این بادشاه بر سمع و بصر و دست او توجه نماید که شنیدن و دیدن و گرفتن او مانند  
 صفات الهی بود حتی که در پای او توجه کند که بنده بدان روان شود این خلاصه مضمون حدیثی است  
 که در مشکوٰۃ شریف ذکر کرده اند و این بادشاه با وجود بادشاهی و عالم جهان کریم و جیم هست که چون  
 بنده گنه کار پریشان روزگار یکبار او را بخواند از وی اعراض کند باز سنجو اند باز اعراض کند و چون  
 باز به تضرع بخواند حق تعالی گوید یا شهید و یا ملائکتی لقد استجیت من عبدي و لیس له غیري لقد غفرت له  
 یعنی گواه باشید ای فرشتگان من که من حجاب و شرم دارم از بنده خود و نیست او را بخشنده بجز  
 من پس تحقیق که کنایان او بخشیدم و کرم بین لطف خداوند کار نگه بنده کرده است او  
 شرمسار بود و بادشاهان روی زمین از کمال نخوت از رعایا دوری می گریند و بذات خود خد دست  
 رعایا نمی کنند و این بادشاه هم نزدیکی دارد و هم بذات پاک خود کار سازی و نیست امور بندگان  
 می کند و رزق و روزی آنها بر دست همت خود گرفته است چنانکه می نماید و سخن اقرب الیه من کل  
 الودیع نیز می نماید من اتی فی الاصل الاعلی الله رزقها و طرفه اینکه این بادشاه برخلاف اهل دل

فکر در خلق  
 رسی

از سوال سائل خوشنود و از بزرگ سوال ناخوشنودی شود و این مضمون حدیث است و برای رفع شک و  
استحسان ذیل با سائلان و نمائندگان گوید اینچنین دعا و الدعاء اذادعای طلبه تجویزی و لیکن منوالی بفرستیم  
یستندون یعنی قبولی کنیم دعای داعی را وقتی که دعا کند پس گویند که از من سوال کنند و برین بیان  
آرند باشد که ایشان راه راست یا بند و گساید از وظایف دانش و معرفت کمال توکل از خدا و عباد حیرت  
نمخو استمه بلکه از خداوند قاضی حاجت هم خواستن بانی ادبی دانسته مهر سکوت بر لب می بندند و حقاً  
بنات پاک خود مباشرت نمی ورانند بانی باشد چنانکه قصه براسیم بدایه السلام که او با جبرئیل در وقت نزول  
نداشت و در یاد خدا چندان محو بود که خود بدرگاه الهی لب سوال نکش. شاید این مطلب است که جبرئیل  
جبرئیل او را گفت که از خدا حل این مشکل را درخواه و جواب گفت کسی من سوالی علمه بحالی یعنی حاجت من  
نیست او تعالی از حال من خبردار است پس حق تعالی کا خلیل بذات خود ساخت و آتش را فرو دیانار که  
بر او سلام علی ابراهیم ای آتش سرد شو باسلامت برابر ابراهیم که خلیل و دوست ماست و در حدیث نیز  
آمده که اذ اسالت شیاً فاسأل الله و اذا استعنت فاستعن بالله یعنی چون سوال چیزی می کنی از خدا طلب  
کن چون اراده استعانت داری از خدا استعانت و استمداد کن اگر چه اولیای کرام بطیفلی آن جاه و مقام  
که بدرگاه رب علام یافته اند و راهو بعاش و معاد یا بی نه گمان می تواند کرد اما اگر بخواهد و قلب  
بسوی خداوند تعالی متوجه بود و لب سوال پیش مخلوق نکشاید زیرا که سوال کردن از خدا هم سیرت  
انبیاء و سنت خیر الوری و هم شعار صلی است و هم این سوال را در عبادت شمار کرده اند و در مصراع  
چه خوش بود که بر آید یک کرشمه دو کار از اینجاست که در حدیث آمده که هر چه خواهی از خدا طلب  
کن اگر کرشمه یک نفرین بود پس از این از خدا طلب کن سه کار سنان بفرکار ما بفرکار ما از راه

و این بادشاه بخلاف تن پروران نوی زمین را خواب استراحت و آسایش و آرامش کار ندارد  
 لاله الا بحی القیوم لا تأخذ سته ولا نوم صفت اوست و این خوی آن ملک بیک خوب بعضی توانست  
 که از بندگان او کسیکه بر نای و نوش و خورش و پوشش و عیش و عشرت و خواب و هفت دل نبند و تن پرور  
 شفا خود سازد و درجه تقرب نیابد و در زمره غافلان و ناسیان محسوب است و اندر اینجا است که کم خوردن  
 و کم گفتن و کم گفتن شیوه ابدال است که بسیار خواب را بسیار خواب کند و تن پرور و بسیار  
 بزرگ گوئی باشد و الله الموفق و المعین و افواج قاهره این بادشاه که سبب است او را بدایت و بنیانی نیست  
 بخت هر پنج قسم از **قسم اول** ملائکه که تفصیل شان را آن جزاء تعالی نداند و ما بعد از خود یک لایحه  
 فرموده است و در حدیث شریف مجمل این قدر است داشته که جمله جمعه قانت صدقه باشند و  
 جز از آن ملائکه اند و باقی یک جز جمله خلایق که هزاره هزار عالم باشند و از میان ملائکه بهر خطا انسان  
 چندین هزار متعین اند و در آسمان و زمین پنج جای از اینها خالی نیست که اینها کار پر از ان و فساد  
 قدر اند و چهار فرشته عظیم الشان را که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام اند منصب  
 سرکردگی ملائکه داده اند و رزق و روزی همه ملائکه تسبیح و ذکر و یاد الهی است که همین قوت روان خود  
 قیام و سلامت ابدان اینها گشته است و جسم اینها نورانی است و بعضی از ملائکه شب و روز و کار  
 عبادت مشغول می باشند و در سجده بیت المعمور که بالای آسمان معظم است هر روز بیست و هزار فرشته  
 آنجا عبادت میکنند و فی کل یوم جماعت تازه حاضر می شوند **قسم دوم** و هم جنی آدم و جنات اند که  
 در حجره اکاه عبادت و نماز پنج گانه بقاعده شمع الیت دومی شوند و ملائکه که الله سعی اینها  
 بیشتر است حق تعالی می فرماید و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدوا یعنی بنا فرمودیم جن و انس را اگر

از بهر آنکه پیش از اینست چون پرستاری بدار اینها لازم شد بوازم عبودیت بجا آرند و آنچه ادای  
 آن بر وجه شریعت باشد آنرا اسلام نامند و آنچه بر وجه انغوائی نفس و شیطان بود آنرا کفر و شرک گویند  
 و بجز این اند که جدی بنیاد و افضل من اینها یعنی را که از بهر جنت آفریده اند میل طاعت الهی و اطاعت حضرت  
 رسالت پناهی شوق توحید و اعراض از ماسوی و دل آنها انداخته و کسانی را که از برای دوزخ مخلوق  
 کردند عیده اضم و بنده و درم و دنیا ساخته میل مدلل پیش مخلوق در خاطر آنها راه دارند و در باره  
 این دوزخ که گوی بر او بدایت است و دوم بر طریق ضلالت می فرماید مثل الغریقین که لا علمی لهم بصیر  
 ال سبیل و این مستلانی مثل این دو گروه که موجدان و شرکان اند مانند اینها میان باشد یا هر دو در وجات  
 یکسان برابر باشند استقام انکاری است **قسم سوم** ستوران و دو اب میواشی اند که بقاع  
 رکوع و رعبات الهی مشغول اند و روزی جدا گانه که با بنای رسد خورده ادای سکر الهی می کنند و با وجود  
 آنکه قوت بهیمی و بعضی بر اینها غالب است از ذکر و تسبیح پادشاه علی الاطلاق غافل نمی باشند و اکثر اینها  
 در کار خداوند و در کار عباد او مصروف می باشند لکن اعتقالاتی برای اینها روزی مهیا کرده چنانکه  
 می فرماید هذا عالم و لا تعلم و لا تفهم و بار برداری اینها که هر روز و هر ساعت بنابر روزی مشاهد می رود و قوت  
 از بهر عزت اولی الالبصار است که آنها از خیال اصل امانت غافل نباشند آن  
 امانت که خلیفه الهی با اولاد ان تکلیف دادند و او از برداشتن آن بخلاب قلب ظلم و جهول عقب  
 شد و این امانت از روی طریقت و شریعت عشق و عبادت الهی است چنانکه مقول است از  
 سیدنا امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه که چون بی طهارت از بهر غار آمده شد  
 روزه در اندام آنحضرت افتادی و چون از موجب آن سوال کردند جواب داد اکنون از بهر حمل

من استخوان

من استخوان  
صفت

امانت الهی مستعد شده ام از مصیبت جلال آن بادشاه ذوالجلال گزیده در تمام افتاده آری آنکه بدین  
 عالم نمی رود باشد خدا ترسی او بدین مرتبه بجای خود بود و قسم چهارم پندگان و طیورانند که اوقات  
 عبادت هر زمره مختلف است بعضی شب زنده دارند و بعضی در صبح صادق تسبیح گویند و صبح  
 صادق مریهم کافور دارد و بعضی اگر علاج زخم عیسان میکنند بیدارباش و بعضی در وقت شام و  
 بعضی در نصف النهار و غیره و بعضی جوق و جوق و صفی بصف در هوا ایستاده صورت قیام ظاهر  
 می کنند و بعضی در عین پرواز و کز و تسبیح را فراموش نمیکنند و قسم پنجم حشرات الارض اند که ماه و سوره غیر  
 باشند که سرایای اینها سجود است و کمتر باشند که سر از زمین بردارند و طایر است که سجده افضل از کمان  
 نماز و دلیل روشن و قاضی و تدلل و خاک ریت از نیجات که آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام آنکه در  
 سجده چندان مجوی شد که اصحاب گمان می بردند که شاید سجده دیگر از خاطر مبارک فراموش  
 شده گویا حکمت فرینش آدم علیه السلام از خاک همین بود که آدم صغی الله و اولاد و ما بحین او  
 سجده عبودیت را سرمایه سرفرازی و سعادت دانند و این بادشاه را دیوان خاص بود و مثل صورت او  
 و دیوان عالم مثل جامع و مصدای عیدگاه که در آن خاص تمام فرایم آمده لوازم عبودیت بجا آورنده  
 القدوس مشهور بضم قاف است بفتح قاف نیز خوانده اند بسیار پاک مبارک است از قدوس  
 یعنی نزار است و باکی از نقصان لوازم حدوت و اسکان و صفات سبلی الهی که در کتب عقاید مذکور است  
 مثلاً تجسم و لا جوهر و لا عرض و لا معدود و لا محدود و لا تصور و عدم اتحاد و حلول همه اربع صفات  
 تنزیه می شود سبحان فی الملک الملکوت سبحان ذی الکبریا و الجبروت سبحان قدوس ربنا ورب  
 العالمین و الروح از جمله تسلیس الهی است که اکثر عابدان بعد از آن ترین کلمات طیبات را بر زبان

قسم چهارم

قسم پنجم حشرات الارض

قسم ششم

جاری کرده سر بر زمین می‌نهند تا بجز خاکساری و بیکساری مسکنت عابد رنگ ظهور گیرد و از تشبیهات  
 آنچه در قرآن و حدیث آمده مثل وجه و قدم و ازار و ردا و مانند آن از بهر تمثیل و فیهامش این است  
 باشد مثل بدن اله فوق اید بهم و مثل فاینا تو لا فتم وجه الله و از بدست قدرت و از وجه ذات  
 باری اراده کنند و آنکه تعالی در دوزخ پای خود بند تا سیر گردد و از دوزخ است تازه بماند و آنکه  
 در حدیث قدسی آمده الطه ردا می و آنکه با ازار می فرسند تا زخمی فیهام او خفته ناری یعنی بزرگی  
 چادر من و تکبر جامه من است هر که درین هر دو صفت با من مقابله و منازعت کند و آرام او را  
 در دوزخ که آتش غضب من است و مرا و از اضافت جنت و دوزخ بسوی الهی این است که این  
 دو مکان فی الواقع کارخانه رحمت و غضب تعالی است اضافت بیست چنین آمده فاذ خل فی عباد  
 و اذ خلی نخی و بارگاه قدس معنی دوگاه قدوس باشد و قدسیان ملائک مطرب اند و اهل زمین آسمان  
 تسبیح قدوس می گویند چنانکه در سورة البقره می فرماید سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض الملک القدوس  
الغنی الحکیم و از بندگان الهی آنکه خود را از آلودگی دور دارد و بر ریاضت و مجاهدت در بارگاه قدس  
 تقرب حاصل کند او را به تقدس می رسانند مردان خدا بناشند و لیکن ز خدا جدا  
 نباشند و این بزرگان کامل علمای ربانی خوانند که در ظاهر و باطن توجه دل بسینا بر طبق طریقت  
 ابراهیمی و شریعت محمدی صلوٰت الله و سلام علیها می باشد و آخرت و عالم قدس را سطح نظر ساخته  
 بسوی دنیای دون که پیش خداوند عالم ذلیل و خوار و چون پریشان لبی معتد است نمی پردازند و  
 نیکو دانسته اند که عیش و دنیا فانی است و زندگی آخرت باقی پس باقی را از بهر فانی فراموش  
 کردن خلاف آئین بخردی و کپاست باشد زیرا که در حدیث شریف آمده که مرد صاحب کت

میتواند از این خبر

قدسی باشد



کسی است که عمل کند تا بعد از موت او را بکار آید و مرد نادان کسی است که پر وی نفس کرده اسید بخت از خدا داشته باشد و انگار دنیا و آخرت هر دو کار ندارد و در بندش خلق خود را اسیر سازد و از دست بخت کلی بهره ور گردد و در روز قیامت هر کس می ست که یادمانه پس نیز حاضر می شود مقصور جان در بخل قدسی ندانم چون شود سودای باز اجزای او نقد آمرزش کف من جنس عصیان در بخل است که که یعنی صاحب سلامت از خود بخل فانی گفته که سلام مصد است بهانه بجای اسم نعمت گویند پس سلام یعنی سالم از عیوب صفات نقصان باشد و فوق میان قدوس سلام چنان گفته اند که قدوس لالت کند بر پاک بودن از نقصی لاحق شود بذات سلام دلالت کند بر پاک بودن از نقصی که عارض شود و بعروض آفت و سلام یعنی سلام کننده مومنین در بهشت برین نیز گفته اند و از آیه کریمه و اذ اصمیم بحمیه فحیو با حسن منها اور و ما چنان مستفاد می شود که در جواب سلام علیکم او و احسن اینک و علیکم السلام و رحمة الله گفته شود یا همان در جواب گفته شود و جای که افراد مظلوم و مستضعفان بود السلام علیک و علیک السلام گفته شود و در حقیقت تحت معنی و در دعاست و کلمه السلام تا یکم خواه گوینده آن ادنی بود یا اعلی شتم بر دعای خیر است نزد اهل علم و اگر مردم زمانه از عدم بصیرت این کلمه را نشان تقیص اند حرف بر فهم است و در مجلس سید المرسلین همین کلمه واجب داشت بلا اشاره دست و انخا اما گاهی است بر سینه گذاشتن رو و او که اشاره بسوی قلب که محل نور ایمان است واقع شود و بعد ذکر این تحت و دعا مصافحه کردن سنت باشد و در سلام اشاره کردن با انگشت شکار پیچود و نصاری بود و در وقت سلام کردن به برادران بن و در انخا از جد گذشتن بر سر بر زمین افکندن موجب معصیت باشد که قیام و رکوع و سجود از ارکان نماز است و آن مختص

السلام

در جواب سلام

او تالی باشد غیر باید دانست که سلام کردن سنت است و جواب آن همان الفاظ گفتن واجب  
 است گفتنی بر جواب سلام باید که الفاظ دیگر مثل ادب و بندگی و غیره گوید ترک قاعده شرع ننوده  
 باشد و ترک واجب لازم آید بعضی از علمای دنیا وی در بر دیار اند که السلام علیکم را مثل سلام  
 کیشان خود دانند و بگویند و بندگی و مانند آن کلمات خواری و ذلت گویند و دوست دارند  
 مصحح چون که از کعبه برخیزد و کجا ماند مسلمانان یا المؤمنین مشتق از امن یعنی ایمان دهنده بندگان خود را  
 بنافذ آیت دفع مضار یا امان دهنده ابرار را از آفات روز قیامت یا امان دهنده عباده  
 خود را از ظلم و ستم بلکه هر چه می کند با آنها محض فضل و احسان است و بعضی علماء گویند که مومن  
 مستحق از ایمان یعنی تصدیق یعنی او تعالی بر وحدانیت خود تصدیق کننده است چنانکه مومنین  
 بر او تعالی و رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم گرویده اند و فتح سیم هم خوانده اند یعنی تصدیق کرده  
 که مومنان بر وی یان آورده اند یا ایها الذین آمنوا اول ذکر سیم دوم اسم فاعل یعنی بخانه بان و نظر  
 و آنکه ایمن اند و دیگر یا ایها الذین آمنوا از شرح نه علی فرق یعنی چون پرده جناح خود را بر یکپشت  
 آن وقت بمن اظهار گویند و این عمل از بهر محبت بود قال البیضاوی فی تفسیر المهرم الرقیب  
 الفاظ کل شیء فیصل بین الامن قلبت هرزه و تفصیل این صفت در لفظ الخفیض نوشته شود  
 انشاء الله تعالی العزیز بمعنی غالب قوی سعادتی حمه الله علیه می گوید عزیز یکم هرگز  
 سر یافت از بهر که شدید عزت یافت از عزیز بمعنی معزز و مکرم و محبوب هم گفته اند و علماء  
 دعوت گفته اند که هر که برای صلحی از مصالح دین خواهد که در چشم مخلوق معزز و محترم نماید اسم  
 هو العزیز را در و کند مقصود او ازین نصرت اسلام و هدایت خاص و عام باو و همچنین در باب

۲۱

۲۱

۲۱

۲۱

الحکم العظمی و السماحی حسنی براسی که موافق مقتضای امر او و نماید و در هیچ حال در پی آن حرکتی  
و هلاک یکی از بنی نوع نخواهد اما اراده حضرت نامعز بن و خذلان فلان اسلام علی الاطلاق بآ  
ندارد و مثلاً اللهم الصبر من محمد و اجعلنا منهم و اخذل من خذل من محمد و لا تجعلنا منهم  
که در هر ادب خطبای است سید المرسلین علیه الصلوٰۃ و السلام بر بنزد عالمی کند روا باشد و انفرط علی  
القوم الکافرین هم ازین قبیل بود برادر مسلم را دشمن خود را هلاکت و تباهی آرزو کردن خلاف  
ست و قاعده شریعت است حتی که چون آن حضرت در بعضی اوقات سر در سجده نهاده هلاکت  
کفار قریش از خدا طلب کردند و زمان آمد لیس لک من الامر شیء یعنی درین باب هیچ اختیار نیست  
و غزالی رحمه الله در رساله سیر شریف آورده که در جنگ حد چون کفار و زندان مبارک آنسر و  
شبهید کردند و صحابہ جلیل القدر را کشتند آن حضرت فرمودند که کیف یطیع قوم خصم و رسول الله  
و هو یدعوهم الیه یعنی چگونه برادر دل سندان قوم که رنگین کردند و روی پیغمبر را بچون حالانکه او ایشان  
بسوی خدا دعوت میکند و می آید لیس لک من الامر شیء مطلب اینکه چنین نباید گفت و برای ندای  
و دشمنان صبر باید کرد و سپس آن حضرت گاهی دعای بد نکردند و برای همان جماعت عرض کردند اللهم  
اغفر لقومی و ابد قومی فانهم لا یعلمون یعنی خداوند این بخش قوم مرا و هدایت کن قوم مرا زیرا که  
آنها نادان اند و بعد از نزول آن آیت چون صحابہ بر آن کفار و خواست دعای بد از آن  
سر و می کردند جواب می داد که مرا برای دعای بد نفرستاده اند هر که شاه آن کند که  
او گوید یا حیف باشد که جز نکو گوید و در هدایت و اصلاح کوشیدن بر ازان که آدمی  
مغلوب شده تباهی و هلاکت یکی از بنی نوع آرزو کند و دیگر باید دانست که چنانکه در حدیث

دعای تباهی بجا می آید

تقصیر آن حضرت از  
دعای بد و دفع  
سفا و دفع می فرماید

خداوند است  
از خدا و است  
نیت

رنگ دیگری ممنوع است بچنان درخواست موت برای خود ممنوع است اما اگر اندیشه فتنه و فکله عار بود  
 چنان درخواست نماید که خداوند ازنده دار مرا تا زندگی من حق من خیر بود و بپیران مرا چون مرگ من  
 در حق من نکو باشد و در حدیث شریف آمده که هر دعای که مومن می کند اگر در حق او نکو باشد قبول  
 فرماید و الا بذره اجابت نرسد و اگر مردن در دنیا بر نیاید بسبب چند مصالح که خداوند عالم آنرا  
 نکو می داند و آخرت بر آید و در حدیث شریف آمده که هر که این دعا می کرده باشد اللهم صل علی محمد و  
 اغفر له محمد و ارحم الراحمین محمد صلی الله علیه و آله هم حق تعالی او را دوست شود و کام و خورم دارد و نقل است  
 که مریدی از شیخ خود طلب اسم اعظم میکرد شیخ نظر بر عدم صلاحیت او از نشان دادن آن پهلوتی می کرد  
 روزی مرید و شیخ نزد در بازار رفتند ناگاه عاقر کشی را دیدند که پیر مرد بود یکی از سنگران آمد و پشانه پیر را  
 او را بجو ر و قندی گرفت و او را بتا زنده آزار داد و گرفت که مرا اسم اعظم آموخته بودی من برای پلا  
 این غلام سنگران عاقر می شیخ جواب داد که آج کار کشی که بازار غلام محل شیخ من است و من اسم اعظم  
 از وی آموخته ام فایده این حکایت آنست که صبر و حلم را ثواب آخیره بسیار است و مخلو بان خشم که خود را  
 و خود سر باشند بسیار است اسم اعظم ندارند و تاثیر اسم اعظم این است که چون بوسید آن دعا کند سحاب  
 شود اما خرابی حاکم غلام که رعایا دوست او بتا و شوند و بهنگ حرمت بندگان نماید برای سلامت از  
 حق تعالی درخواست توان کرد و هم برای قبولیت دعا اکل حلال و صدق معال شرط است که دعائی  
 حرام خواند و دروغ گو بذرده اجابت نمی رسد و نیز دلی که در این انواع خیانت بود لایق دعا کردن  
 نباشد و توبه و تهذیب اخلاق هم شرط قبولیت است چنانکه نقل کرده اند که موسی علیه السلام برای  
 طلب باران با جماعت خود برآمد با او غمخیزی در آن جماعت بود و دعا قبول نشد فرمان آمد که

بیان اجابت  
 و عدم اجابت  
 دعا  
 حکایت است از  
 اسم اعظم

حکایت موسی  
 علیه السلام از آن  
 روایتی طلب  
 باران

و جماعت شما نامی هست موسی برید بار خدا یا از نشان ده حقانی فرمود من غازی را پسند  
 میکنم چگونه خود غازی کنم پس موسی علیه السلام همه جماعت را برای توبه بختم کرد چون بعد توبه باز دعای  
 استغفار کردند باران رحمت نازل شد و نشان یقین علم دعوت بهیت میکنم که کتاب حصصین که  
 از جزری است و او کار امام نووی و کلم الطیب جامعین ذکر که از شیخ جلال الدین سیوطی است  
 و قول مدیح که از سخاوی است و حزب الاعظم که از ملا علی قاضی است و دلائل الخیرات و خمس الاوقات  
 قدری خوانده باشند خصوصاً حصصین و حزب الاعظم که سهل الحصول اند تفاوت می کرده باشند  
 که این هر دو کتاب مثل اند بر احادیث شریفه و ادعیه مأثوره و ادعیه قرآنی و الله الموفق و المعین الحکیم  
 درست کننده و باصلاح آورنده چیزها اسم مبارک است از جبرجینی شکره بستان و نکو کردن حال کنی معنی  
 زبردست و غالب هر دو از گردنکش نیز آمده پس معنی اول صلح الموضعی و معنی ثانی نکره و جبر کننده  
 غلظتی باشد بسوی رادوده خود ان الله غالب علی امره قد جعل الله لک فی قدر اوایه لفعیل مایشاء  
 و یکم مایرید و فعال مایرید از جباریت حضرت صمدیت خبر می دهد المکتب کبر صاحب کبریا  
 و عظمت تکبر و استکبار بزرگی نمودن کردن کنی کردن است که باینجا مدح جبار است و است تعالی  
 شانه مراد رسد کبر یا معنی آنکه ملکش قدیم است و دانش عینی یا معنی الواقع و صفت  
 نمیکند کسی را زیمید که جامع صفات کمال و منزله عن سمت الله تعالی الزوال باشد و چون مخدوق بر  
 سر تکبر آید کارش در حال باد مال تباه شود آتایس که علم الکماوت بود چون تکبر کرد و اطواق  
 لعنت در گلو انداختند و تکبر عز از بل را خوار کرد و بزرندان لعنت گرفتار کرد و از حضرت  
 امیر المومنین که سید الطائفة و قدوة العراف است منقول است که فرمود من جری مجری البونین

جامع در بیان جبر و  
 و منتهی الخیرات  
 و ادعیه قرآنی  
 و ادعیه مأثوره  
 و دلائل الخیرات  
 و خمس الاوقات  
 و الله الموفق و المعین  
 الحکیم

الکتاب

درست حکایتی

کیف تکبر یعنی آنکه از راه و بهل کند کرد و برآمد بگونه تکبر کند حاصل کلام آنکه چون آدمی بر اصل خلقت خود نظر  
 کند با انصاف چشم عبرت بکشد خود را لایق تکبر نداند و این تکبر از آدمی در جای زیبا باشد که دیگری  
 با او به تکبر پیش آید که التواضع من المتواضعین و التکبر من التکبرین در حدیث آمده پس تواضع با متکبر و تکبر  
 با متواضع خوف فائده مکارم اخلاق باشد و حکم معاویه تکبر با تکبر محض نیست تهذیب تا وی باید  
 و گرنه اصل تکبر در هیچ حال از مخلوق نزیب و فرعون و شداورفته رفته از فرط مال دستان تکبر پس کرد و نه  
 و آخر تابه شد که فرعون در دریا نیل غرق شد و شداور آسمانه آن بوستان بهشت عین که در جای  
 جنت ساخته بود در جای سرود شد و گلشن مراد او بتاراج رفت و بعضی از اهل دنیا تکبر را پیرایه شرافت  
 دانند و از سیر سید البشر سر غافل اند که تواضع آن حضرت بجای رسیده بود که از دیگری مستور نباشد  
 که اجابت دعوت کرد و میر و شریف و غیر شریف شیوه آن حضرت بود و با اصحاب خود جهان می گذراند  
 که گویا یکی از ان جماعت اند و شداور حضرت علیه الصلوة والسلام از نهیمان ممتاز نبود و دوم آنحضرت  
 با کفار و مشرکین تکبر نمی کردند و در باب دادن و ساد و یکجه همان سنت که با سرور ان است مری  
 بود بجای آوردند اکنون باید دانست که بر تکبر حق تعالی که صفت خاصه دست و دلائل بسیار اند  
 از آنجه عتاب خطاب دست در باب انبای اول العزم و هم سید المرسلین علیه الصلوة والسلام  
 بیان آن در قرآن و حدیث آمده است و قبل ازین آیه لیس لک من الامر شیء تلاوت کردیم این نیز  
 از ان قبیل است و نیز در حدیث قدسی آمده که <sup>تعالی</sup> اگر همه مخلوقات سجد و خدا پرست شوند  
 چیزی در بادشاهی من بغیر ایند و اگر همه ایستاد گردند و کافر شوند در ملک من هیچ نقصان راه  
 نیابد مگر من حضرت صمدیت لا اله الا الله است اگر خواهد که زاهدی بریار ابد و غوغ و فاسق را بخت برد

بیان تواضع  
 است

بیان تکبر  
 است

می تواند کسی را برای دم زدن نیت و دم زدن آید و انداختن شکر الا چنین یعنی ترسان از عذاب  
 دوزخ خویشان نزدیک خود را انداختن مبالغات آن خداوند رفیع الدرجات نشان می دهد که جاب  
 داری حبیب خود نگرداند بهرگز نذر سخنان عانت روحی نماند که دو آن حضرت بعد از نزول این آیت  
 خویشان خود را فرمود که شفا بخیر بخت خود بکنید و من برای شما هیچ توانم کرد چنانچه فاطمه زهرا که دختر  
 سید عالم است درین جماعه داخل اند اکنون جای غم الم است که چون خویشان قریب آن حضرت در  
 صورت نافرمانی خدا از زلال رافت و رحمت آن سرور شاداب و سیراب نشوند دیگران را کجا امید  
 بجات بود و آنکه خواص در که تکرم اند و حشمت زدگان عالم تسلیم اند و نوسید مشو که حشمت  
 حق عام است از سرور مشو که خاصگان در بیم اند و حاصل سخن آنکه داخل زمره سعدی گشتی که تکیه و  
 سلطنت این بادشاه غیور را در نظر داشته روزی او چنان خورد که بندهاں خورد و در پیش  
 چنان نشیند که بندهاں نشیند قال علیه الصلوة والسلام اکل کما یأکل العبد و اجلس کما یجلس العبد  
 علی سید عالم که بصفت اشاکم الله و اتعالم که موصوف بودند بهمین سوال بود صلی الله علیه و آله و سلم  
 پس بدیخت کی که رزق او تقای خورد و قوت آزاد فعل حرام صرف کرد و هرگز شکست الهی بجا  
 نیار و در سر خاکساری بر زمین عبودیت نهاد و آخر در روز قیامت چون او را حکم می ده که کند  
 از دنیا و او نشود پس او را در دوزخ افکنند و مدت در آن در عذاب الیم گرفتار ماند الخالق  
 آفریده عالم که همه موجودات را از کرم عدم را آورده بر منصفه وجود جلوه داد و از اسباب  
 خلق او را حاجت نیت چون اراده کرد فرمود که مخلوقات حادث شوند پیدا بشوند او را  
 ارادشیا ان یقول له کن فیکون معصیت اوست جنت کبریا و ده ولیکن حکم الهی فی سن

نایب

نایب

نایب

الرحمن الرحیم من الشیطان حق تعالی را در باب تکوین آسمان و زمین پهلوی پسند آمد که مثل در یک  
 دست آید بنندگان را بعد از ما یاید خلق السموات والارض فی ستة ایام بر این مطلب  
 اعظم اشعاری نماید و عارفان آن در کتب خود ذکر می کنند که علت غائی خلق عالم و تکوین بی آن  
 حب ازلی است که آنرا امانت الهی نامند و عشق و معرفت از ان مراد است و عبادت و نیازیم  
 از لوازم محبت باشد و علت غائی تکوین و ایجاد از روی عقیده اهل سنت و جماعت محمد مصطفی اند  
 صلی الله علیه و آله و سلم که حکم قیام و اودانی قوس حقیقت محمدی که حقیقه الحقائق است  
 در میان من واجب قدیم و قوس ممکن حادث بر رخ واقع شده و حدیث قدسی لولاک لما  
 خلقت الافلاک بر این مضمون دلالت صریح دارد و در باب خلق آدم صلی الله علیه و آله در حدیث  
 وارد شده که ان الله خلق آدم علی صورته یعنی او تعالی آدم را بر صورت خود ساخت و او را  
 از صورت صفت است یعنی صفات الهی از حیثات و اراده و تمیز و قدرت و کلام او را  
 داده اند و از طفیل او با او هم رسیده آدمی صیبت بر رخ جامع او صورت خلق و حق  
 در واقع از هم علم است و هم بصیرت و مستحکم برید و می و قدر بر او این آفرینش آدم از خاک بود  
 و او را آدم از لطفه پدر و مادر پیدای شوند و درین نقطه اثر خاک موجود است و اول مخلوق  
 از روی حدیث شریف نور محمدی است قال علیه الصلوة والسلام اول ما خلق الله نور  
 و نیز فرمود انما من الله والمومنون من نوری و علمای صوفیه گفته اند که خلقت محمد علیه  
 والسلام انوار ذات است و دیگر انبیا از نور اسما و صفات مخلوق اند پس آنحضرت  
 نور سده انوار است و بیان آفرینش نور محمدی در کتب سیر بتفصیل مذکور است و خالق عالم

نامت  
 ج  
 نامت  
 ج  
 ع  
 ج



می فرماید که جن انس را برای عبادت خود آفریدم و این مانند قتل پادشاهی بود که می دانید این سپاه دهم  
 را برای خدمت خود نگاه داشتیم پس بر مخلوق که پیش خالق بر عبادت و فو نه بند از سستی آید و ما  
 خلقت الجن و الانس لایعبدون مافضل شده باشد و بار آورده الهی که ازین خلق و از پیشتر و از دلی بر  
 گویند مکتوب را نا خوانده و پیغام را نا شنیده مهمل بگذاشته حال آنکه در نظر او لوا البصار تکلیف عبادت  
 که بندگان را کرده اند محض برای رفاهیت حال آنهاست که ریاضت و جلالت را در صحت  
 بدن و خل غام است و کمال و بطالت و ترک طهارت ماده انواع امراض و آفات تواند  
 بود و هم اگر رسم عبادت بر افتد میان خالق و مخلوق امتیاز حاصل نشود و آن خداوند را که از چشم  
 ظاهر بین نهان است چگونه در یابند و بانگ مودن بر گوش ادا می و اقامتی چگونه رسد معنی  
 رحی علی الصلوة و حی علی الفلاح را باید دریافت تا این نکته معلوم و مفهوم شود و الله الموفق  
**البارئ** بجهزه در آخر و نیز تبدیل بجهزه مایای تخانی پیدا کننده بغیر سبق مثال مشق از بر  
 بمعنی آفریدن از خاک و بر ایاد خلق را گویند و باری تعالی و بار خدا یا که فارسیان گویند بمعنی خالق  
 جل شاننه باشد و بریه بر وزن عطیه بمعنی خلق باشد و غیر البریه مراد ف خیر الوری مراد از سید عالم  
 باشد صلی الله علیه و آله و سلم **المصور** صورت گرد تصویر کننده چنین در رحم مادر و  
 صورت گرد انواع و خش و طبع که آنچه از جسم صورت ایشان را لائق بود و بی سبب سوال عطا فرمود  
 مبارک الله احسن الخالقین و صف دست جلالت که پاره سه و بد نظمه را صورتی چون  
 پری که کرده است بر آب صورت گری از صلب آور و نظمه در شکم از بر افکند قطره سو  
 نیم از این قطره لوی لا کند و زان صورت سر و بالا کند و دلیل بر کمال قدرت

از باری

المصور

بجای خلقت

نیت

مصور حقیقی این است که در سه تار یکی بکلم مادر و حم و شیمه یعنی بچه دان که در قرآن مجید فی ظلمات  
 ثالث اذان تعبیر یافته بقلم قدرت صورتی باین مصباح و طاعت می سازد و خلق الان  
 فی حسن تقویم میفرماید مصوران زمانه چون مصوران صورت انسان را بار بار با معان نظر عا  
 کرده مشبه آن یکسانند نادر باشد که نقل موافق اصل افتد پس قدرت باری تعالی خیال باید  
 که بی کارنامه صورت اشکال و اشباح را باین زیبایی ساخته و کارنامه قدرت را با حسن تقویم پر  
 و چندین صورت مختلفه بقلم قدرت نگاشته که در میان جمیع و جمع کثیر چون نگاه کند هر صورتی  
 مناسبت از یکدیگر باشد اگر چه رنگ متحد بود مثلاً در سبزه رنگان بر سیاهی جدا هر طلعتی مختلف باشد  
 و در صیقل و طبعان و سیاهان همین قائده مرعی است صافی که کمال عز و جلال از در شایسته بان  
 ناطقه لال که آنکه که حقیقتش برتر از ازیاض کمال و هم و خیال از و چون مصوران مجازی از عین  
 تصویر سازی بر نی آیند در شریع شریف تصویر آدمی ساختن موجب معصیت شده و مصوران  
 را در روز قیامت تکلیف کنند که در شبیه ساخته خود نفع روح نمایند عاجز شوند پس حکم شود که  
 آنها را در دو رخ بر دماغ آینه در آتش و رخ سوخته چون زغال سیاه و چون سوخته ضعیف و زرا  
 گردد و بر پیش صورت و تکلیف است تصویر بزرگان هم در شریع محمدی صلی الله علیه و آله و سلم  
 از ان حرام است بسا که مردم ظاهر بین مصور حقیقی را فراموش کرده در پریش صورت باشند  
 شوزا که اگر کسی از مریدان بلا حظه شال آنحضرت صورت نورانی او را بر صفحه دل کشد یا  
 نظر دارد یا صورت مرشد را در خلوت و جلوت در نظر داشته باشد و از وی شیوه ادب  
 پیش گیرد و اگر گناهان حذر کند از اهل جنبت خواهد بود و آنچه در حدیث شریف آمده که

نسخه  
 مصور

خلق الله آدم علی صورته مراد از صورت در اینجا صفت است که حقیقتاً از جنس و شکل و هیات بر است  
 پس صورت رحمانی بمعنی صفت رحمانی بود و آنچه در حدیث صحیح و آیات قرآن آمده که مومنان را در  
 در روز قیامت خواهند دید و او تعالی بنزد اهل خست رفته سلام خواهد کرد مراد از این جلوه و ظهور  
 ظهور نور جلال و جمال است و این سئلہ را انشاء الله تعالی در اسم اللطیف به بیان شافی ذکر فرماید  
 و شبه و صورت رسول کریم که ملائک بعد از وفات بر آنها عرض کنند حسب حکم حق تعالی باشد که کند  
 مومن و برسات آن حضرت علی الله علیه و آله و سلم گوئی دهد و سعادت ابدی حاصل سازد و آنکه  
 کافران باشند می گوید که من این صاحب صورت را ندانم پس منکر و نیکو از انکار او چنان بگریزانند  
 او را از نند که شود و فغان بردارد و سه ناله او بوقت کر زخوری آتش شود و غیر آدمی و پری که  
 آدمی و پری اگر شنوند و بهر از خود نفور شوند و جلعنا الله من المومنین المصدقین و من نرم طه  
 بنیه سید المرسلین **الفخار** بسیار بخشیده صیغه مبالغه است از غفران بمعنی فرزند  
 و در غفور مبالغه زیاده از ان است و غفر بمعنی پوشیدن نیز آمده بمعنی می فرزند کنایه اگر چه کبر بود می  
 عیوب اگر چه کثرت بود حدیث شریف آمده که در روز قیامت حق تعالی فرزند صاحب گناهان من  
 بدست او چنان دهد که دیگری آنرا نداند چون بنده آنرا بیند خائف شود پس فرماید که گناهان  
 من از نظر خلق پنهان است و بر حمت خود را بخشیدم و نیز در حدیث آمده چون بنده گناهکار  
 از کثرت معاصی نومید گردد حق تعالی فرماید که با وجود این گناهان کثیر و یک غفالت از  
 که بوسید آن روی مغفرت می پس حکم شود که لا اله الا الله و گفته تر از و نهند به نسبت گفته معاصی  
 گران تر شود و می آید قیامت گفته سنگین با لار و و بخلاف میز آن دنیا پس حکم شود که او را در

فاعلموا ان  
 الله یومر  
 بالحق

الفخار

جای دهند آنچه در حدیث شریف آمده که سن قال لا اله الا الله وعل الجنة همین نکته تشریف است و فتح باب  
 شفاعت که فدا آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می کند و شفاعت و یک شفاعت هم از بر تو نور  
 این اسم بابرکات تواند بود که برای رونق بازار امرزش شفاعت سید المرسلین با حیدر و سید  
 ساخته اند تا بندگان گنه کار را مشگل آن روز آسان شود و هم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم  
 را در زمره انبیاء درجه و منزلتی باشد که صاحب مقام محمود را که محمد نام دارد و ذوق اربابی دهند که  
 لواحق محمد نام دارد آدم و من دون تحت لوائی فرموده اند مقام محمود و دانست محمد محمیا  
 معافی و نامی که دارد که در از مضبوط حدیث قدسی سبقت رحمتی علی غضبی مستفاد می شود که سبق  
 رحمت الهی بر غضب برای استند از بهر عفو و مغفرت است که خداوند عالم هم مغفرت را در عالم  
 را دوست دارد و چنانکه در حدیث شریف آمده که ای باران اگر شما گناه نکنید غضب جایزه شما  
 و دیگر بندگان را که گناه کنند پدید آید تا ظهور صفت غفاری در روز جزا باشد و حق تعالی  
 می فرماید ای بنده من گناه تو در دنیا از نظر خلق پوشیدم و در روز قیامت آنرا بنظر رحمت خود بخوندم  
 که بنده مومن را تا به تحمل آتش و زنج نخواستند بود اما سائر عباد را درین مقام علم یک سزا فرمود  
 است قال الله تعالی را الله لا یغفران لشرک به و یغفر ما دونه ذلک لمن یشاء یعنی حق تعالی  
 که فرمود شرک نمی بخشد و سه ای آن بندگان کبیره و صغیره می بخشد از بهر سبب که خواهد مخصوص کلام و  
 خدا صمد سخن می شنود که گناه را عابد ایمان بخدا و رسول نبی حکیم برکس گاهی دارد و بندگان تو را آن  
 او شوی جنبست از من تو باشد که باغ پدر میراث او را و صالح تواند بود و شرک بر چند قسم است  
 از آنکه شرک فی العبادة بود که پیش اقسام و مخلوق قیام و کعبه و مجسمه کنند و شرک فی العبادات

نسخه  
 خطی  
 شماره  
 ۱۰۰

این است که هنگام نشستن بر خاستن نام بزرگان بن ریا و کنند و خدا را فراموش سازند و بیشتر  
 سرور عالم بر خلاف این بود الذین یذکرون الله قیاما و قعودا علی جنوبهم صفت ابرار  
 و مغربان و نگاه غفاری است که هنگام بر خاستن و نشستن و دراز کشیدن و دراز بایستادن و نشستن  
 از ذکر او غافل نباشند و دیگر چند انواع شرک در کتاب تفسیر عزیزی ذکر کرده اند اگر مطلوب  
 باشد و اینجا ملاحظه فرمایند و الله الموفق **القهار** غالب بر همه که سائر موجودات تحت  
 قدرت او باشند اسم مبارک است از قهر معنی غلبه کردن و قاهر نیز آمده که هو القاهر فوق عباده  
 فرموده است پس او تعالی شکنده جباران و متکبران و خوار کننده ستمگران و ظالمان باشد  
 و با دشمنان گردنکش مقهور و مغلوب او اند و در و احمدی آورده که صاحب فتوحات مکیه  
 بر آیتی از آیات قرآن را یکی از او میانه است کرده و شیخ فخر الدین عبدالقادر جیلانی رحمه الله  
 علیه را که قدسی علی رقبه کل ولی مقوله دست بسوی آیت و هو القاهر فوق عباده منسوب ساخته  
 الحی ایتام آن حضرت در باب شریعت و توحید مستخرج این کرامت و فضیلت است قدس  
 سره و انما الله بر مانده و حسیف و هلاک و مسخ که در اتم سابقه واقع شده از انما اسم قهار است  
 و افزونگی آتش و دوزخ و تیاری آن پیش از چندین هزار سال از قیام قیامت نشان قهار  
 تعالی است و قود ما الناس الحجارة واعدت للکافرین و دعوت کفار بسوی توحید از  
 شیخ هم از انما اسم قهار است که فاق قلوبهم حیث نفقتموهم فرموده یعنی هر کجا اهل کفر و طغیان  
 را با بید بخت خون آشام هلاک کنید و برای کافر نعمتان که مورد انواع عنایات ربانی  
 و پرورش او شده در دنیا گاهی او را سجده نکرده و از تذلل پیش خداوند عالم تنگ مدار

از ذکر او غافل نباشند

نفسیست  
قدوس  
عالم

نابینا  
دور از حجاب

دارند و بجز برای تشبیه و لباس تشبیه و غذای نه قوم و آب حمیم و غیر آن از نام این اسم جلالی است  
 و سالکان راه الهی باید که از این اسم صفت قهر بر نفس شوم آموزند که نفس اماره مغلوب و مغذول  
 منکوب شود که عارفان ربانی را بدین صفت و بریت تقرب درگاه الهه حاصل شده و نفس اماره  
 دشمن دین و دنیا است که از خواست مستلذات دنیاوی و ترک تکالیف شرعیه آدمی را در آن  
 مرده جهان گرفتار سازد و لهذا سنگستن او را جهاد اکبر فرموده اند و یکدیگر نفس را رام نکنند شیر مر  
 نباشد و رام کردن منکوبان دنیا از وی نیاید که آنکه بند و بست خانه خود ساخت بر دیگری اوار  
 چگونه اقتداری خواهد بود و عیان نفس کشیدن جهاد مردان است و نفس شهیده زدن کار اهل  
 عرفان است و آئین کسر نفس این باشد که مطلوت او از ناز و تنعم و خوش و خوشش فخر و فخر  
 و ریغ دارند که سگ گزنده پسند آنکه لاغر و زار باشد بهتر بود و باید که ریخیز زنده و تقوی و در کردن این  
 موذی و ایما باشد و او را از قید و مانع کند که چون آزاد شود و در پی اضرار و افساد و در و در و جفا  
 و انواع ذمائم اخلاق مثل تکبر و حسد و حقد و بغض از وی خیزد و چون زخم دندان سک بود این علاج  
 پذیر نیست آخر از تاثیر دندان زهر آلود نفس صاحب نفس را که روز پیش آید که راه نجات از هر طرز  
 بردی بسته شود و در خساره ابدی گرفتار کرده و اصحاب البیوع کلاب النار یعنی صاحبان عبت  
 سگان دوزخ اند و صدق حال او باشد نمود و باله مشرب در الفان من سیات اعمی ان  
**الوهاب** بسیار دهنده و مبالغه از و هب بمعنی بخشیدن و عطا کردن و قیل الوهاب  
 کثیر النعمه و اایم العطیة و بخشش آبی بلا عوض می باشد و چشم چشم از این باب  
 آدمی در سر لای خود نظر کند و بیا که همه جوارح و فواید افعال و حواس و غریز و باطنی

عطیات الهی است چون خود را به این احسانات الهی یابی باید که از ادای حمد و سپاس  
 مافل نباشی که ترک ستایش و نیایش موجب زوال هوا سبب الهی خواهد بود **الرزق**  
 روزی مانده اسم با لغت از رزق بمعنی روزی دادن هوا رزاق ذو القوة المتین صفت  
 حاصله دست و رزق بر دو قسم است ظاهری و باطنی رزق ظاهری نان طعام باشد برای  
 پرورش بدن باطنی معارف و علوم بود برای تکمیل و نفس و کسب بر خالقیت جعقلی ایمان آورد  
 در رزاقیت او شک نکنند که آنکه بندگان باید کرد البته از فضل و کرم اسباب روزی آنها  
 سازد و در باب کفالت رزق آیات بسیار آمده از جمله ویرزقه من حیث لا یحسب یعنی روزی  
 و چه جعقلی بنده خود از جای که بنده آنرا نداند و نیز فرمود فی السما رزقکم یعنی در آسمان است  
 روزی شما و در حدیث شریف آمده الرزق مقسوم یعنی روزی مقدر است و نیز فرموده اند  
 الرزق علی الله تبارک تعالی و از بهر اهل دنیا و اهل قدرت کسب واسطه رزق ساخته اند  
 و بکم الکاسب صیب الله صاحب کسب دوستی خدا حاصل است و آنکه از کسب طلبی باشد یا با  
 سلامت جوارح شوق عبادت در سرش جا کرده غفلت و از روی اختیار کند است او برار باب  
 ثروت و کمالت واجب باشد و در باب روزی او واسطه شدن موجب سعادت است  
 باشد زیرا که هر کسی روزی خود میخورد و واسطه شوخ و غریب است سعادت کرم داشتن که  
 و چون بهمانی بخانه تو آید و شک مشوک او رزق خود با خود آورده است چنانکه فرموده  
 الضیف اذا نزل نزل برزقه یعنی چون بهمانی فرو و آید باروزی خود فرو و آید سر  
 مست از بهمان داشتن باید که آنچه میخورد و برخوان انعام تو مان خویشی را هرگز آید

بنام روزی خود بخیزد و اگر خوانست نامش درم خوان خوشترن و خوشتر روزی که حق تعالی ترعا  
 کرده باشد این است که گفته اهل و عیال وی و صیانت احباب گیتی و در پیش از زمان خود حصه  
 تا بحکم لیس شکرتم لازمی دیکم روزی تو میفرماید و ابواب رزق و فتوح از غیب کش ده شود که مسک  
 آنچه داده اند باز گیرند و منفعتی را چند آنکه خرج کنند بجای دیگر روزی میبای سازند و نیز صاحب  
 کسب باید که روزی خود را از کسب ناسد بلکه از رزاق داند و صاحب جاگیر در اعیان را  
 نیز همین اعتقاد داشته باشد و خواهد پندارد که روزی ده دهد و این نمی داند که روزی ده  
 نقل است که در ویشی نامی را بر در مسجد سوال کرد که گفتش که اینجا مالیت و مخا چه چیزی نیابی بخاره  
 پرسید پس این خانه کیست که در میان بسته اند گفت بی ادبی کن دیار و کوه را بجان خانه خداست در دیگر  
 این سخن شنید بگریست و گفت که اگر من این خانه بای و از این ازل ضلالت باشم پس در کوشه مسجد  
 نقش کن گفت و مدت و عمر حقیقی او را روزی داد **انفتاح** کنش ینده ابواب رزق  
 یا ابواب رحمت یا ابواب علم و معرفت بر بندگان مبالغه است از فتح بمعنی کشودن بمعنی  
 ظهر و بنده و نصرت کننده نیز آمده چنانکه از آیه انما فتحنا لک فتحا مبینا که در باب فتح مکه نازل  
 شده مستفاد می شود و چون در علم و معرفت کش ده شود بنده را دولت مگاشقه و اهدای  
 بر نقش لوح محفوظ دست دهد و کسی که از این فوز و فتوح بهره ور شود کثرت دن کار  
 در ماندن و حل مشکل بجاگان در حق او آسان باشد پس آنکه بفرج صدر و ترقی رزق  
 خواسته باشد باید که هم را در دهن و اگر آدمی را شوق خدمت عباد الله بهیچ وجه  
 از روی افادت علمی در سر جای دیگر نتوان دانست که او را سطره آمار اسم فتح ساخته

چنانچه



و حق پرستاری این اسم این است که تو بفراهر و باطن در کشد و کار بندگان سی کنی که گشته را  
گره مراد او از غیب بکشاید و دست قدرت در اعانت و امداد او باشد **العلیم**

در علم

و انا و داننده تر سباله است از علم یعنی دانستن هیچ چیز از وی نهان نیست عالم الغیب  
و الشهادة صفت اوست تعالی شان سه عدد در یک در بیا بیا بنا کرد عدد بزرگ با

به بستان با که همه نزدیک بود ظاهر که همه در علم او بود حاضر بود و جوهر عقل و گوهر دانش که با  
بنی آدم داده اند از فیض همین اسم است که علم او تعالی چون صفات سبعة و آدمی از

حیوانات ممتاز ساخته که درین صفات پایه او از همه برتر است و علم او نشان معرفت  
الهی شده و در علم هم مدارج بسیار اند که فوق کل ذی علم علم فرموده اند و سید عالم که در

مدارج علم

آنگاه از همه انبیا کامل تر اند می فرمایند ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک  
چون حقیقت حال چنین باشد دیگر یا دعوی معرفت الهی نمی زنند مگر اینکه عجز و ادراک

معرفت

با دراک تعبیر کنند که فرموده حضرت امیر است العجز عن الادراک ادراک یعنی عاجز  
از معرفت عین معرفت است و چون استدالات را درین وادی رسائی نیست و

بای چو بین در عرصه التشنین بکار نیاید لاجرم در سوره اخلاص بر معرفت الهی قائل شوند  
احد الله الصمد فزان نازل شده که هم سئله و حمید و هم سئله تنزیه بحق ترین وجهی در

خاطر در آید و اشو اک شکوک از دل بر آید و آنکه متوجه آثار این اسم علم کرد و در باب  
که علم موضوع در دنیا و دین فائده بسیاری بخشد از اینجا است که طلب العلم فیضه

در علم

فرموده اند یعنی طلب کردن علم فرض است بدان مقدار که آدمی را ضرورت باشد

مشایخ فاضل مفتی آن قدر که فتوی دهد و عالمی را بقدر نماز و روزه آموخت واجب بود و هر که  
 پیشه افتاد کند سائلان آن حرفه را تحقیق کرده خبردار باشد تا از بلای خیانت و دغا و غل  
 و غش و سود و ربا و مانند آن محفوظ ماند و چون اسم علمیم با شاعت انوار علم پرداخت  
 اولاً آدم علیه السلام را علم اسماء آموختند تا بر ملائیک حجت باشد و او درجه و منصب  
 خلافت الایق بود که مردی علم لایق حمل بار امانت نخواهد بود که صاحب علم تحمل و بار  
 بردار و مصوبی باشد و از جاهل تحمل و برداشت نیاید و در زمره انبیاء نزل کتب سماوی  
 هم از پر تو نور اسم علمیم است حتی که این علم با جلالت قدر بسوی تعلیم سید عالم پرداخته  
 چنانکه فرموده اند و ملک عالم کن تعلیم یعنی آموخت تا یا محمد آنچه تو نمی دانستی پس آن  
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را علم اولین و آخرین دادند و جوهر عقل را صد حصه کرده بودند  
 و نه حصه بآن حضرت بخشیدند و دیگر یک حصه در میان همه خلایق تقسیم فرمودند و این گفته  
 مضمون حدیث شریف است **ه** چون آن خسار بالا باغبان دید که از نخل بریده  
 و بر کند از صنوبر فصلی علی محمد و آله و صحبه اجمعین **القابض** کینه زده و قبض کنند  
 یعنی کم کنند رزق در بعضی حق عباد و مطلق و حکمت که فلاحی روزی و در حق آنها زبان  
 دارد و یا قبض کنند ارواح هنگام خواب و مرگ و اخافت قبض ارواح بسوی ملکوت  
 از جهت مأموریت اوست که روح امر رب است و قبض روح ادا می خدمت اوست  
 و بدانکه قابض فاعل است از قبض معنی گرفتن و بر علماء ربانی که اهل سنت و جماعت اند  
 ظاهر است که این قبض و بطش نیست قدرت الهی تعالی دارد و وصفت دست قدرت

تعلیم

عالم

انقباض

القابض

انقباض

نامشایی است که در قرآن مجید السموات مطوبات میمینه فرموده است یعنی آسمان را درست  
 راست الهی میچیده باشد مثل قطبهای انگشتری که کسی آنرا درست نهان کند و نیز در  
 حدیث شریف آمده ان قلوب بنی آدم بین اصبعین اصابع الرحمان لغلبها کیف یشاء یعنی  
 دلهای بنی آدم در دو انگشت از انگشتان الهی است سیکرداند آنرا چنانکه خواهد مرداد از نو  
 خیز و شریک است از نیجاست که بجدید توبه در شمع سقر ر شده و آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام  
 فرموده اند یا ایها الناس لو الی الله فانی التوب فی کل یوم مائة مرة یعنی ای مردان توبه  
 کنید بسوی الهی که من نیز توبه کنم در هر روز صد بار و نیز قایلش بمعنی تنگ کننده دلهای  
 بغم و طلال از آفات و حوادث روزگار برای امتحان صبر و شکر و از مالش حوصله فراخ که  
 این بنده در حالت مصیبت آید بر پنج قوم سپاس ثابت قدم می باشد یا خج و فرغ  
 و لغفران را بخاطر راه می دهد و از آیه کریمه و لنبلوکم شی من الخوف و الجوع و نقص من الاموال  
 و النفس و الثمرات یعنی البته امتحان کنیم شما را از چیزی که در آن خوف و کسنگی و نقصان  
 مال و منال و جانها و میوه های مرغ اولاد باشد و چون لغدایان موسی بر چک امتحان  
 کامل عیار افتد و در غر و بشارت جنت و سعیت پروردگار خود باشد چنانکه سیفراید  
 و بشر الصابرین الذین اذوا صابتهم صیبه قالوا ان الله وانا الیه راجعون یعنی بشارت  
 جنت بده صبر کنندگان را که چون در محنت و بلا گرفتار آیند استرجاع کنند و کلمه ان الله  
 الخ بخوانند که خوانندگان این کلمات را اگر است مصاحبت و معیت اوستانی می دارند  
 که ان الله الصابرین وارد شده و این معیت جز صابرین کسی را دست نمیدهد

والباسط

صبر و شکیب بهترین اعمال و افضل مکارم اخلاق باشد و دیگر باید دانست که مرکبان محاصی منهای  
 راحتستانی می گرد و گزنی سخت که رنای از پنجه او صورت نه بند و پس او دیگر گیر سخت گیرست چنانکه  
 فرموده ان بطش ربک شدیدی یعنی کفایت و مواخذه کردن پروردگار تو سخت و شدید است  
**الباسط** فراخ کننده روزی و گشاده کننده دلها از بسط بمعنی گستردن و فراخ کردن  
 و نیز گشاینده دل بفرح و نشاط و مسرت و ابناء و گسترده سایه و ظلال رحمت بر مخلوقات  
 و موجودات اعلم از انسان جن حیوان و نباتات و اشجار و فواکه که آدمی جن را توفیق طاعت  
 داده و حیوان را در خدمت عباد و مسخر گردانیده و نباتات را بباران رحمت پرورده و  
 از کلهها و ریاحین و مانع راقوت داده و از میوه با تقویت قلب و نشاط روح بخشیده و هم مانند  
 احسان و دستار خوان انعام چنان گسترده که دوستان و دشمنان همه از وی بهره دارند  
 چنانچه این کرم گسترده که سرخ و زرد قاف قسمت خور و پاره ای کریمی که از خواهر  
 عجب پاکتر و ساد و طیفه خور داری که دوستان را کجا کنی محروم که تو که با دشمنان نظر دار  
 و در دهم الباسط را در باب کشایش رزق خوب دانسته اند و نیز باید دانست که قبض و  
 بسط دو حالت اند مرعاف یا که یکی رجبه بسوی علایق دنیاوی مراد بود و دیگری زهول  
 از ماسوی الله و خروج برسمات او را دست دبره که بر طارم اعلی شینم که یکی رجبه  
 خود بنیم و حدیث سید المرسلین علیه الصلوة والسلام بهین مطلب شاری می فرماید لیح  
 الله وقت لایب منی فید ملک تقرب و لایب مرسل یعنی مرا با حق تعالی وقتی چنان بهنگامه  
 صحبت گرم باشد که کنجی در آن فرشته مقرب و نبی مرسل و این حالت بسط علی الدوام



آن در رکشاده می کنند و الارومی سازند و استغاث در نای افلاک برای تحضرت علیه الصلوة و السلام  
 در شب صبح از حدیث شریف ثابت شد هر آنکه بخار این معنی کند گناه باشد و حکامی فاسقه قایل خرق  
 و الیام سموات نیستند نتیجه حکمت یونانی همین است پای استدلال بان چوبین بود که پای  
 چوبین سخت بی تکلیف بود و از آثار کرامت اسم برفع این است که افتادگان خاک مذلت و  
 او بار بار بر داری و با وج شرف و عزت رسانی و معصمان دامن خود را محروم نازی  
 بر درایش خاک و رسانی بر فلک هر که بدامن تو زنی چون عمار دست بر داده  
 است دست حق که بدست آوری ولی که دارد و اگر نه بهتر ازین پشت خار دست بر دهم  
 از برکات این اسم برفع الدرجات این است که خود را از بند دنیا را کنی و دولت عقیبت  
 آری این رفعت سالک از کثرت قیام و رکوع و سجود حاصل شود و نیز اختیار کردن تو اضع سلم  
 این درجات است ع سرفرازی بیشتر چون خاکساری بیشتر و هم از برکات این اسم مبارک  
 این است که رفعت و ارتقاء تصور بهشت برین را نصب العین ساخته در هوس بنا کردن عمارت  
 عالیه که با خود و دخاهی بر دنیا می کشد ع رفت و منزل بدگیری پرداخت و نتیجه این نعمت مشقت  
 است بلکه خود بمصدق کلام اعجاز نظام کن فی الدنیا کانک غریب یعنی چنان باش در دنیا  
 گویا تو مسافر هستی در طول امل نکوشد و فرعون و شداد همچون به عا شداد یعنی آسانها نکوشد  
 بلند داشتند آخرین رفعت سکانی موجب ذلت و خواری آن باشد و از آن دیت شریفه  
 معلوم میشود که صحابه و سلف صالح شوق تشبیه بنیان عمارت عانی شان نمی داشتند  
 بلکه در باب کثرت بنا می گفتند که از بهر مکر داشتن بر کجایان کفایت میکنند آن بادشاغنی که

حی لایموت صفت دوست کو شک های مرقعه مثل عیش و کرسی می زیبد تو جامه حیات سستما  
 پوشیده و قرارگاه تو عالم بیخ هست پس درین عالم اجسام شوق جبه و چشم منتیبه غلام  
 بود اگر نی توانی دلپای مردان خدا بدست آر که حل مشکلات دارین البته هست ایشان است  
 والله الموفق **المعشر** عزت دهنده از اعزاز معنی عزیز گردانیدن و او هر که خواهد عزیز  
 دلپاسازد و شرف و منزلت بخشید غیر آن مرسل و او کیا مکل و در ایشان خوارست عزت  
 داده او اندانکه سر بر آسمان نه اندازد و درین دویا سرفروزی و عزت بخشند و این عزت  
 زوال پذیرد و عزتی که باطل خلالت و عصیان پسند برای ابتلا بود و آن عزت آخر مبدل  
 بذلت و خواری شود و عزتی که آنرا شرف دارین و بزرگی نشاقین توان گفت عزت دین  
 اسلام است که بوسید محمد مصطفی احمد مجتبی صلی الله علیه و آله و سلم این عزت بخواص عباد و  
 صحابه کرام و انما اظهار و مریدان این بزرگواران میسر شده و از جمله اصحاب کبار در روز قیامت  
 این عزت به نیکوترین وجهی نصیب امیرالمومنین عیون خطاب رضی الله عنه باشد روایت است  
 که روزی امیرالمومنین برای تحقیق مسئله دین و تسکین خاطر خود پیش ابی بن کعب رضی الله عنه  
 که از اجداد اصحاب بود رفت چون تسلی یافت دید که ابی بن کعب گریه میکند پرسید سبب این  
 زاری هنگام ملاقات احباب چه خواهد بود جواب داد که یا امیرالمومنین من از محمد علیه الصلو  
 و السلام شنیدم که فرمود ای قیامت دین اسلام با چهره نورانی در تلاش جستجوی تو آید  
 و بدرگاه حق تعالی مناجات کند که خداوند اجنانکه عمر این خطاب مراد و دنیا عزت و آبرو  
 بخشنده تو را امروز درجه نمایان عزت بی پایان گرامت کن چون عمر رضی الله عنه

این حدیث از وی شنیده سجد شکر الهی بجا آورد و بخانه رفته بهفت بنده را از او کرد و امیر المومنین  
 عمر الدین بکند مطهر الاسلام و معز الاسلام گویند و غزنی عمر رضی الله عنه چه توان پرسید که حکم  
 الشیطان بغیر من ظل عمر یعنی دیومی گریزد از سایه عمر آن حضرت سرشسته هدایت بوده و بزرگان  
 دین از صحابه و امهات المومنین حتی که سیدان نام هم از عمر رضی الله عنهم حجاب می داشتند  
 و اگر احیاناً امری که خلاف قاعده اسلام باشد میگردید بجز دیدن صورت عمر از آن باز  
 می آمدند و کتب بن و سیر سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم تفصیل این مطلب مذکور است  
**المذلل** دلیل و خوا رکنده از اذلال یعنی خوار کردن آنرا که ذلت او خواسته باشد  
 اورا بسوی گناه و معصیت و انواع فسق و بدعت و اباحت مائل کند و حرص از مال و متاع  
 دنیاوی در دل افکند که باندک قانع نشده زیاده طلبی کند و در خداوند عالم بکذاشته برود  
 در بدر گردد بر خلاف آن مردوان خدا که از سوال تنگ عار دارند و زاویه قناعت اختیار  
 کرده گویند دنیا اگر دهند بچشم زجاجی آتش آیین بسته ام خدای قناعت بپای خیش بر  
 بردست دیگران نظر افکند و مال حرام بستاند و بیاس خاطر امرای روزگار که در انواع فسق  
 و معاصی گرفتار اند امر معروف نهی منکر را ترک نماید آخر علم و فضل او وبال آخرت شود که او را  
 زیاده از عوام و پیشگاه سیاست آرند و اگر چون امیر المومنین که معز الاسلام است عزت  
 اسلام سطح نظر داشته از اهل فسق هذر کردی و بجز توبیح آنها بر دایمی حقیقتی او را هم  
 دنیا و هم در آخرت شرف و منزلت بخشیدی و چون نظر حق تعالی بر دلبهای بندگان است  
 که ان الله لا یبطل فیهم منکم و لا ینظر الی صورکم و لا ینظر الی قلوبکم و موده اند چنانکه خباثت باطن او از رو

هائیک



حسد و تکبر مانند آن در دنیا آشکار می شود ماده فاسد کفر و نفاق او بسبب محبت کفار و تو لایق است  
 در روز قیامت ظاهر گردد که امری مناجب فرموده اند یعنی آدمی پاکست که او را بدل دوست دارد  
 خواه محبوب او خدا و رسول بود یا دوستان آنحضرت باشد یا شیطان و نفس اعوان او باشد نمودن باشد  
 سبباً و چون او را بر حدیث شریف مثل شبهه بقوم فهمو منهم قوف کلی نیست تشبیه میکند با مغضوبان الهی  
 و از اتباع سنت آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام حرمان نصیب نمی باشد لاجرم اندیشه این است که در  
 یوم البعث باید بود و نصاری و یهود و مشرک گرد و اگر در توفیق بروی کشاده شدی خود را بجمع خود  
 پیرو رسول آخر زمان ساختی و بنادیلات و تسویلات که مخالفان کتاب سنت می کنند بر داختی و در  
 زمره اختیار است که صحابه کرام اند محبوب بودی هر که در زری پاک کیشان است و بحدیث  
 بنی از ایشان است و با تو گویم که زنی ایشان حبیب است اگر توانی زنی ایشان نیست و اتباع شریعت  
 بنوی از اقتدای طریق مصطفوی و تن بآداب او آوردن و دل با خلاق او بر پروردن و  
 اگر اینها نه خود خودانی بجهت کن آن قدر که می توانی و کل مکان کلمه یدرک و کلمه لایحوزان تکبر  
 و الله الموفق و هو الهادی الی سبیل الرشاد **السمیع** شنونده و آیین سماعت او تعالی  
 محتاج قوت سامع و گوش نیست و با وجود خداوندی عالم از لطف و کرم خود می شود دعا  
 داعی را و اجابت سیفر مایه چنانکه فرموده احب دعوة الداع یعنی قبول میکنم جواب می دهم  
 سائل را و سماعت او تعالی از دور و نزدیک بر یک منوال و آئین بود بلکه سخنی که در دل گوئی و  
 حرفی که با نفس خود زنی از انیر می شنود اگر چه سائر مخلوقات ذی روح از پر توفیق سماعت او  
 بهره حاصل کرده اند اما سماعت بندگان او در عالم برزخ تیز تر است که سخنی که بر بالین موات

سمیع

اهل حق عرض کنی میشوند و او از تعلیم اینکه به جا بگذر کند می شنوند معنی آیت و ما است بسمع من  
 فی القبور این است که مرده و لان عالم را زنده نتوانی کرد و بهدایت ایمان ایشان را عیادت ابدی نمی توانی  
 و او پس فرموده ماندگان که خلاصت را بگو استعاره کرده اند و بیان آیت انا وجدنا ما وعد ربنا  
 حقا فہل وجدتم ما وعد ربکم حقا این است که آنحضرت علی الصلوٰۃ والسلام بعد جنگ بدر بسوی  
 قتلائی کفار متوجه شده فرمودند که آنچه حق تعالی با ما وعده فتح و نصرت کرد یا قسم آریا شمام و عدو  
 پروردگار خود که خدایان و خسارت ابدی باشد یافتید یکی از اصحاب عرض کرد یا رسول اللہ  
 با اینها حرف می زنی ایشان می شنوند فرمود سماعت ایشان درین عالم از سماعت  
 شما تیزتر است چون کفار را این حال باشد دایره سماعت ادلیای کرام و مقرران درگاه  
 الهی چه قدر وسیع خواهد بود ازین است که در شرع سلام بر اموات و تسکین خاطر آنها از  
 آیات قرآنی و ذکر اللہ و درود بر رسول اللہ مشروع شده چنانکه می گویند السلام علیکم دار  
 قوم مؤمنین انتم سبقتنا و لانا ان شاء اللہ بکم لاحقون و در قرآن شریف آمده سلام علیکم  
 بما صبرتم فغفرم عقبہ الدار و نیز بعد سلام می گویند انتم سلفنا و نحن علی اثر یعنی ای برادران  
 شما در سفر آخرت سبقت پوشی کردید و ما بر نشان قدم شما ایم یعنی زود باشد که ازین  
 زندان فانی بگلشن جاودانی رو آریم و این دار الغرور را گذاشته بدار السرور قدم برداریم  
 البصیر او تعالی میناست بغير چشم و بصارت حق تعالی این قدر کمال دارد  
 کہ هیچ ذره از ذرات کائنات بروی پوشیده نیست چنانکہ دانای آشکار و پنهان است  
 بچنان مینائی آشکار و پنهان است ہر عمل کہ در بسته کنی یا در پرده کنی بروی منکشف است

البصیر

او تعالی در هر جا حاضر و در همه حال ناظر و نظر او هم در باطن و ظاهر هست لاجرم هر دو آن نسبت  
 محمدی صلوات الله و سلامه علیه را یکم کرده اند که ظاهر و باطن هر دو درست و پاک دارند و  
 ظاهر را عنوان باطن قرار داده اند اگر چه مجرد طهارت ظاهر با او دگر باطن بکار نیامد اما اینست  
 که چون آدمی در طهارت ظاهر کوشش و بکار بر زمین این طهارت باطن او نیز پاک گردد و تسکین بر  
 اسم البصیر بدل جان ایان آورده باشد خلوت و جلوت در باب امور شرعی و امثال او امر و  
 نواهی در حق او یکسان بود و از ریا و سمعه توبه کند و از لحاظ و زندقه اجتناب و زنده  
 میگرداند خانه خالی بخواند و عقل باور نکند که رمضان اندیشد و آنچه در حدیث شریف  
 آمده که زنا العین النظر یعنی زنا چشمی نظر کردن است بشهوت غیر محرم را نشان کمال جان  
 بر اسم بصیر است که بشوخی و شوخ چشمی نگاه کردن دلیل بخبری از قدس بصیرت زیرا که نظر  
 مبسج شهوت است و چون شهوت بجان کند خوف خدا از دل بر خیزد آدمی بر نامحرم جان  
 افتد که سنگ و خاک زبر بر آید افتد و از نظر ناظران شرم نکند پس نظر شهوت آدمی را پاک  
 و خاک برابر بلکه از آن بدتر کند که قوت هیچی و سعی در آنها غالب است و این انسان سحیا  
 با وجود او عالم ایان و اسلام راه هدایت گم کرده در گمراهی افتاده و از خیر غایب است و  
 از غلبه شهوت بجای رسیده که از بصارت و سیاست خداوند بصیر یک فلم غافل شده که  
 او تعالی در زنا می که غیر احسان لعل آید صوره و دارد داده که فاجده و اکل واحد منها مایه  
 بلده فرموده اند و جای که هر دو فاعل و مفعول محصن باشند که یکبارگی را اتفاق نکاح افتاد  
 رجم یعنی سنگ کردن درین سیاست زانی را هلاک کردن مقرر شده و در باب لواطت

قول علامه مختلف است بعضی قائل اند بحد زدن برود و بعضی قائل اند تعزیر اند و در می گوید که در  
 و آتش بسوزند و دعاوی می گوید که دره زدن اصح است و در فتح القدر می گوید که تعزیر دهند  
 و در زدن کنند تا بمیرند یا بکند و اگر کسی لواط را عادت خود ساخته باشد حاکم اسلام  
 او را بای سیاست و عبرت دیگران قتل کند و در فقه جویه آورده که استمناء یعنی سنی بجز  
 دست بر آوردن و ترک کناخ کردن هم حرام است کسیکه مرتکب این فعل شود و او تعزیر بیند  
 و در حدیث شریف آمده که لوطیان در بهشت نروند و در بحر الرانی آورده که لواط  
 بدتر از زنا است زیرا که حرمت لواط از سه جهت یعنی عقلا و شرعا و طبعاً ثابت می شود  
 و حرمت زنا فقط عقلا و شرعا ثابت می شود و زنا طبعاً حرام نیست چه حرمت آن  
 از تزوج و شتر از انمل می شود بخلاف لواط که در همه حال حرمت آن باقی است و  
 کسیکه لواط را احلال داند نزد جهو و فقهائ کفر او را بگوید و کذا فی المجتبی و از آیه تساءلکم  
 حرث لکم فاتوهم تنکحوا فی شیتهم مجرد جماع و دلی می راد است بهر بیانی که خواهد و اراده رخصت  
 لواطت با زن طریقه بطالت و دلیل ضلالت باشد **الحکم** حاکم و بسیار  
 حکم کننده که حاکم اوست دیگران محکوم اند و کرد کار آن کنند که او خواهد و حکم بر کرد  
 نتوان کرد و حکومت گاه او در دنیا بواسطه شرع رسول آخر زمان دارالعدالت حاکمان  
 و سفیان اسلام و قاضیان است که بر طبق کتاب و سنت و اجتهاد و ائمه مجتهدین مذهب  
 اربعه فتوی می دهند و در بعضی حکومت گاه این حاکم عادل روز قیامت است که از  
 یوم الفصل یوم الدین نامند مالک یوم الدین و ملک یوم الدین و احکم الحاکمین

این حکم ذوالمجدد و اکرم است تعالی شانه و در سورة التین برای توحید و تاسیس پایه حکومت  
 خود می فرماید البس الله با حکم الحاکمین یعنی آیانست خالق عالم حکم کننده تربیعاً افضل از جمیع  
 حاکمان تفهیم افزای است لاجرم در حدیث شریف آمده که چون این تلاوت کند سراج  
 و قاری گوید بی ربانست حاکم و نحن علی ذلک من الشاهدین آری خداوند اتو حاکم می فرماید  
 مطلب عمده از جمله گواییم و نیز حکم در میان بندگان کسی را گویند که بطریق حکیم در میان دو  
 مخالف حکم کند و این بر مثال نائب و وکیل باشد و هر یکی فی الجملة در اعانت و نمایندگی  
 خود بدل گوشت و بعد تقریر احوال طرفین امری که حق باشد بران هر دو حکم مستغرق شوند و از اینجا  
 و تعصب اجتناب نمایند چنانکه حق تعالی در اصلاح ذات البین می فرماید و ان ختم شقاق  
 بینهما فافبعوا حکما من ابله و حکما من ابلها یعنی چون اندیشه وقوع خلاف میان شوی وزن  
 باشد مقرر کنید یک حکم از خویشان مرد و یک حکم از خویشان زن که در اصلاح طرفین  
 کوشند پس حق تعالی توفیق دهد هر دو را که بموافقت باشند و حسن معاشرت بجاء آید \*  
**العدل** عادل و دادگر مصدر است بمعنی بر اسم صفت اطلاق کند و صفت  
 عدل مخرج تعالی را که مالک الملک است سزاوار بود و عدل او تعالی موجب انتظام امور  
 معاش و معاد گشته و جزای اعمال بندگان از خیر و شر منوط بصفت عدل است و صفت  
 از ظلم و جور برتر است و قهر و غضب و در حق ظالمان و عاصیان هم نشان عدل است  
 آیه فمن یعمل مثقال ذرة خیر ایره و من یعمل مثقال ذرة شر ایره از جزای کردار او  
 فضل و عدل را در گواهی می دهد اکنون باید دانست که قیام سموات بعدل است و

العدل

آسمان زمین و ما فیها از حشر به عدل او آباد و شاداب اند و چون عدل الهی تعالی و اعتدال او  
 بین الامرین تصور کنند محبت بدن روح و ثواب عمل از آن مستفاد شود که اوقات و تقریبات در هر  
 امری و کاری زیان دارد و اعمال بخندگان را از درجه قبول باندازد و از بیجااست که تعدیل را  
 در نماز واجب شده و عدل فی القیمه فاسم و عدل میان ازواج مرشوم را لازم گشته که  
 در زمان و نفقه و دور کردن بر زن حره رعایت مساوات واجب است و فی الواقع تکثیر  
 ازواج کسی لائق باشد که از جور و میل حذر کند و بر عدل قادر باشد اگر نتواند بر یکی قناعت  
 کند و کسیکه زمان متعده دارند و عدل با هر یکی نکرده بسوی یک زن که در حسن جمال و  
 مال و منال ممتاز باشد پردازند عاصی شوند و در سواخذة آخرت گرفتار آیند خان خفتم  
 ان لا تعدوا احوالاً فواحدة فرموده اند اما در دور و طواف محض منیبت شرط است و جماع با هر یکی  
 در نوبت او شرط نیست چنانکه حضرت علیه الصلوة والسلام در ازواج مطهرات چون عدل  
 میکردند و می فرمودند خداوند آنچه در قدرت من است بجا آوردم اما اگر در محبت دل بیش  
 کم واقع شود تو آمرزگاری دیگر باید دانست که صفت عدالت بنیان ریاست و مملکت  
 لاجرم این صفت برای تعلیم سلاطین مانه و حکام روزگار از باری تعالی برای مصالح مباد  
 در وجود آمده و از اهل حکومت در روز قیامت او را از عدل سوال کنند و بپرسند و بفرمایند  
 خود حکم بادشاه دارد و در باب عدالت او هم سوال واقع شود که چگونه تدبیر منزل کردی  
 زن فرزندان و مسائل دین آمیزی چنانکه در حدیث شریف آمده حکم رابع و حکم سؤل  
 عن رعیت یعنی هر یکی از شما نگهبان و رئیس است و با هر یکی در باب رعیت و لوحی او

سوال واقع شود روایت است که در روز محشر اهل عیال مردیکه در تعلیم سائل درین کوتهای  
 کند و به نماز و روزه تأکید نماید حسانت او را ستانده بآهل عیال او دهند و فرشتگان گویند که این  
 عرویت که زن و فرزند ثواب عیال او در برود و دیگر باید دانست که از میان سایر انبیا مصفا  
 رسوال آخر زمان علیه الصلوٰۃ والسلام البصفت عدل ممنا ز ساخته چنانکه از لحاظ تواتر شریعت  
 محمدی علی صاحبها النجیة والسلام مستفادی شود در کتاب الحمد و ذکره اگر سوسن حق کا فرا  
 بکشد او را در قصاص بکشند و کذا آنک مراعات حال فرمی که در سایر مسلمانان پناه گرفته باشد  
 لازم شده و با همسایه کا فر نیز احسان و مدار لازم است که از مسلمان او را اذیت و بیخ  
 زند و از طفیل تربیت سید عالم در سائر مصیبه کرام که نادیان شریعت و طریقت اند این صفت  
 ساری کشته خصم دارد ششخین یعنی ایر المومنین ابو بکر و عمر رضی الله عنهما اند این صفت برگزین  
 سرایت کرده زیرا که بر ستن صدیق بر جهاد و قتال آنان مردم که بعد وفات سید عالم از  
 زکوة شتران ابا کردند از راه عدل بود و فرمود که اگر یک پای بند شتر بند بکشتم یا  
 در حیات من دین سید عالم ضعیف شود و عدالت ایر المومنین عمر رضی الله عنه که اکثر احکام  
 الهی مطابق مای او بوجی نازل شده اظهر من الشمس و دین اسلام که عاشق جمال او است  
 و در روز قیامت او را اطلب کنند هم برکت محدث او بود که اصل اصول در ملت بیضا  
 و شریعت غر انصاف و داد گسری است و عمر ابن العزیز که از اولاد عمر فاروق است هم  
 بصفت محدث ضرب الشمل گشته چنانکه گویند که از غیب برسد او یک پای بقر قرطاس  
 و ازین بقر قدرت نوشته بود بر آه من الله العزیز العزیز عمر ابن عبد العزیز چون خواهی که صفت

عدل گاهی دریابی درشت است جو و ظلم حتی تا مل کن که فائده نور بجا حفظ خلعت روشن گردد  
 که ظلم و لانتان کفر و شرک است چنانکه از زبان لقمان علیه السلام در حق پسر او نصیحت  
 می فرماید یا بنی لا تشرب بالشرک بالشرک لظلم عظیم ای پسر شرک مکن بخدا بدستی که شرک  
 ظلم بزرگ است از روی ناسپاسی که آدمی با خالق و رازق دیگری را انباشت کند و مسکافات  
 احسان ببدی و اسباب ادب نماید و آیه بل جزاء الاحسان الا احسان فراموش سازد  
 حالانکه بنده ضعیف را یارای تلافی و تدارک نعمات و احسانات الهی نیست پس احسان  
 آدمی در برابر احسان خداوند عالم همین است که از شرک و کفر و معصیت و نافرمانی او اجتناب  
 کند و هم نزد کسی که بر امور آخرت ایمان آورده اند مثل اهل دهر و نوایی و بجا آوردن فرائض  
 الهی و سنن رسالت پناهی موجب جات آخرت و سعادت ابدی است و ظلم را بسبب  
 پرزد و تشبیه داده اند که عمارت محکم دولت را از پایی در آرد و عادلان همیشه دوست کام  
 و ظالمان دشمن کام باشند پس ظالم را باید که از آه یتیمان و بیوه زنان و دعای بد مظلومان  
 چنان حذر کند که از آتش سوزان حذر کند پس پنداشتست که ستم بر بزرگوار و بزرگوار  
 او بماند و بر ما بگذشت هر مانند ستمکار بد روزگار و بماند بر او لعنت پایدار **اللطف**  
 عالم بیار یکی دو وقتها و زنی کنده بانبندگان از لطف بمعنی رفی و زنی و نازکی در کار  
 و کردار و نیکی کردن با کسی لطیف و گرم گستر کار سازد که در او خلق است اما  
 راز او بر احوال نبوده علمش بصیرت بر آسار ناکفته لطیفش خیر است و در آیه لا تدركه الابصار

اللطيف



آیت بر عدم رویت مومنان در روز قیامت دلیل گیرند راه گم کرده اند زیرا که ظاهر الفاظ  
 این آیت نفی ادراک میکند نه نفی رویت و ادراک در یافتن چیزی باشد من حیث هو هو  
 و ظاهر است که نظر و بصیر آدمی چنانکه در مریات بحقیقت آن از روی ابعاد ثلثه و غیره می رسد  
 بکنه ذات باری نرسد پس از ادراک حاطه علمی خواسته اند و این مختص بنات باری است  
 و آنچه منکران رویت باری در عقوبت این ترانی را دلیل قوی می دانند انکار بده است میکنند  
 که این نفی ابد متعلق بدنیاست که کسی در دنیا حق تعالی را بچشم سر نه بیند و در آخرت حق تعالی  
 بطرف مکرّم خود در چشم صلاحیتی دهد که از جهال و لذتی در یابد که روز قیامت رو کشف  
 شهود است چنانکه فرموده اند یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فلاتستطیعون و این  
 در حق کسانی است که در دنیا غار نمی کردند چون ایشان را در قیامت برای کردن سجده  
 حکم شود جوارح و فقرات پشت مد و نکند پس دلیل و خوار شوند و در جلالت گفته که کشف ساق  
 کنایه از قبول روز قیامت باشد و در حدیث شریف بر ظاهر الفاظ حکم کرده کشف ساق باری  
 جل شانه گفته اند و بر ظاهر این بیان آوردن لازم است پس کشف ساق از قبیل تشبیه است  
 است که در قرآن و حدیث مثل ید و وجه در جل بسیار آمده چنانکه در رسم قدوس مذکور شد  
 و علمای اهل سنت رویت را بآیات قرآنی و احادیث بنوی ثابت می کنند مثل وجوه  
 یومئذ ناظرة الی ربها ناظرة یعنی چه با آن روز تازه شکفته باشند بسوی پروردگار  
 خود نظر کنندگان پس نظر در این آیت بمعنی دیدار و رویت است و کلام الله از لغو و  
 پاک است ناگفته شود که بندگان نظر کنند اما هیچ نبینند اصحاب ضعیف الله عنه از آن حضرت

سوال که در این مری در بایوم القيمة - یا رسول الله آیا پروردگار خود را در روز قیامت خواهد دید  
 در جواب فرمود نعم انکم سترون ربکم كما ترون القمر لیلة البدر یعنی آری تحقیق که شما غمگین خواهید  
 پروردگار خود چنانکه می بینید ماه را در شب چاره در پنج شبیه روت برویت است شبیه  
 مری مری یعنی بے شک شبیه او را خواهید دید و بر وجه تدویر نخواهید دید که حق تعالی از عوارض  
 جسمانی پاک است و کمالات اسم لطیف از روی رفیع و زنی در کم از اسم کریم ظاهر شود انشاء الله  
 تعالی **الحسن** آگاه و خبر دار از خبرت بمعنی آگاهی اخبار احادیث و خبر ما اخبار خبر  
 دادن و از آنرا این صفت جلیه این است که اخبار یعنی از عالم معاد و بعثت و نشر و ثواب  
 و عذاب و میزان و نامهای اعمال عبور کردن بر پل صراط و نعمات بهشت و آفات دوزخ  
 بواسطه کتاب الله و احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مهتدیان یعنی طالبان  
 هدایت رسیده و بحکم این آیت یومئذ یخبر الله عن احوالهم ان ربکم ارحم الراحمین  
 در روز قیامت ظاهر کند آن کواشف اخبار که بنی آدم بر پشت می عمل کردند و این تجدید  
 ازین قبیل است که حق تعالی حکم کرد که بگو پوست کنده آنچه دانی و دیدی که عاصیان را دیگر  
 جای انکار و محل تکرار نماند و هم حفظ و کراماتین از مکملان و از اخبار نویسان عمل  
 الیوم و اللیه اند چنانکه فرموده اند ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون  
 بدستیکه بر شما نگهبان اند نویسندگان نیک می دانند آنچه شما میکنید و نیکی و خوشنویسی  
 این نویسندگان از آن است که بنده چون عمل نیک کند فی الفور داخل دفتر میکند و  
 اگر خطایی و معصیته از وی صادر شود توقف میکند و در نوشتن بیکان از آن تو کند

در این مری در بایوم القيمة  
 یا رسول الله آیا پروردگار خود را در روز قیامت خواهد دید  
 در جواب فرمود نعم انکم سترون ربکم كما ترون القمر لیلة البدر  
 یعنی آری تحقیق که شما غمگین خواهید  
 پروردگار خود چنانکه می بینید ماه را در شب چاره در پنج شبیه روت برویت است  
 شبیه مری مری یعنی بے شک شبیه او را خواهید دید و بر وجه تدویر نخواهید دید که حق تعالی از عوارض  
 جسمانی پاک است و کمالات اسم لطیف از روی رفیع و زنی در کم از اسم کریم ظاهر شود انشاء الله تعالی

و این مهلت و توقف ایشان در لیل مکارم اخلاق است لهذا به کراماتین نام می‌زنند و آثار  
 کرامت اسم خیر این است که گناه بندگان نمی‌پوشد و بنده را از هر سر بنده و دیگر ملک از اکثر اعمال  
 ظاهر او که در ضلوت کند خبر دارند و می‌کنند و این پرده فی الحقیقت از مقتضای ششم کرام  
 است که گوار نمی‌کند که بنده او رسوای عالم شود در دنیا و از این جهت او تعالی را  
 ستا تا العیوب گویند حق تعالی می‌داند و می‌پوشد همسایه نمی‌بیند و می‌خوشد و مر  
 خداوند عالم را بر مثال کارخانه شاهی مخبران اند که با اعمال نیک بجا در آسمان صعود کنند و ملائکه  
 نجیبین و آفرین گشایند و با وجود عدم مزاحمت در ابواب سموات چون عمل فراموشی  
 بدرگاه حق جل و علا عرض دهند و ملائکه زبان ستایش گشایند حق تعالی فرماید ای فرشتگان  
 نظر شما بر ظاهر حال دوست و نظرس بر دل دوست چون باطن او از انواع خبث و حسرت پاک  
 نیست این عمل را بروی او بنهند و این مضمون خلاصه حدیث شریف است و نیز او تعالی  
 را فرشتگان اند بخبر که بر آن حضرت علیه الصلوة والسلام تحفه در دست او در اطباق نوز  
 گذاشته عرض کنند که فلان بنده از پیروان آن حضرت این قدر درود بکمال شوق و شغف خواند  
 و تمنا می‌نماید که مبارک و دیدار شریف دارد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله  
 را از ملاحظه این بدیه و شنیدن این تناسبات کلی و فرحت دلی حاصل می‌شود و نظر  
 برین فایده جلید و علما این است فرموده قاعده فقهی مقرر شده که الصلوة علی النبی صلی  
 علیه و آله وسلم لاتدفع الاثم الشنا علی الله تعالی یتداخل یعنی چون اسم مبارک محمد  
 رسول الله ذکر بر زبان آید رنج و گناه از او ببرد و چون نام مبارک از او ناما

بجز این بر زبان آید یک بار شنا خواندن مثل تعالی شانه و علم امتنان و مانند آن کفایت میکند  
 عدم تداخل در باب در و تداخل در باب شای باری تعالی همین است که مذکور شد چون محمد  
 مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم محبوب الهی اند لا جرم درستی و صحت این سئله بر مومنان مصدق  
 و علمای اهل شرع مستور و مخفی نیست و این سئله را در و سیده النجات که شرح اسماء رسول کریم  
 صلی الله علیه و آله و سلم است نیز ذکر کرده ام و خود خواندن در و در این صاحب مقام محمود که حسب  
 برکات می شمارست مختار و پسندیده خالق ارض و سماست که آیه ان الله و ملائکته یصلون  
 علی النبی و آلہ الذین امنوا صلوا علیہ وسلم تسلیما بر آن دلالت می فرماید و الله الموفق  
**الحکیم** بر دو بار یعنی آنکه او را خشم و غضب از جابر و باعث بر استمال عقوبت  
 و عذاب نکرده از علم معنی برد باری و برداشت و علم بزرگترین بکارم اخلاق است و در  
 کتب اخلاق نوشته اند که چون علم را معلوب کنند بیخ نشود و معنی نمک و چنانکه احوال  
 بی نمک مزه ندهد همچنان اقسام خوشخوئیها بی پیرایه علم هیچ است مثلاً اگر مرد و کرم و صاحب  
 سخا و ابرام در و ایشان از جابر و دیار حرف درشت سلطان تندخوی کند از حوصله  
 فزاع محروم باشد و حق تعالی که بادشاه آسمان زمین است از مناجات سلطان زنجبدر  
 و از اسامات ادب که با او کفار و غیر هم کند بر سر عقوبت عبادت نیاید اگر جفا  
 پیشه بشناسی که از دوست قهرش مان یافتی و از بنی آدم هر که ازین صفت مستصف  
 باشد بحکیم کلام الحکیم چون بنی کمال شرف انسانی رسیده باشد و آنچه میگویند  
 خود بانه من غضب الحکیم نیست بخداوند عالم و فردی از افراد بنی آدم بیانش این است

تکلیف

که خداوند صاحب علم چون بجزع عیق و دریای فراوان که به سنگ نیره نگردد و تحمل و بار بردار باشند  
 اما چون کار از حد بگذرد و از جانب دیگر به هیچ عنوان آثار صلاحیت بنظر نیاید و ترک  
 و توبه و انابت بر منصفه ظهور نکند و آن همه بار که بر دوش عنایت کشیده بود بر  
 سر این خودرای و خود سرانداخته او را سنگسار نماید چنانکه گفته اند **ع** حکم حق با تو موافق  
 کند اما چون که از حد بگذری سوگند و در حق مردان الهی همین مثال بخاطر آرند که چون آنها را  
 راجند که از شوخی و شوخ جشمی در نمی گذرد و چندان بر سر غضب آیند که مافوق آن متصور نباشند  
 و پیش از باب انش غضب حلیمای آن خوف از جاده ستقیم مجاز بس اخلاق نخواهد بود که این **ع**  
 بحکم الکی آخر الداء درمان دردنا فرمان بران است و آنچه در وصف بید عالم حدیث  
 وار داشته که **انا الضحک القاتل** یعنی من خنده کننده و قاتل ام با این طلب لطیفی است  
 دارد و آیه انهم یکیدون کیدا و اکید کیدا **المهل الکافرین** میبیم روید که در آن کید کفار  
 و غلافی آن از طرف خداوندگار جهان صحت بحکم علاج الفاسد با فاسد و امهال مذکور است  
 بر حلم و غضب او وند تعالی دلالت می نماید پس اگر کسی در برابر کفران نعمت مهملتی و غفلتی  
 و فراموشی و سبذ بران مغرور و بی فکر نباید بود که فی الواقع این امهال نشان خرابی حال و **الاعظم**  
**العظیم** بزرگ قدر که عظمت و بزرگی او و عقل و قیاس نگیرد و بزرگان و زنگار  
 و امرای عالی مقام بزرگی داده اویند و این بزرگی فی الغالب کسی را بد که غاشیه خدمت  
 و امتثال او امر او بر دوش جان گرفته باشد و در راه سولا خود را دلیل حقوار کند و اگر حرف  
 پیش کرد و مثل غله فروشی و بنزانی و غیر آن خود را از دغا و خیانت نگاه دارد و زیر آینه

الاعظم

خداوند صاحب عظمت را روزی پیش می‌دهد که در آن روز امر امر است و حکم حکم است و آن  
 روز این بزرگوار عظیم دیگر فرموده اند و در حق تاجران خیانت پیشه می‌فرمایند و بل للمطففین الذين  
 اذا كُنوا على الناس سيوفون اذا كَالُوهم او وزَنُوهم يحسرون الا ليطعن اولئك انهم سبَّحُون لِيَوْمِ  
 عَظِيمٍ یعنی خرابی است مگر کونای کنندگان را در کسب و وزن که چون غدا از دیگران ستانند بیضا  
 کنند و چون دیگران می‌پیموده یا وزن کرده و هدر خواره کنند یا نمی‌دانند ایشان که آنها بزرگوار  
 شوند و روز قیامت که روزی است بزرگ و درازی و مقدار پنجاه هزار سال است  
 و در آن روز یکی مرد دیگر را بکار نیاید بلکه آدمی از برادر و مادر و پدر و زن و چه و فرزندان خود و دیگر  
 که بسا از وی نیاید و نیزند یا او را با خود گرفتار بند جانسانند و هر یکی در فکر و تشویش حال خود  
 مبتلا بود و این مضمون آیت قرآن است و نشان عظمت این خداوند غالب این است که  
 انبیای او را از مردم از کردار و کرداری خود که بحسب شجرت بعمل آمده بود و شرمسار بوده در باب  
 شفاعت بندگان پریشان روزگار بدرگاه حضرت مفارجات نکند و یکی بر دیگر  
 این کار اندازد آخر چون نوبت بسید المرسلین محمد مصطفی علیه الصلوٰه والسلام رسد حضرت  
 از فطرتش و کیاست که دیگران را آن مقدار نصیب ده مصلحت دانند که این وقت  
 عجز و الحاح و فروتنی و سجود است پس سرزاد است برخاک بمعبودیت نهاده حق تعالی را  
 حد و شاکه بد حکم شود و آن حضرت را که سر از سجده بردارد و هر چه خواهی بخواه چون بد این  
 آن حضرت در بابی که در بار محبت خداوند عظیم الاحسان و جوشش است برای بخشایش  
 عامیان عرض کند پس حل مشکل بندگان و کش و کار ایشان در بزرگواری و البته فضل

احسان نبی موف و رحیم بود و صلی الله علیه و آله وسلم و اکثر این عصاات اذان جماعت اند  
که با وجود کوناهی و عبادت الهی که در دنیا از عجز نفسانی و اغوای شیطانی دست داده  
اکثر در دمی خوانند که سجده در دست گرفته اللهم صل علی محمد و علی آل محمد گفتن چندان شوازی  
و با امیرالمومنین ابو بکر صدیق که بار بار رسول مختار و مرید ملکسار بود و دل محبتی می داشتند و در  
خلفای راشدین ائمه دین خیال میکردند و او شان را از جور و ظلم و ستم پاک سربازی داشتند  
زیرا که ابو بکر و عمر و خراسان سرور بودند و عثمان علی نسبت و امادی می داشتند پس چنین شخصین رسول  
اکرام کردن بدل دهت داشتن نشان محبت رب العالمین سید المرسلین بود و مجانب خلفای  
راشدین را اهل سنت و جماعت گویند **العفو** بسیار بخشنده و آمرزنده و بیان این  
اسم مبارک در عفو گذشت ای برادر اگر در اسما حسنی صفت عفو و غفور مذکور نمی فرمودند  
در و دل عاصیان را چاره نمی بود پس این دو صفت جلیل القدر جز جان مومنان است  
اکنون باید دانست که حق تعالی در فرقان مجید از سان انبیا بچندین طور قاعده داده  
مغفرت برای خود و خویشان و برادران سلام تعلیم فرموده که از کلام رب علام سؤل  
کردن سیرج الاجابت باشد ربنا انا فاغفر لنا وارحمنا و انت خیر الراحمین الصبار اغفر  
وارحم انت ارحم الراحمین و نیز رب اغفر لی و اخی و ادخلنا فی رحمتک انت ارحم الراحمین  
و نیز ربنا ظلمنا انفسا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرین ربنا فی ظلمت  
نفسی اغفر لی ربنا لا تجعلنا من القوم الظالمین انت و ان فاغفر لنا وارحمنا و انت خیر  
الراحمین ربنا اغفر لنا و اخواننا و ادخلنا فی رحمتک انت ارحم الراحمین

تغفر

استوار بنا انک روف رحیم بنا اقم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر بنا اغفر لی و له الدی  
 و دعای مغفرت برای استاد و مرشد و سازش و بنین مومنات نیز شروع است بچو بنا اغفر لی و له الکی  
 و لاسنا ذی و لسانجی و لجمع المومنین و المومنات و المسلمین و المسلمات بر جنگ یا ارحم الراحمین یا  
 خیر العالین و خوانیم سوره بقره که مثل بر تفرع و اینها و خشوع و خضوع و ایمان بر خدا و رسولان  
 کتب ملائکه است اسرع است در اجابت از اسرار رسول آخر مرد مومن باید که از او رد کند  
 و فضیلت این آیات شریفه در احادیث بسیار آمده و آیه بنا اغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا  
 و توفنا مع الابرار بخواند و معنی توفنا مع الابرار این است که خانه ما با جماعه نیکان کن یعنی ما را  
 از طریق حق مغفرت گردان که در آیات متشابها تا و یلا بیجا نکنیم و در زمره الابرار ان فی العلم که  
 از شک شبیه خود را بری دارند داخل شویم و از عذاب دوزخ که مثل بر تیزی آتش و کزیدن  
 مار و کزوم و زدن و کوفتن بگز نامی آتشین طعام نامی زهری و آب گرم قاطع امیاست بنا  
 بیاید خواست ربنا اننا اسما ف اغفر لنا ذنوبنا و قنا عذاب النار و عاشقان الهی از آتش جدا  
 و حرمان درگاه رب العزت هم پناه می طلبند که این دوری سبب نزدیکی دوزخ است  
 فراق دوستان میدان نشانی باشد از دوزخ یا سعادته غلط گفتم که دوزخ زو نشان باشد  
 لطیفه شریفه ای برادر آدم علیه السلام چار صد سال برای گناه خود بگریست  
 و مغفرت خواست تا توسل بحد علیه الصلوة و السلام نکرد گناه او را نه بخشیدند تا و نیز  
 برد اسن سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم اعتصام کن و در هر کاری وسیله اخفیت  
 را طلب کن که محمد رسول الله را اذن فرستاده اند که از هر جایی نام هر خیمه رحمت و غنیمت



باشد و توسل بآن حضرت آقوت تمام شود و صورت کمال گیرد که پرومیت و شرح او باشی و اتبع  
 سنت آنحضرت کنی چندانکه مقدر باشد که میاس من برکات اتباع از حد حساب بیرون است آدم  
 علیه السلام از اوست آن سرور و ظاهر نبود با وجود آن پروی و توسل اقتضای آنحضرت کرد  
 نو که خود را از مریدان بسید عالم میگوئی و ایمان آورده چرا از سعادت اتباع و امانده دشت  
 حرمانی و الله الموفق دیگر باید دانست که خواهند مغفرت را تاب گویند و توبه آدمی آن وقت  
 سود و هدیه که نصیج باشد یعنی دیگر کرد گناه نگردد و بدل از معصیت کاره با و آن توبه که آنرا  
 قیام بود یعنی امروز توبه کرد و فردا آنرا بشکست بله و بازی می ماند و بنده مومن را نزدیک  
 با خداوند خود بازی و استیلا کند و الا در آن جماعت بی ادبانه او را داخل کنند که نمی  
 انما معکم انما نحن ستمه زن است ستمه بهم دیدیم فی طغیانهم تعیمون یعنی کافران در ابنا هنجس  
 ظاهر می گردند که ما شما ایم ستمه را میکنیم با محمد و مسلمانان حق تعالی می گوید حق تعالی هم ستمه را  
 میکند با ایشان و می کشد ایشان را در عدوان طغیان در عالمی که راه که گردان اند  
 ملخص سخن این است که از دولت غفران کسی بهره ور کنند که از کرده خود پشیمان شده و  
 انابت بامید اجابت بدرگاه حق صلح علی بردارد و در هر طرف بر در خداوند غفور  
 رحیم آرد **الشکو** شکر کننده ملا علی قاری در شرح حزب اعظم گفته الشکو  
 الذی یطی الخیر علی العمل القلیل یعنی شگویی را گویند که برای عمل اندک ثواب بسیار و بد از شکر  
 بمعنی سپاس داشتن و ثنا گفتن پس شکر گذاری حق در باب بنده ضعیف این است که او را  
 ثواب فراوان در در آخرت دهد و پیش ملائکه ثنا و ستایش بنده کند مثل محمد بنی عبیدی

اشک

حمد فی و تعبدی ما سال منی تعجید و تحمید گفت بنده من هست بنده مرا انچه او خواهد و من بنده  
در ساله شکر نعمت که پیش ازین نوشته شد انواع شکر الهی را بیان کرده ام اما درین مقام مجللاً  
این قدر دانستی است که چون خداوند عالم خود شاکر و شکور باشد ترک شکر از بندگان  
چگونه روا دارد و لهذا در سوره فاتحه اولاً به تعلیم فاعده حمد و شکر پرداخته و آن سوره طویل  
را که حاوی بر مطالب بمر فغان است و بسیار کتب استطاب خود نموده ای دفتر

حسن ترافه است خط و خالها که تقصیدها پنهان شده در پرده اجمال مانده و بگویم ای لیس شکر کم  
لا زید بگویم ادای شکر نعمات الهی از مال و منال و علم و جمال و فضل و کمال و جاه و چشم و گنج و خدم  
و مانند آن موجب زیادت و ترقی و برکت آن نعمات است و در ترک شکر قاطبه اندیشه  
این است که برکت از مال و دولت او برخیزد و اقبال او زوال یابد و او بار روی نماید و چون

شکر

حق تعالی خود شکور است شیوه شکر از بندگان می طلبد قوله تعالی اعلموا ان داود شکرا  
و قلیل من عبادی الشکور **العلی** بلند و برتر که در رتبه فوق او نباشد از علم و اعتلا

بمعنی بلندی و بلند شدن و با وجود بلندی تخت او که عرش نام دارد علم او محیط بسیط  
گشته محیط است علم ملک بسیط قیاس قوی نکرد محیط که چون کلمه لا اله الا الله

که از زبان بندگان مخلص بر آید ملائک بالابرند عمل صالح شغل غار و زوجه و حج و زکوة  
و دیگر حسنات در ارتقا و ارتقاء آن تأیید میکنند پس در نفس الامر ملائک قوت پزیر

بکلمه بابر اعمال صالحه بندگان است می دهد که بدید و تحفه ابرار را لایق درگاه پروردگار  
می شناسند بر مثال درگاه بادشاهان جهان عداالت که تحفه و هدایا مردم او را بدهد و او

کتاب

انقول نیکیند الیه بعد الحکم الطیب العمل الصالح یرفعه ورموده اند و حکم ان الله طیب لا یقبل الا الطیب تن پاک جامه پاک اهل طلال و صدق مقال سبب قبول او را دود او کار می باشد  
 و این علی را با علی نیز وصف کند **الکبیر** بزرگ که کبر بای او بر همه کار بر روزگار غالب  
 آمده و اکبر لقب زیبا و لغت پسندیده دوست بمعنی بزرگ تر از بی جاه و زبی شان  
 زبی در تعالی شانه الله اکبر و همه کبر این مصغیران در آسمان زمین نواخته و برداشته او اند  
 مراد از سد که بر باد منی که که ملکش قدیم است و دالتش غنی که و مهر عصمتی و گمانی که این  
 باد شاه کبیر بسیار غضب آورده از کبیره گویند و آنچه در زبونی فوت ربود از اصغیره نامند  
 و آنچه در بعضی احادیث آمده که فلان عمل کفاره گناهان است مراد از ان صفات باشد  
 نه کبار که کبار از اجزیه توبه نه بخشند و لیکن اگر آدمی را توفیق توبه در دنیا دست نداد و  
 بدار بقار حلت کرد امید است که شفاعت سید المرسلین و عنایت الهی بخشیده شود و آنچه  
 از کبار بحق العباد و تعلق دارد و مثل خون ناحق و خوردن مال یتیمان و در بخوان رضای  
 خصم شرط است و در باب قرض گفته اند که در مقابل و ام یکدم هفتاد نماز مقبول است  
 و مهمل ماند و شرک و کفر و ترک سنت از روی تحقیر و امانت اکبر کبار بود و نحو ذلک منبها  
 و این کبیره آدمی را بر خاک مذلت و هوان اندازد و ما ویه جنم را و آگاه او سازد و چنانچه  
 از آیه و من بعضی الله و رسوله الایه صراحه معلوم میشود **الحفیظ** حافظ و نگهبان  
 نگهبان رنده و دو عالم از حفظ بمعنی نگهبان شدن و از انما را این اسم فیض را این است که  
 حق تعالی در آفرینش آسمان زمین و آنچه در روی است از آدمی و حیوان و طیور و غیره

الحفیظ

از قانون محافظت کلی مجزوی دقیقه فرو گذاشت مگره مثلان زمین را با توابع جبال محکم کرده  
تا نرزد و اجرام آسمان را که سبع شداد انداز فلزات ساخته چنانکه در رسم الرفع مذکور شد  
و عرش و کرسی را بر دوش فرشتگان نهاده و فرشتگان را بازوی بی متعد و داده چنانکه  
فرموده اند اولی اجنحه منی و ثلث و رباع یعنی ملائکه صاحبان جناح اند بعضی را دو بازو  
است و بعضی راسته یا چپا بازو است که ازان قوت پر واز را می غلظی دست دهد  
و قنایل عرش را در غایت استحکام ساخته و روشن فلک را که بعضی ازان نوبت  
و بعضی سیاره اند از باد و فحش کافیه بسته که چراغ مهرو ماه بر یک منوال در روز و شب  
روشنی دید و در آفرینش آدم علیه السلام که ابو البشر اند خاک را ماده جسم او گردانید  
که از بیوستی که در دست بسبب امتزاج عناصر که آب و هوا و آتش اند در اجزایش بعد  
که انگشتار تماسکی و تاملکی پدید آید و چون آوند سفالین که آذر و آتش بسوزند سستی  
و اضمحلال از نهادش بدو رود و چنین را در پرده مشیمه که اندرون رحمتی باشد جا داده  
که از آفات دوری و برونی محفوظ ماند و قوانم و دعائم وجود او را با استخوان و اعصاب  
و آورده و رباطات و شترانین محکم نموده و اینها حکم ستون و ریسمانهای بر تن او دارند  
نسبت بنحیه که اگر ستونی و ریسمانی علی الغرض و التسلیم است و نه از حیوات است کرد قنایل  
بنای وجودش بر دیگر ستون باشد و حواس خمس ظاهری را که سماع و بصر و لامه و الیه و  
لاسه و ششم باشد در صحاح و طبقات چشم و بالای زمان و تحت جلد و بیچ زمین و در قاع  
صلبی نهاده و حواس باطنی را در بطون و باغ فایده و فسیحان است احسن الخالق و جلاله

از که سعدن روح نفسانی است در کاسه سرگردون بطون نهاده و محف را سپهر گردانیده تا از آفات  
 و صدمات محفوظ ماند و دل و جگر را که از اعضا شریفه اند یکی سعدن روح حیوانی و دیگری منبع روح  
 طبیعی است در تنوره بدن و صندوق سینه جاداده و بر بدن آدمی و سر او پوست و مو مانده که  
 از گزند مراد و گرامی حفظ کند و کذلک حیوانات و طیور را از پوست و مو بدن و پر و بال  
 پوشیده عطا کرده که از صولت حرور و محفوظ باشند و در نباتات هم برای حفظ اشجار بر تنه  
 عروق رگ و ریشه پوست درشت و نرم پیدا کرده و سفره کثر انار و اندرون پوست  
 و شکر جاداده که از آفات ارضی و سما و محفوظ ماند و در مدت معینه برای بندگان و طوایف  
 بی خود و در غایت حلاوت تیار شود و در دلها بندگان خود القا نموده که بنای محل اقامت  
 خود را بر جدران و سطوح و سقف بنهند و اساس دیوار محکم سازند تا از سیلاب بی زینت  
 آنرا آفتی نرسد و مگر شهباز فرموده که خانه خود بالا قله کوه مانند تا شیره و مکتب یعنی  
 غسل از پایمالی محفوظ ماند قال الله تعالی و اوحی ربک الی النخل ان تخذی من الجبال  
 و یحسب را که باد شاه زنبوران است سرداری این قوم برای اهتمام داده که در طهارت  
 باطن ظاهر فتوی و قصوری بعمل نیاید و شهبازی که آنرا مایه شفا ساخته اند از شیره طهارت  
 پاک بی ضرر جمیعاً شود و در تیاری امکنه و خیره گاه زنبوران که شان غسل عبارت از  
 انواع بهندی از ترنج و تسدیس و مانند آن الهام فرموده که بر کانی که بقاعده و اسلوب  
 ساخته شود از آفات محفوظ می ماند و آدمی و حیوان و طیور را جوارح و انبیا و چنانکه محرم است  
 کرده که ایشان را از گزند بشتان نگاه دارند و بعضی از اینها که سبع و درندگان اند بهین

واسطه کسب ثقی خود نمایند و نیز سلاطین بنامان در وادانداخته که بعلق رزیزه و قلع حصینه ساز  
 کرده چون فلک البروج آنرا ستوار سازند تا هنگام سحابه باد و شمن بکار آید و با انواع اسلحه و  
 جوشن و زره و خود و منفخ باری داده که در حرب و قتال و جنگ و جدال آنرا استعمال کرده در  
 ازیر باران اعدا و شمشیر و رمح گاه دارند و از جمله نباتات پنبه و انه و کتان اصل و بوم  
 بی آدم ساخته و از نموی جانوران و سنجاب قاقم اسباب رخت و نع کنند و رامهیا کرده  
 و از باران رحمت خود آب شور و شیرین در آنگیزه با و حوض و چشمه چاه مانجا بدشته که هنگام  
 ضرورت بندگان بکار آید و جای که روانی متصف و نیست کثرت استعمال و اذوق تغیر اوصاف ثلثه که طعم  
 دوی و روانی است ساخته و آب شیرین را که ماده حیات جمیع حیوانی و نباتی است و هر دو بارید  
 کرده چنگر کناره دریا ستوار قدرت خود بر بسیل ترویج و تقطیر چشمه شیرین پیدا کرده و برای طاعت  
 انواع غله و مسبو الهام فرموده که بنی آدم آنرا با انواع تدبیر از نه و ذرات نگاه دارند و حاکمان  
 روزگار را توفیق عدل کرامت فرموده که نگاهداشت سلطنت بر معدلت وابسته است و شوق  
 افواج و عساکر از پیادگان و سواران در وادانداخته که درین صورت هم روزی آنها شمع و  
 و هم ملکات سلطان از یورش اهل طغیان محفوظ و مصون ماند و قسری نداشت و چون او تعالی است  
 اسباب معاش و معاد عباد هر دو مقتود است بعد این تدبیر که مجمل مذکور شد بوسید رسول  
 کریم حکم کرده که بندگان عمارت اسلام را بر پنج چیز اساس بنهند و آنرا پنج بنای اسلام خوانند  
 ایمان آوردن بهت دوم نماز کردن سیوم روزه داشتن چهارم زکوة مال دادن پنجم وصیت  
 استطاعت حج کعبه بجا آوردن همانا حکمت و تمهید این ارکان این باشد که اگر بقصد

در کفنی تعقیق و فتوری رسو نماید عمارت اسلام بر ارکان باقی قایم باشد و ساجد روی زمین و مخالفه  
 مشایخین با ماس عباد و زما و ساخته که حضار این بقیع شریفه را فی الغالب ل زخبا لا دنیا و  
 وشت محفوظ ماند و هم از مشایخ جماعت اهل اسلام که در نماز پنج گانه و جمعه و اعیاد  
 و ایام می آیند کفار و دشمنان اسلام را بپول و براسی در دل پیدا شود و مخرج و هیبت آنها موجب  
 حفظ شوکت اسلام گردد و برای محافظت و قوت اعمال بندگان حفظ و کراماتین را مقرر کرد  
 که از امتداد روزگار و نقل آدمی ازین عالم به عالم دیگر واقعات ارواح در عالم برنج و قوت  
 کم نشود یا بهنگام محاسبه جای تکرار و انحراف نماند و قوت بدکاران در سجین و قوت نیکوکاران  
 در علیین بناده تا حفاظت آن بخوبی شود چنانکه فرموده اند کلام ان کتاب الفجر لغی یحیی  
 و ما ادیک ما یحیی کتب مرقوم و یل یومئذ لکم کذبن و نیز میفرماید کلام ان کتاب الابرار  
 لغی علی بن و ما ادیک علی بن کتاب مرقوم شهبه المقررون ان الابرار لغی نعیم علی الاراک  
 نیز طرآن و این آیات در سورة المطففین مذکور است بیا نش از تفسیر حسینی یا موضح القرآن  
 معلوم فرمایند در شرح اسم حفظ طالبان هدایت را این قد بیان افی و کافی خواهد بود  
 انشاء الله تعالی **المقیات** قوت و خورش و هنده و قوت چیزی است  
 که بدان جسم انسانی و حیوانی و نباتی را قیام باشد و ارواح را انتعاش حاصل آید از اوقات  
 بروزن اقامت بمعنی خورش دادن بدانکه آن مان علف قوت ابدان او معرفت و علم قوت  
 ارواح است در روز داحمدی آورده که از سهیل تیری رحمة الله علیه پرسیدند که ما القوت  
 یعنی قوت چیست و فرمود ذکر الحی الذی لا یموت و مقیت بمعنی توانا و نگا بهار نده و گواه

کتاب  
 الفجر

نیز آمده قوله تعالی و کان الله علی کل شیء شفیقا اینجا شفیقت بمعنی حافظ و نگاهدار بود و در بدست  
 سفیث بن عیینه و ثمالی مشتهر هم روایت کرده اند انتهی کلامه اکنون باید دانست که آنچه در این  
 انس و جن و حیوان و وحش و طیر بدل و تحلل شود و آنرا خورش گویند و آن بر سه نوع است حلال و  
 حرام و مشکوک و قوت حلال آنست که یکسب حلال و از آسمان بدست آید و از قوت اقوت  
 سؤل در روز قیامت واقع شود که آنرا در مرضیات الهی حرف کردی یا در شهوات نفسانی  
 لاجرم این را عا از ان حضرت مرویست اللهم کما رزقتنی فما احب فاجعله قوه لی فیما تحب بار خدایا  
 چنانکه روزی دادی مرا از آنچه من میجویم بگردان آنرا موجب قوت و توانمای در چیزی که  
 تو آنرا دوست داری یعنی در طاعت تو صرف کنم و قسم دوم که حرام و مکروه تحریمی باشد آنست  
 که از کسب حرام و غضب ظلم و ستم و دعا و فریب بدست آید و مهربان یعنی اجرت زنا و طون  
 کاهن یعنی نذر و شربنی که بر مال کاهن دهند نیز ازین قبیل است و آنچه از تجارت است  
 حرام مثل شراب خمر و سائر فحرمات بدست آید حرام با و آنچه از زیاده و سود و قمار و مانند  
 حاصل آید نیز حرام بود و قسم سوم که مشکوک بود آنست که از مانده و سفره اهل کتاب یعنی یهود  
 و نصاری حاصل شود که چهار است اینها مشکوک است حتی الامکان از آب نان اینها  
 حذر واجب باد و اگر کسی از علما اهل اسلام از ماکولات و مشروبات بطبیعه نزد ایشان تناول کند  
 بر صحت این عمل استدلال نتوان کرد چه مار از قول عالم کار است نه از فعل او  
 پس عالم مگویند جان بشنود و رعناذ بگفتنش کردار باطل است آنچه مدعی گوید با خفته را خفته  
 کسی کند بیدار کند و آنچه از قسم فاکه ترو خشک بود دین انصاف است بر سفره اهل کتاب و اول

زنی  
 و حرام  
 مشکوک



روا باشد حتی تا لیس خدرو اجتناب ازین هم اولی دیگر باید دانست که اومی چون روزی در رقی الهی  
 بخورد ادای شکر آن بر خود لازم گیرد و گوید الحمد لله الذی اطعمنی و سقانی و جعلنی من المسلمین و در وقت  
 آن شب در این عالم گوید الحمد لله الذی سقانا ما عذبنا و انا و ایاثار کردن باب روزی موجب عظیم  
 تقرب بدرگاه رب کریم بود چنانکه در مدح ابرار و حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه است  
 نازل شده و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماء و اسیراً یعنی می خورند طعام را با وجود خویش  
 خود مسکین و یتیم و اسیر را و است که حضرت امیر المومنین در حالت صوم سه نان ایثار کرد  
 و بدان حق تعالی آنحضرت را شایسته عقی که است فرمود و این روایت را به تفصیل در اکثر تالیفات  
 خود ذکر کرده ام و من الله التوفیق **کسیب** بسنده و کافی در جمیع کارها یا حساب  
 گیرنده از بندگان در روز قیامت آیی برادر چون حق تعالی بندگان خود را در شصت مهات  
 و مشکلات کافی است باید که ظاهر او باطن بروی توکل کنی و بی فکر باشی که چون بادشاه اسما درین  
 کفیل مهات تو باشد دیگر چه استغفار باید بود حسب الله و نعم الوکیل میگوید یعنی بس است مرا حق تعالی  
 و او نیک ترین کار ساز است ازینجا است که چون ابراهیم خلیل الله را از کید و مکر اعدا و روستیا  
 پیش آمد و برای سوختن آن حضرت آتش بسیار افروخته بودند جبرئیل علیه السلام بر او کاندل  
 شد و پرسید از من آیا کار داری هر کس که آلی حاجت فرمود مالیکت فلامنی از تو درین وقت کار دارم  
 و از همه بیست و دو توبه بخداوند کار ساز آورده ام پس جبرئیل در انگشت خود از خدا سوال  
 حسی من سوالی علیه کالی سوال کردن چه حاجت او تعالی از حال من خبر دار است آیی برادر  
 شنیده باشی که حق تعالی با نفیل درین وقت چه مدار کرد و چگونه بدخ گزند اعدا پر داخت

حسب

بسیار  
از  
توبه  
خداوند

و

در بای رحمت الهی بخش آمد از کمال لعل و اعلم که خلیل را بر رب جلیل بود و آتش نبرد را برابر ابراهیم و  
 کرد بی واسطه دیگری و دخل میانجی که از آیه قل یا ماریکونی برد او سلام علی ابراهیم پس فیض عظیم و  
 کریم معلوم می شود **الاجلیل** صاحب جلال و بزرگی از جلال و جلال است بمعنی بزرگی و بزر  
 قدر شدن فی تعالی جلیل است جامع ثنوت جلال و صفات کمال و درود احمدی از امام محمد غزالی  
 رحمه الله علیه آورده که کبریر راجع بکمال ذات باری است و جلیل راجع بکمال صفات و عظیم بکمال ذات  
 و صفات دیگر باید دانست که سوره الرحمان علم القرآن که در آن حق تعالی انواع انعامات بدو  
 و نوال و اسباب معاش و معاد که از ظرف کرم برای بندگان آماده کرده و تعظیم قرآن که خزن سرمایه هدایت  
 و ارشاد است در اول این سوره ذکر فرموده و در خاتمه آورده تبارک اسم ربک فی الجبال و اهل  
 بر جلال است نشان عظمت و اهبت رب جلیل دلالت میکند و برای تنبیه آن غافلان که در خواب  
 غفلت گرفتار اند و دیده عبرت نمی کشایند درین سوره آیه فبای آلاء ربکما تکلذبان مکرر می  
 بجویشی که نزد ارباب بصیرت و اهل معرفت بسبب لحوق این آیت با مطالب شتی و مضامین گوناگون  
 مکرر از این سخاوت نشود که زجر عباد و غفلت و تغافل متعدد گویمان الفاظ سابقه باشد  
 زجریست طلحه که با یحیی علی بن عقیل سلیم و آنکه بر اسم **الاجلیل** چون ابراهیم خلیل علی نبیا و علیه السلام  
 ایمان اثنی آرد و از ماسوی کار ندارد حق تعالی او را در چشم خلائق عزیز و جلیل محترم بدارد  
 گرداند گوید و برادر و اهل قوم او را از خانه بدر کنند و در فکر ملک و دود قیقه و گناهان است  
 نماند ع دشمنی هر چند چو مهربان باشد دوست که چنانکه آتش نبرد را برابر ابراهیم علیه السلام است  
 شد و کار و بالا گرفت و نعمد علیه الصلوة والسلام مید عالم است از جمله انبیاء است و طریقت

الاجلیل

در بیان سوره  
 الرحمان

ابراهیم میل کردند **ع** خلیل آسادر ملک یقین ن کز نوای لاجب لافین ن کی مین کی دان  
 یکی کوی ترکی خواه و یکی خوان یکی جوی کز آرز سید المولین و احادیث شریفه ظاهر میشود که طریقی چید  
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بی بی با یک جهنی و یک بی ابراهیم خلیل الله علیه السلام می  
 بلکه بر مثال فرزندی که باز پدر برادرین باب آنحضرت را بر بعد بزرگوار خود فوقیت و پیشی است  
 که در وقت مصیبت و بلا فرمودند یا رخا را لا تحزن ان الله معنا آن حضرت بسوی تهیوت داشت  
 نظر نکرد و در معیت هم رفیقان شفیق خود را داخل فرمود بخلاف موسی علیه السلام که آن بی بی را پسند  
 فرمود و ابراهیم علیه السلام با وصف کمال توحید حبس سحالی علیه عالی بر زبان آورد آری سرور  
 انبیاء سیدی اولاد آدم نه آن رتبه است عالی قدر که بهر یکی دهند طرفه ترا که با وجود آنفلاق  
 کامل در سیدن بر تیره جاده و جلال آنحضرت میفرمایند ما سید اولاد آدم و لا غیر یعنی من سرور اولاد  
 آدم ام و باین جلالت قدر فرمود و تمنا نکنم که فی الواقع این جلالت داده خداوند جل جلاله  
 و الا کرام است **ع** لا یکن الثناء کما کان حقّه بعد از خدا بزرگ تویی قصه مختصر **الکریم**  
 صاحب کم وجود و بدین معنی جوادم آمده و کریم بزرگ قدر و عزیز را هم گویند علما گویند که چون  
 کسی کریم وصف کردی همه صفات نیک از بهر او ثابت کردی و نیز گفته اند کریم است که  
 چون قدر کردی عفو کند و این لغوی القدرت نامند و چون عده کند و فاکند و چون عطا دینش  
 امید دهد و سر که با او التماس آرد او را ضائع نگرداند و از خلق مستغنی سازد و تمامی این صفات  
 بر وجه کمال خاصه ذات کریم متعال است در و واحدی آورده که اعوانی از حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم سوال کرد که یا رسول الله حساب در روز قیامت که کند آنحضرت فرمود

این  
 را  
 در  
 کتاب  
 است

که خود حق تعالی حساب کند اعلی را این سخن خوش آمد شبی کرد رسیدند چو آبسکرم حجی ابی ادکه کریم  
چون عیب بنده خود و میند پوشد و چون قادر شو و عفو کند دیگر باید دانست که کرم و احسان  
و فضل و استنان آبی محیط ذرات عالم است و کرم خوی دوست جلشانه جان و ناسان  
رنق همیا کردن راه هدایت بوسیده رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم و انمودن نشان کرم است  
و آنچه در باب انعام و احسان خود میفرماید آن بندگان جزا، لکم دکان سحیکم مشکورانشان شرم  
کرم دوست جلشانه که کریم نمی خوابد که خجالتی در دل بندگان و راه یابد و رسول کریم صلی الله  
علیه و آله و سلم را حسرتی رحمت و درافت و هدایت ساختن و است مرحوم را بشرف افتادگی حضرت  
نواختن از جلال انوار کرم او تعالی است و بنظر دقیق معلوم توان کرد که فضل و کرم آبی بحال  
بندگان و در عالم معاش و عالم برزخ و عالم سعادت و بر یک تیره و منوال بوده است در دنیا و  
اسباب پرورش ماده کرده و آسمان زمین و فرشتگان در کار بندگی مشغول داشته و  
در عالم برزخ در سیر عالم ملکوت و است از بنسب و کثای حیث برین تنهای دیدار رب العالمین داشته  
که آنچه بعد از زوی و زوان حاصل شود عزت و قدرش نمی اندود در عالم آخرت که عبادت  
از باعث و نشر و حساب کتاب جزای اعمال است جاگیر بهشت و عمارت عالی و چشم و حرم  
قصور و حور و علما گویند و نعمات عجیب که مالا یغنی است و لا اذنان است یعنی چشمی می بیند  
گوشی شنید و در لغت و وصف آن فرموده اند بی منت از زانی دارد و این نعمت دیدار  
بآن خوبی که بر سر وقت بندگان در بهشت جلوه افروز شده و بر آن سبب گویند از نعمات  
نواز از انوار کرم الهی است چنانکه فرموده اند سلام قولاً من رب الرحیم اما در بیان کرم که سلسله

الہی اجمالاً بیان کردیم و التنبیٰ است کہ چنانکہ سلاطین روزگار مردم آوارہ و اہل بغاوت را در  
 مجلس خود راہ غمی دہند و دیدار الہی ہم وابستہ بر چہن کردار و عمل صالح و ترک شرک و کفرست چنانکہ  
 از آیہ فرسگان بدجو القار و فلیعمل عملہا الخ و لا یشکر لہا احد امر احتم معلوم شود  
 پس اگر کسی انکار رویت باری بر سبیل محرومیت و محجوبیت در حق کسی کند کہ از جادہ اعطای  
 الہی امتثال ادا و نواہی بامی بدینند و بادوستان خدا و رسول مجتبیٰ عداوت در دل دارند و  
 لعن و طعن و سب کہ بشود ہوسنین نباشد اختیار نمایند بلکہ این را از جملہ عبادت شناسند و در حق  
 بعضی از ائمہ دین غلو کردہ البشازا بدرجہ الوہیت رسانند گنجائش دور و بدلیل آتی کہ  
 مذکور شد کہ اہل شرک مردم بدکیش از دولت دیدار محروم باشند اگرچہ بر کفار یکبار از قبیل یار  
 عام برای افزایش غم آنہا تجلی جمال رب العالمین میشود آخر آنہا ابد الابد محجوب محروم مانند و مینمایند  
 پاک طینت بحسب حاجت خویش بعضی ہر روز بعضی در یک ہفتہ و بعضی بہرہای از دولت دیار  
 بہر دور محفوظ شوند **الرقیب** نگہبان حافظ و در بعضی روایا بجای رقیب قریب واقع  
 شدہ و در و واحدی آورده کہ غزالی رحمۃ اللہ علیہ کہتہ است آنکہ ملاحظہ کند چیز را ملاحظہ لازم  
 دوام اورا رقیب گنید پس رجوع سہوار قابت بعلم و حفظ باشد باید دانست کہ این رقابت  
 الہی از ان است کہ بدانند کہ سائر بندگان در چہ کار اند و وقت عزیمت خود را چگونگی گذرانند  
 این کاری میکانند کہ فواید بکار آید یا از ان خرابی و ہلاکت نیفرزاید و آنکہ در روز ازل اہل  
 جنت مقرر شدہ اورا توفیق طاعت خود و اطاعت سید عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حق شدہ  
 و آنکہ از اہل نار و اورا از خود و ہستمان رسالت تحریف در و گردان می سازد

بیجا  
 رقابت

در قابت و بجا داشت خداوند عالم بر عیال صحت کسانی را حاصل است که در راه تقوی قدم نهند و با  
 بندگان الهی دوست و دشمن نگویند که دوستی با دشمنان شیوه رسولان در نهاییات است چنانکه در  
 در آخر سورة النحل میفرماید و اصبر و صامک الابلایه و لا تحزن علیهم و لا تکن فی ضیق مما یکونون  
 مع الذین یعصوا الذین هم محسنون **الحجیب** جواب هنده هر که او را جواب ادب الهی  
 مقابل دعا و سوال بقبول و عطا و نوال است چون از صفات سبعه الهی که در کتب اهل سنت مذکور است  
 واقف شوی درین اجابت و احاطه علمی شک رست بدل راه ده که سماعت و کلام که از صفات  
 باری تعالی است استدعی اجابت سوال سائل باشد و چون این اجابت دلیل خداوندی و وسایل  
 از وی نشان بندگی است چندین آیات درین باب وارد شده باین منطکه سائل که میگوید  
 که داشته دیگر بر ابراهیم صلوات الله علیه که هیچ خداوندی باین صفت کمال متصف نیست و لکن  
 از نه اصعب عباد که اباسی نظام دواوی کرام باشند کسی چیزی سوال کند اجابت ایشان را  
 اجابت الهی داند که ایشان بسبب غیاز و خرق عادات که امری از تعطیلات الهی است بران  
 سوال خیر و مطلق می شوند و هم درباره انجاء مراد سائل و مشیت مهم او امیدوار حکم الهی می باشد  
 و در امریکه اوده الهی باشد سکوت می ورزند و طریق ادب پیش میگیرند مخصوص آنیکه چون اولیا  
 کرام عالم الغیب نیستند و از الهام الهی بر زبان بایشان تائیدی و اعانتی نرسد سائل باید که  
 در عین سستی ایشان جانب حق را فرو نگذارد و اجابت ایشان را داخل اجابت محیب مطلق  
 داند و الله العلیق و المحسن و آیات قرآنی که بر عدم اجابت و بصارت و استدلالت کن بشل امری که  
 او ادعاه در قول بر ابراهیم بابت تم تعبد لا یسمع و لا یجهر و لا یفنی عنک شئاً وایه و الین می

در قابت و بجا داشت خداوند عالم بر عیال صحت کسانی را حاصل است که در راه تقوی قدم نهند و با  
 بندگان الهی دوست و دشمن نگویند که دوستی با دشمنان شیوه رسولان در نهاییات است چنانکه در  
 در آخر سورة النحل میفرماید و اصبر و صامک الابلایه و لا تحزن علیهم و لا تکن فی ضیق مما یکونون  
 مع الذین یعصوا الذین هم محسنون **الحجیب** جواب هنده هر که او را جواب ادب الهی  
 مقابل دعا و سوال بقبول و عطا و نوال است چون از صفات سبعه الهی که در کتب اهل سنت مذکور است  
 واقف شوی درین اجابت و احاطه علمی شک رست بدل راه ده که سماعت و کلام که از صفات  
 باری تعالی است استدعی اجابت سوال سائل باشد و چون این اجابت دلیل خداوندی و وسایل  
 از وی نشان بندگی است چندین آیات درین باب وارد شده باین منطکه سائل که میگوید  
 که داشته دیگر بر ابراهیم صلوات الله علیه که هیچ خداوندی باین صفت کمال متصف نیست و لکن  
 از نه اصعب عباد که اباسی نظام دواوی کرام باشند کسی چیزی سوال کند اجابت ایشان را  
 اجابت الهی داند که ایشان بسبب غیاز و خرق عادات که امری از تعطیلات الهی است بران  
 سوال خیر و مطلق می شوند و هم درباره انجاء مراد سائل و مشیت مهم او امیدوار حکم الهی می باشد  
 و در امریکه اوده الهی باشد سکوت می ورزند و طریق ادب پیش میگیرند مخصوص آنیکه چون اولیا  
 کرام عالم الغیب نیستند و از الهام الهی بر زبان بایشان تائیدی و اعانتی نرسد سائل باید که  
 در عین سستی ایشان جانب حق را فرو نگذارد و اجابت ایشان را داخل اجابت محیب مطلق  
 داند و الله العلیق و المحسن و آیات قرآنی که بر عدم اجابت و بصارت و استدلالت کن بشل امری که  
 او ادعاه در قول بر ابراهیم بابت تم تعبد لا یسمع و لا یجهر و لا یفنی عنک شئاً وایه و الین می

سن دون آنکه کم بختی و اذیاباوان بیداریم الذباب شبیه است که استغفار و امنه ضعف الطالب و المطلب  
 و امثال این آیات که در قرآن مجید بسیار آمده مخصوص است باصنام و انصاب که آدمیان با خود  
 شیطان از سنگ و گل و فلزات و زروسیم انواع صورت ثانی سازند و ازین صور مصنوعی قدرت  
 و قوت صانع حقیقی که عجیب الدعوات و قاضی الحاجات است طمع دارند و لاجرم در حق این کافران  
 که برگوش و هوش اینها پرده است **ختم الله علی قلوبهم و سمعهم علی البصائر** غشاوه و لهم عذاب عظیم  
 می فرمایند و دیگر باید دانست که از آثار رحمت و انوار هدایت اسم الحجیب که در دلها مومنین **قدیر**  
 تأثیر میسر نماید این است که دعوت داعی الله را که رسول الشقلین اند **صلی الله علیه و آله** و سلم در باب  
 بجا آوردن احکام کتاب سنت اجابت میکنند و این فریق را امت اجابت گویند و اینها  
 که شرف اسلام در دنیا فتنه اند و نشان را امت دعوت نامند از آنجمله اجابت دعوت اولیای  
 اسلام است که در فواح و نیاز بزرگان دین و اصحاب کبار و ائمه اطهار حسب طاعت و قدرت  
 خود سامان ضیافت همیای کرده برادران خود را هم از اغنیاء و مساکین و علما و فضلا و مشائخ  
 استدعایانند که درین ضیافت هم ثواب کثرت و اہم اجتماع مومنین و طلب خیر و برکت از  
 ارواح مقدسه بزرگان متصور است و این اجابت سنت رسول کریم است **صلی الله علیه و آله** و سلم  
 ازنی را باید که اگرچه داعی مرد سکین و فرومایه و کم قد بود و از تکبر و غرور از قبول آن پیلوتی نکند چه  
 از شیر شریف معلوم شده که آنحضرت در دعوت خانه هر یکی از اہل اسلام اگرچه چنایط و جدا بود  
 می رفتند و منزل و راجون منزل ماه شرف می بخشیدند و نیز این داعی را لازم است که در امثال  
 این ضیافت تا از مکروهات و ممنوعات شرعی حذر واجب دارند مثل حاضر کردن آلات

اجابت دعوت

اجابت دعوت  
صالح

نقصری و طلائع و سماع و رقص و سرگشت و لایعنی مثل آتش ز می غیره که درین ایام و خجرات دنیا و دین هر دو مشغول  
 است و در باب بسزدین نرسفرین عید است و اردو شده از آنجمله آید ان البسزدین کانوا اخوان الشیاطین باشد  
 یعنی اسراف کنندگان برادران شیطان اند و اسراف در هر چیز بد است خصوصاً در غذا و دین مثلاً رسم  
 عقیقه و فطام و رسم مکتب و بسم الله خوانی و ختم قرآن و روزه و دشمن و تزویج و نکاح و ولیمه و خلیه  
 ناز و بار و بد تر است از آنجمله اجابت سوال سائلین و قبول کردن التماس محتاجان است و این موجب  
 بسبب تخلف با ضلالت الی بغاضی الحاکم می ماند و این درجه است پس عالی سه تا توانی نگنی در حق  
 کسی تقصیری یا بد می یا در می یا قد می یا قلمی یا کلمه خیر در باب کسی گفتن یا در می یا بیاسی خاص طریقه از  
 بهر کار او پیش یکی از بزرگان روزگار رفتن یا کلمه چند نوشته دادن موجب اجر عظیم می باشد و هم درین  
 حسن خلق با مردم حاجت دارین و مقصود است چنانکه گفته اند سه در ساختن کار گران سعی نمانی  
 کار تو شود ساخته از فضل خدای تو و درین باب احتیاط کند که سر رشته اخلاص از دست نزود و به فخر و  
 سبایات و منت و احسان نهان کردن کرده او صانع او نشود که فی الواقع کار ساز عالم خداست و او مظهر کار  
 را و درین نزدیکی و اجری می کشند روایت است که چون یکی از ارباب حاجت نزد آن سرور علییه  
 الصلوٰه والسلام آمدی و آنحضرت اتفاقاً در نماز بود ندیدی نماز را کوتاه کرده بعد از آنجا مراد و مقصد او  
 بانه حاجات الهی می پذیرد گفت سه عبادت بر از دست خلق نیست تسبیح و سجاده و تکیه نیست  
 و ستان آنکه بذریعہ عشق و مکتوب چیزی از بزرگان و بزرگان سوال کنند حکم است که آن مکتوب  
 به بسم الله الرحمن الرحیم یا تمی از اسماء الهی حسب مطلب خود آغاز کنند و بعد نوشتن نامه تراب بر آن  
 ریزند یا راده ای که را بر حسن عبارت و بیان مانگانیست بلکه موثر سخن مقلب القلوب می دانیم

نکات  
 در این باب

در این باب  
 در این باب



پس تیب نشان خاکساری باشد کما جافی الحدیث از آنجمله اجابت سوال سلطان است که از سال  
دین احکام شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم سوال کنند که در صورت انگاهی از غرور  
و نخوت درین باب قصور کند فائده دین از برادران طالبان درین داشتن سبب اخذ آخرت  
خواهد بود و درین جواب دین پاسخ خاطر سائل اگر چه از اهل دوا باشد اینست و ساحت نکند  
و حق را بپوشد و در زمین و تخمین امور و وجه در سو ما عرفیه که سبب شدن از عجز سعادت و بدت مخفرت  
و تابعین و تبع تابعین در عالم رواج یافته و بدعت رنگ سنت و سنت صورت بدعت گرفته کموشند  
که بزرگی کتاب سنت الی یوم الیقین باقی است و چند آنکه زمانه از زمانه خاتم بعید شود آن قدر زیادت  
ثواب در اتباع سنت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بی شائبه شک ریب حاصل است و درین  
جواب دین از رفیق ولینت و موعظت حسن و تالیف قلوب برادران پهلوتی نکند و بدل قبح  
کند بد رگانه رسالت که داعی الله اند و کلام آنحضرت خلی سوز بود و اگر اعیانادر مجلس قبل قال  
بعده شنیدن قال الله و قال رسول الله بعضی از حضار از راه تعجب و حسد و کبر با او درشتی کنند و کلمات  
بی ادبی بر زبان آرند مغلوب خشم نشود که امر معروف و نهی منکر منصب نبیا و اولیا است و او  
این منصب را حوصله فراخ و تحمل تمام در کار است و دریای فراوان نشود و تیره بسنگ قیامت  
که بر بجهت تنگ است هنوز کم و نیز بهنگام مناظره دل ساسمین باید است آرد از مدح و ثنا و  
القاب پسندیده و اوصاف حمیده که ای پارانین اسلام را نمایند کنید و علای کلمه الله  
نمایند و سر بر پستان رسالت بصدق دل بنهید و سر مایه سعادت ابدی با تبع سنت حضرت  
رسالت پناهی حاصل کنید در صورت حسن کلام و خوبی ایتام او که خالصا و مخلصا بود

همچون

که سخن او مشهور شود ان شاء الله تعالی **الواسع** صاحب فراخی و وسعت و فراخ کننده رحمت و روزی در باب هر یکی از مخلوقات خود یا صاحب وسعت در ذات و صفات که این فراخی در قیاس نمکجند چنانکه گفته اند **اصول جنات جنت الدات** است که بعضیها الارض و السموات است و در باب کرسی باری که عبارت از عرش مجید است می فرماید **وسع کرسیه السموات والارض یعنی** تحت رب العالمین این قدر فراخ است که آسمان ما و زمین ما در آن گنجند پس از وسعت کرسی فراخی قدرت صاحب کرسی که ذوالعرش المجید فعال نماید صفت اوست **توان دانست** و از فراخی دایره صفات پسندیده باری است عز شأنه آنچه میفرماید **لا یكلف الله نفسا الا و سعه** یعنی تکلیف نمی دهد خداوند هیچ نفس را بکرنچه در فراخی حوصله و طاقت او بود و طلب اینکه آنچه از تاب توان او نیاید او را نفرماید مثلاً از کسیکه عاجز بود از قیام در نماز که گاهی است از ارکان نماز او نشسته قبول میفرماید و در حق پیرفانی بجای روزه فدیة طعام قبول دارد و چون قبل از حلال حال انصاب تلف شود زکوة معاف میکند و در حج کعبه اگر در طریق امان نبود در باب صاحب عتبات تاخیر امعاف میفرماید و در باب طهارت بعد از بیماری و عدم آب محکم تیمم میکند قس علی هذا و شکمه فراخی روزی می خواهد باید که اسم الواسع را در دهن کند و کذا لک نکه فراخی حوصله و اسیر از مغلوب نفس و خشم و غضب شده باین اسم الواسع را در دهن کند **الحکیم** صاحب کامله و حکمت عبارت است از کمال علم و حسن عمل و بعضی گویند حکیم است که عالم بود و بجای حق اشیا و امور کلی و جزوی و هر کار او خالی از حکمت نبود اگر مرد عارف در همه ذرات کائنات ب دیده بصیرت نظر کند هیچ موجود را از حیوان و جماد و نبات خالی از فاعله و حکمت نیابد بنا

مختلف است بعد از دست

همچون

هر منفعت و مضرت بهم حکمت است در شه و نیش و شکر و زهر و ناید متفهم است اما نظر کننده مکتب  
 باید و این بنیده را عارف و ناظر فی الاشیا گویند و آیه ان فی خلق السموات و الارض اختلا  
 اللیل و النهار لآیات لا ولی الا لباب از ادراک شیاء خبری دهد دیگر باید دانست که نزد اهل  
 شرع حکمت بر دو نوع است یکی حکمت علمی یا بی دهم حکمت علمی و حکمت علمی علم فقه و تصوف گویند  
 و سن یوت حکمت فقهی خبر اکثر اشارت بعلم فقه و علم مکارم اخلاق و معرفت باری است  
 جل شان و حکمت یونان که از اقوال فلاسفه و باب آسمان زمین و طبیعات الهیات و کتب این فن  
 نوشته اند پیش از ثمان شرح تبا فنی پیش نباشد اما آنچه در فن علاج بدن بدن فنی شریف است  
 و خواص الاشیا از تجربه دانسته ذکر کرده اند و طلب نام دارد از ان دایره ضلالت خارج است  
 و علم طب هم بر دو قسم بود نظری و عملی نظری عبارت از معلوم کردن مزاج و نبض و غیره است  
 عملی مراد از علاج امراض باشد و آنچه اقوال فلاسفه در کتب عقائد اهل اسلام آورده اند بقول انتم  
 سلف خواندن و دانستن آن حرام با چنانکه شیخ جمال الدین سوطی رحمه الله علیه در رساله عقاید  
 نوشته اند قسم دوم که حکمت عملی است در شرع عبارت است از تدبیر منزلت و حسن معاشرت با  
 نوع یا کردن کاری بحسب سیر که از زور بازو بر نیاید و رام کردن سرکشان و نرم کردن سنگدلان  
 و باز داشتن فاسقان از فسق ازین قبیل بود و صاحب حکمت ایمانی را فقیه گویند و خداوند حکمت  
 عملی را ادیب استاد خوانند و دو کلمات طبقات صاحب جوامع الکلم علیه افضل التحیه و التسلیت  
 اطلاق حکیم بر عالم و فقیه آمده چنانکه فرموده اند ایاکان سب حکما یعنی جذر کن از دشت نام  
 و اوان عالم دین مقصد اند که تو همین متخیر او اگر چه در بعضی اوقات به تقاضا بشریت محتاج گاه

حکمت علمی  
 حکمت عملی

حکمت  
 نوع

گنذر و انباشد که بکریم و تعظیم و بر سائر مسلمانان واجب است چنانکه فرموده اند من اکرم عالما بقدر  
الکرسی یعنی کسیکه تعظیم و ارشاد کند او بکریم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میکند زیرا که علمای  
الکریم از بهر دین خوانده اند و ارشاد رسول الله و کسیکه علم از بهر دنیا خوانده غرور و در دل پیدا کند  
و حمایت شریعت و قطع و منع بدعت و ایضا است نکند دل او مرده است و نفس زنده اینجاست  
که فرموده اند علم چون بدل زنیاری بود و علم چون برتن زنیاری بود و الله الموفقی مخفی  
که حکیم علی الاطلاق در مخفیات در بسا اشیا انواع منفعت دیوت کرده از اسطر بهر اسم النافع ساخته  
اقسام فو اگر در جوب شیر و شکر و شهید ازین بابند و بر مثال بن نعمات و جنت هم ثمرات  
اندیده که در رنگ تشابه و در طعم و مزه مختلف با می بخشد و انهار شیر و شهید مصفی و شراب مهور  
جاری که اند که از ان سائر بنده کان مخطوط و بهر یاب شود و بسا اشیا ی زهری از قسم  
نبات و چون مثل شیش و مار و کز و میه کرده ایشان ظاهر اسم الصار کنند اما بنده کان عبرت پذیر معلوم کنند  
که چون در دنیا صفت و گزند آنها معلوم شود و دریابند که ز قوم و خیر و عیب و ما جبین چه قدر زهر  
داشته باشند خصوصا اگر دم بجا اگر مریض عجزاره بملک می باشد پس کشمی که در دوح نشو و نمایان  
حدت و سورت نمیشد و چه قدر خواهد بود و در حدیث شریف آمده که اگر کژوم جبین نمیشد خود را می  
و آب دریا اندازد از فوط حدت آب دریا جوش کند و بسا چیزهاست که حکمت الهی ازان بنده کا  
آورده معلوم نشده بسبب مخفی بودن احوال آن پس هر چیزی که می بینی خالی از حکمت نباشد  
که اصل الحکیم لا یخفی عن الحکیم گفته اند و این اعتقاد از ضروریات و واجبات بود و در بحر الجواهر آورده  
که نعمان علیه السلام حکیمی کامل بود و فرزند خود را وصیت کرد ای فرزند مجلس علما را طلب کن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نور احمد صاحب  
خانم غفر

زیرا که حق تعالی دل های مرده را بوسیله علم زنده می کند و نیز فرموده ای فرزند اگر کسی بر اسم رسالت  
 روانه میکند چنانکه اختیار کند اگر حکیم یعنی دانشمند را بدست نیابد خود و سفیر خود باش و از جمله نصایح  
 دوست ای برادر اعتماد کن بر دنیا و دوستی دنیا را بدل راه مده زیرا که تو از بهر این کار آفریده  
 نشدی و دنیا نزدیک خداوندی و سبکترین مخلوقات است در و در احمدی آورده که  
 ذوالنون مصری رحمه الله علیه در کتاب سلوک شنید که در ملک مغرب مروی است بعلم و حکمت  
 مشهور زیارت او رفت و از وی التماس صیغی کرد که بجا را آید فرمود ای ذوالنون بر وصیت  
 من عمل کنی گفت آری اگر خدا توفیق دهد فرمود دنیا را دوست مدار و فقر را غنا شمر بار  
 نعمت و ان مسخ را عطا گیر با غیر حق انس بگیر خواری را عزت پذیر و حیات را موت شناس  
 و اطاعت الهی را حرمت خود انکار و توکل را معاش خود گردان و دل را از خیال غیر الله  
 بپرداز **الودود** دوست دارنده مومنان را از مودت بمعنی دوست داشتن  
 و بعضی علماء گویند که مودت عبارت است از کمال محبت و دوستی و در شرح الحریز آورده که  
 الودود المبالغ فی الود و هو المحب بالتحب و ازین معلوم می شود که وود بمعنی دوست دارند  
 عمل نیک باشد و مال برود و احد است که مومنان را حق تعالی محض بسبب اعمال صالحه دوست  
 می دارد و در تفسیر رضای آورده که الودود المحب لمن اطلع یعنی دوست دارند مومنان  
 و تا مجذبان کما قال تعالی و هو الغفور الودود و ذوالعرش المجید فعال لما يريد مطلب اینکه  
 خداوند عالم بخشنده گناهاران و محب نیکوکاران خداوند عرش مجید گنایان و بزرگ ذات و  
 صفات خود در قدرت و حکمت یگانه است و بحمد صفت عرش رب العالمین هم آمده درین

الودود  
 دوست داشتن

# المجلد

باید که بجز خوانند صاحب مجد و شرف به اخوه ما جلدنجد مجدی بزرگی و شرف و هی  
 القاموس المجدین الشرف والکرم و عرض حال خاکساری چون پیش او کنم تا بر زبان مانم  
 نخستین وصف مجد شاه را و در شرح الحرب گفته المجد سعة الکرم و درین جا بمنی است  
 و بزرگی بود **الْبَاعِثُ** بر انگیزنده مردگان از گور و نام از خواب و فرستنده  
 رسولان بسوی خلق از بعثت بمعنی برانگیختن و فرستادن و بعثت مرادف اند  
 و آن حضرت علیه الصلوة والسلام مبعوث اند بسوی ثقلین یعنی جن و انس و در دعای ابراهیم  
 علیه السلام که در وفات مذکور است آمده و اباحت فیهم رسولاً منهم و یکم و یکم و یکم و این  
 رسول رسول آخر زمان است که به تزیین اخلاق و تعلیم علم حکمت ایمانی به طفیل آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله وسلم میرشته و در حدیث شریف آمده که فرمود آنحضرت علیه الصلوة والسلام حق است  
 مرا بسوی خلائق مبعوث کرده و فرمود مرا پروردگار من که آتای مبعوثی را و صلیب را بشکنم و غزالی  
 رحمه الله علیه در سیر شریف آورده که فرمود آن حضرت معاذ رضی الله عنه را در آن حدیث  
 که شامل مکارم اخلاق و زمام اخلاق است و از سبب الاسلام الله و الباطل و الفناء و المعاد  
 کلمات و کل فی و ثانی آخر الحدیث یعنی دور کرد دین اسلام با زنی و فعل لغو و سرود و بهانه  
 آن و هر سازیکه از تار آهن یا عصب از نذ و امام محمد غزالی در کیمیا سعادت که ترجمه آن  
 قبل از چند سال در هندی نوشته شد در بیان سرود و غنا تطویل بجای آورده و ظاهر است  
 که پیش از تصدیق فی الحجة در زمانه اهل حق و تقوی بوده اند و همه توصیف او درین  
 منوط بشرط است که در آن مجلس امیر نباشد و امر دوزن حاضر بنود و اهل مجلس

صاحب مجد

صاحب مجد

صاحب مجد

صاحب مجد

صاحب مجد

صاحب مجد

صاحب مجد

صاحب مجد

مخصوص باشند و وجد و حال آنها برای ریا بنود و برای مال دنیاوی سرود نکنند و این شرط را  
 در عوارف معارف ذکر کرده فتوی بحکمست خدا و او اند و آن عبارت در نصاب الاحتساب  
 هم آورده اند و خواه جتید بغدادی که سید الطایفه است از سماع توبه کرده و سائل از فرمود  
 که گوینده مخلص باقی است و نه شوق خدا پرست لاجرم توبه کردم و توبه کردن شیخ سعدی از  
 سماع بارشاد مرشد او شیخ شمس الدین رحمه الله علیه خود در کتابستان که هست  
 جامع احکام شریعت و طریقت مذکور است با وجود این دلائل از آیات قرآنی و احادیث  
 بنوی و طریقه سلف صالح درین جزو زمان این فعل منکر و عالم خبی رواج یافته و خواص  
 و عوام درین باب بحث و تکرار می کنند و میگویند که سماع درست است و آنکه حرام کرده  
 خدا و رسول حلال دانند و یا حلیت آن بیان کنند کافر گردانند و بآنکه نهاده و تنه میکنند  
 میکنند کسی را که ذوق شنیدن نغمه میکند ازین فعل حرام توبه کرده از قاری خوش الحان  
 آیات قرآن را بشنود یا قصاید نغمه و مناقب اصحاب کبار و ائمه اطهار و غوث الاعظم  
 عبدالقادر جیلانی رضی الله عنهم سماعت کنند که درین شغل هم تسکین قلب هم ثواب آخرت  
 و هم سلوک راه هدایت متصور است و الله الموفق و المبین **الشهید** علیم  
 و داناکه از عالم هیچ چیز غایب نیست یا حاضر و همه جا و گواه از شهود و معنی حاضر آمدن یا  
 از شهادت بمعنی گواهی دادن قال تعالی و کفی بالله شهیدا و جای که برویانت احد  
 الخصم یا عجمی باشد و گواه ظاهر موجود نبوده شهادت خدا کفایت میکند بشرط آنکه خصم  
 طاعت حاصل شود و دیگر باید دانست که اگر کسی در مقدمات دنیاوی خدا و رسول را

این کتاب  
 در کتابخانه  
 مجلس شورای  
 اسلامی  
 تهران

شاید گویند روان باشد و عقود از آن منقطع نشود و اگر رسول کیم را شاگرد گرداند عاصی شود که در آن  
 اطلاق غیب وانی آنحضرت علیه الصلوٰۃ السلام یافته می شود و حال آنکه علم غیب نبوی قرآن  
 حدیث محض بذات باری است جل شانہ چنانکه گفته اند **علم غیبی کسی نیست** و اندک جزو بود  
 هر کسی بگوید که من عالم از و باور مدار که مصطفی هم خود گفتی تا گفتی جبرئیل از خبر بدیش هم گفتی تا  
 گفتی کردگار تو هر که بر این اسم شریف بدل یان آورد در کارهای که در پرده خلوت و گوشه  
 صحرایکند سر رشته خوف و خجست از دست نخواهد داد و به نفس اماره خواهد گفت ای ضیث  
 چرا خواهی میکنی و مرا از راه میبری خداوند من شهید است او که در امر می بیند از آثار کرامت  
 و هدایت این اسم این است که خود را در جماعه شهودیه داخل کنی که در دیده بصیرت و ذات  
 کائنات مراتب شهود و حال سلطنت گردد و در مصنوعات صانع حقیقی را مشاهده کنی و از هر  
 آنکی غافل نباشی **الحق ثابت** و هست در مقابل باطل و نیست چون حق تعالی رسول  
 آخر زمان را فتح مکه نصیب کرد و بر کفار قریش فیروزی داد آنحضرت بکعبه رآمده علی مرتضی  
 کرم الله وجهه را بر دوش مبارک خود سوار کردند و چوب پاره بدست امیر المومنین دادند  
 تا بنان بدان اشاره فرماید و این آیت می خواند قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان  
 زهوقاً یعنی بگو که دین حق آمد و باطل نیست شد بدرستیکه باطل معدوم شوند است  
 بتان با عجز از این آیت از طاقتهای بلند کعبه سرنگون می افتد و ندای برادر اسم حق را  
 دور گردانی باطل حکم سبقت دارد و اگر این اسم صفت را با اسم ذات که الله حق باشد  
 برود کنی و در نیم شب یا صبح صادق بذر آن چهار اسم گرم باشی حیات لا باطله اند نهاد و تو بدر

جمع  
 جامع  
 جامع



5/5

الحق

برای

۱۰۰

۸۴  
و نفس فاعله عاجز و مغلوب شده دیگر ترا بسوی بقا و اعلان نبرد انشا الله تعالی الوکیل  
مستغفل مصالح امور معاش و معابدندگان و کسین آنست که کاری را با و او گذارند و نام افتر  
و دوست دیهند او تعالی از فطر رحمت خود کفیل کارهای عباد شده لاجرم او را نعم الوکیل  
گویند حسب الله و نعم الوکیل ای برادر چون در مقدمات و قضایا وکیل مرد فطن و لیسب بود  
مواکل و ارباب دل دوست می دارد و می گویند که من وکیل کی که بگویم هر خدمت از دست اختیار کرده ام  
حق تعالی در بند ولست امور این جهان آن جهان از کمال رحمت و کرم بر ذمه خود گرفته  
است باید که در تشویش نباشی عشق و محبت او را در دل خویش جای دهی و اگر از وی غافل شو  
در خیر آن نقصان خود سعی کرده باشی **القوة** توانا و صاحب قدرت و قدرت ها  
بر همه فاعله عاجز کردن و نگه داشتن صاحبان معرفت را قوت آبی بخند و جوه و نه نشین گردد  
کی آنکه ید الله یعنی دست قدرت او بالاترین دست ماست و وسعت قدرت او بجای است که  
سموات سبعة در قبضه او اندکما قال تعالی و السموات سطویات میمینه دوم آنکه افواج قاهره او بر  
آسمان زمین که عبارت از ملائکه جن انس است بسیار و حیاب اند خسف و سحق و عرق و حرق  
و طاعون و انواع بلیات در وقت غضب بر سر بندگان نازل می شود سیوم آنکه قلوب بندگان  
در انگشت این بادشاه است یقینها کیف نشا میگرداند از اجناس که شیت او بوده یا بعضی را  
بسیار از پشت می برد و بعضی را قود جهنم می سازد و گاهی که کار شرمنده را که بخشیده  
در جات آخرت می بخشد و گاهی عابد متکبر را معضوب ساخته و راسخ السافلین را اندازد و جهنم  
اینکه قوت او از بی و ابد است و او محتاج نمایند یاران و فرزندان و برادران نیست چنان



و در نهایت قادر چون قدرت بدرجه بالغه رسد قوی باشد و چون شدید القوه بود متین باشد  
 و در اسما حسنی مبین با موصوفه معنی روشن بدل متین نیز وارد است فائده بدانکه در حدیث  
 شریف رفان مجید رحیل الله المتین بنی ریسما کن تو گفته اند که هر کس که آنرا بدست گیرد عظام  
 کند از مرط استقیم که در سوره فاتحه مذکور است اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت  
 علیهم و این راه اهل سنت و جماعت است معنی دین اسلام گم نشود و آنچه حق تعالی فرموده  
 و اعقبه و بحمل الله جمیعاً و لا تقرقوا بهمین یمنون هدایت مشحون است و حاصل مطلب آیت قرآن  
 حدیث شریف که بالا مذکور شد رجوع میشود بسوی اعتصام بکتاب الله و سنت رسول الله که یکی  
 وحی متکلمه و دیگری غیر متکلمه است چنانکه علما دین نوشته اند و حدیث سنت رسول الله بحکم و ما  
 ینتطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی از قبیل کلام الله خواهد بود و باید دانست که تلاوت قرآن  
 افضل از کار و موجب انواع برکات و دفع شیطان است چنانکه در حدیث آمده خانه که در آن  
 قرآن تلاوت کنند شیطان از آن بگریزد و حضرت علیه الصلوه و السلام مومنی را که قرآن  
 خواند به ترنج تشبیه کرده و در خانه که میوه ترنج باشد جن در آن خانه نزود و دیگر فرمود که این  
 بزرگی در باب دفع شیطان میرساند پس تلاوت قرآن از جمله ضروریات دین و واجبات  
 باشد و در حدیث شریف آمده آنکه قرآن را تعهد و خدمت نکند در روز محشر بی دست  
 محشور شود و آنکه خوانده آنرا فراموش کند محشور شود چنانکه گوشت بر خساره ادب نود  
 و اهل اسلام را باید که اولاد اطفال را از ختم قرآن بشرف سازند و اگر بزرگوار فرصت  
 ندهند سپاره تبارک و تعالی را از مهمات دانش و طالبان علم دین را لازم

این کتاب  
 در  
 خانه تلاوت  
 قرآن

که هر روز پاره از قرآن تلاوت کنند اگر چه یک دو رکوع بود و نظر کردن در تفسیر قرآن نیز خوب  
تجرب و علم دین خواهد بود و فضائل تلاوت قرآن در احادیث بسیار آمده و تأثیر آیات  
قرآن خصوصاً آیات رحمت و آیات عذاب این است که مومن متقی از ان بگریه و زاری می آید

چنانکه میفرمایند و اذ اسموا اما انزل علی الرسول تری عینهم فی البوح معاً فواسم الحق  
درین آیت بیان گریه و بکائی خاشعین است و آن حضرت علیه الصلوة والسلام چون تلاوت  
قرآن میکرد و گریه میکرد و حق تعالی در تأثیر این کلام شریف میفرماید و انزلنا هذا القرآن  
علی حبس راجعاً خاشعاً مستعده عارضه الله یعنی اگر نازل کنیم این کلام موثر را بر کوه برآیند  
و در خاشع و پراکنده شونده از خوف الهی مقصود آنکه سنگی که گداز سنگ بهم بیشتر است  
که سنگ آب شد و در دلها ایشان اثری پدید نیامد ای برادر چون نامه از طرف برادر  
و دوست تو بتو رسد از ابی خواندن نمی گذاری بلکه مکرر بخوانی و قرآن فی الحقیقت نامه  
رب العالمین بسوی بندگان او که جبرئیل علیه السلام آنرا از نزد خداوند تعالی نزد یک مخفی  
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آورده و حضرت علیه الصلوة والسلام تبلیغ وحی کرده و بر  
است عرضه داده و پیمان چیست که به آنحضرت رسید بی کم و بیش تو چنین نامه جلیل القدر را که  
از آسمان برای هدایت تو فرستاده اند بخوانی و آنرا دستور العمل خود یعنی سازی بی خیزد زینکه  
اگر این نامه ما را خوانده بر طاق نسیمانی با تو خصوصت کند و اگر بخوانی و بر سر چشم گذاری  
و خدا منش بکآری یا بگوشت رغبت از حفاظ و فادیان بشنوی یا چشمش را دت بسوی او نگاه  
کنی درین همه صورت ما شفاعت تو نماید و تراز آتش و درخ نگاه دارد و الهام جانی فی الحدیث

۱۰ اول و آخر قرآن زچہ بآمد مسین یعنی اندر ره دین ره بر تو قرآن پس تو حکم ایم لایست  
 الا المظهر و ن برای مس قرآن طهارت و وضو واجب است و در حالت حدث بجهنم که زبان  
 را خواندن روا بود و در حالت حدث اگر که جنابت و احتلام است روا بود اما درین حالت هم  
 به نیت دعا یک سه ره اقصرا یا یک آیت قصیره خواندن جائز باشد چنانکه در کتب فقه ذکر کرده اند  
 چون دل بوس پاک است و ضرورت دفع کردند دیو و پری لاحق شده رخصت تلاوت در  
 عالم جنابت داده اند و الله اعلم دیگر باید دانست که فرقان مجید از ان باب است که در  
 امور تنبیه هم از ان برکت و سمیت جویند بخلاف این درین خبر و زمان اکثر عوام الناس  
 و بعضی خواص هم قرآن در وقت تعزیت برای ایصال ثواب باموات بخوانند و دیگر اوقات  
 آنرا میخوانند نقد دین را چه کس آمده عرفی در پیش که بجز مرده زحافط بخود قرآن را  
 درین یکی سله ضروری دانستی است که قرآن صغیر که آنرا هیچکس نماند و بخط باریک کمال خرد  
 و کوچکی گاه می دارند از قبیل بدعات است امیر المومنین عمر بن خطاب رضی الله عنه یکی را که قرآن  
 بخط باریکی نوشت تعزیر داد و فرمود که عظموا القرآن مطلب اینکه بقدم علی بن ابی طالب  
 و صفیاست آن بنامید نیز حکمت امیر المومنین درین امر این است که چون قرآن بخط خفی نوشته  
 شود پیران کهن سال را که ضعف بصر دارند بکار نیاید حالانکه اینها به نسبت جوانان لائق  
 تلاوت و ذکر الله بیشتر اند یا حکمت این بود که یهود و نصاری تورات و انجیل را بکمال  
 طبع کرده در جیب گریبان می گذارند و بآب طلا جلد و حاشیه آنرا مسطلامی سازند باین  
 مومنین از تشبیه اینها در برابر مخصوصا در نگاهداشتن قرآن مجید بطرز ایشان اجتناب

در این باب  
 در این باب

حکمت  
 در این باب

نمایند و چون اینها احکام الهی را در نمی بینند تخفیف دستخاف اینها گنجایش دارد و برخلاف مومنان که  
 انبار روحی و غیر حالت رسول آخر زمان را بشو آرند نافه سوار می آنحضرت همگام نزول وحی ایشان  
 خبرت چو بار کی خط و خفت و سبکی وزن پسند کنند پس علم الت و سیاست سر از اسلام حضرت عمر  
 عادل رضی الله عنه شعر و نثری بر کمال حکمت باشد که لا یخفی علی اولی الالباب **الولی** یا نهی  
 یا تصرف کننده در امور بندگان یا دوست دارنده و نزدیکش زنده از ولایت بمعنی یاری  
 و تصرف کردن در دوست داشتن و در شرح الخرب گفته الولی المحب و الیاء و ما صرح بهم یعنی دوست دارند  
 دوستان یاری دهند ایشان و در بندگان الهی دلی کسی را گویند که دوست خدا باشد و این  
 ز ولایت گویند و ولی را باید که از علم ظاهر و باطن خبر دارد و زیرا که در حدیث آمده ما اتخذ الله  
 ولیا جابلا قطیع یعنی حق تعالی چاهلی علم را که از مسائل شریعت و طریقت آگاه بنود منصب است  
 نمی بخشد و اولیای کرام را از حق تعالی در برابر ترانید و اعانت میرسد و حل و عقد امور بندگان  
 قدرتی دارند و ایشان را در دنیا خوف مرگ ظالمان و در عقبی قیامت اندیشه مواخذه  
 آخرت نمی باشد چنانکه فرموده الا ان اولیا الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ای برادر چون  
 کسی با حق تعالی دوستی صادق باشد او را از مخلوقات چه اندیشه و در روز قیامت  
 دشمنان و منکران رسول کریم را که از جاده طاعت الهی و طاعت رسالت پناهی قدم بریزند  
 نهند و او گیر و مواخذه میشو می آید حدیث مسکن الله کان الله له یعنی آنکه از ان خدا بود  
 حق تعالی بکرم و رحمت خود کار سازد و دوست او می شود بر اصل شکل کافی است **سوال**  
 اینکه میگوند که الولاية افضل من النبوة چه معنی دارد و **جواب** ولایت توجیهی الله را

در بیان

در بیان

در بیان

بنوت توجیه الی الخفی را گویند پس لایب توجیه بنده بسوی مولانا توجیه او بسوی خلایق افضل است  
و این فضیلت در ولایت ولی نسبت به بنوت بنی چنانکه بعضی گمان برند درست نباشد فافهم  
چون ولایت امر است پس شریف گرامی که بجا آوردن ذوالفیض و سنن و نوافل و اتباع آنحضرت  
در همه کار ولی را لازم است درین جزو زمان از حسن اعتقاد مردم کم فهم فاجران و فاسقان  
اهل اباحت را که در قید شیع شریف نمی باشند بدرجه ولایت میرساند ولی خبری آنها را  
از امور طریقت خیال نمیکند و معنی اصل ولایت که توجیه الی الله است در آن نمی یابند و این  
محل عبرت باشد که کاشیطان می کنند نامش ولی اگر ولی این است نسبت بروی کواکب  
جمله او یا امیرالمومنین علی بن ابی طالب است که هم شریعت و احادی و هم طریقت را معاون بود  
دنیا را ترک داد و تسبیحات سه نان بادشاه ملک عقبی شد و نفس اماره را کم کرد و در جهاد  
اکبر و اصغر نام آور شد تا زار کمال خشوع و خضوع بجا آوردی و از بهر بازی حذر کرده است  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را از ان منع میفرمود بآنکه تمام چنانکه وقتی جماعتی را  
دید که در بازی شطرنج مشغول بودند و حواس ظاهری و باطنی اینها در عرصه باطنی نکال  
معروف بود فرمود و ما هذه التامیل التي انتم بها عاكفون یعنی این چه صورت های صنایع  
است که در آن مشغول شده آید مهربان شطرنج از جهت بد خویشان قرار داد و تا مسلمانان  
متنبه شوند از انواع بهر خصوص بازی شطرنج که در آن شیخی فائده است اجتناب نمایند  
و در نصاب الاحساب آورده که بازی شطرنج در مذاهب اربعه حرام است و شافعی گفته  
از قول خود که ما بین العصر و المغرب ظلمین ما برای آموزش قاعده جنگ مجازت داده بود

توضیح و تفسیر

توضیح و تفسیر

بر جمع کرده و دیگر بر حلیت آن دلیل باقی نماند **الحمد لله** مستوده و محمود و در همه افعال و  
 ستایش کننده ذات و صفات خود و کلام خویش حمد و محبت ستودن مستوده شدن بدست  
 چون ستایش باری در میان آید حمد و حامد و محمود را خیال باید کرد و همه شبایی که در میان آسمان  
 و زمین اند در حمد و ستایش الهی بزبان حال و قال اشتغال دارند چنانکه سیف نماید و آن بخت  
 شایع بحد یعنی بر چیزی از مخلوقات او تسبیح گفتن بجایرت بجان الله بحد شغول را  
 و سوره فاتحه که عنوان کتاب است بحد آغاز کرده اند تا بنده گان را طریق ستایش معلوم  
 الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم و حقیقت حمد شای رب العالمین است در برابر احسان عطا  
 جزیل چون ستایش مخلوق در میان آید لحاظ مدح و ماح و محمود باید کرد و مدح با عتبار  
 عرف بر دو نوع بود یکی مدح اهل دین که پیغمبران و اولیا و صلی است اند و این مدح در نظم و نثر و  
 حسنات و سبب نزول رحمت بود کسی که یارای مدح بود و این باب کو تهای کند و درین مدح ادب  
 این است که مقربان درگاه آله را بدیده الوهیت نرساند و کمالات ذاتی و صفاتی این بزرگان  
 که در عبادت الهی و مکارم اخلاق و اشتد بیان کند بطوری که قاری و مسلم را از ان فایده  
 دوم مدح اغنیاء اهل دول و ازین حتی المقدور عذر اولی و اگر چاره نبود در مدح اینها غلو نکند که  
 و ثابت قائل سبب غرور و نخوت مدح خواهد بود چنانکه ظهیر فارابی گفته بود **مدح** نه کفری  
 بنده اندیشه زیر پای ملوک و سوسه بر کباب قزلی سلطان پیدا بود و تاریخ آورده اند که ازین شعر  
 قائل از یابی رسید که وزیر سلطان که با و عداوت نهانی داشت بفرض گفت که گوینده ازین  
 سخن خدمت کجی پای سلطان کرده است بادشاه آنرا باور کرد و حکم کشتن داده سید عالم که

تسبیح

فان حمد و تسبیح را

مدح است

مدح ازین



لای تقبل از صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است: **التراب فی وجهه المدا صحن یعنی خاک اندازید در**  
**چهره کسی که از روی شوق و چاهلوس در مع غلوه کند و برای اغراض دنیاوی سیاه را سپید و زنی**  
**کافور گویند پس اگر دیکر از امرای اسلام صفت عدل و سخاوت احسان یافته شود توان او را ستود**  
**و اگر نباشد برای توفیق بطریق جمیل دعا باید کرد و امری خلاف واقع نباید گفت و در باب برادران**

دین خود را آئینه و از منظر عیب بهتر باید کرد که المؤمن مرآة المؤمن در حدیث واقع است  
**المحصى** شمرنده و احاطه کننده هر شیئی از احصا بمعنی شمردن و دانستن بر سبیل  
 و احاطت علمی در رد احمدی آورده که غزالی رحمه الله علیه محصى ایجا لم تعبیر کرده و گفته که علم را چون  
 اضافت کنند بمعلومات از مصیبت عدد و احاطت بدان آنرا احصا و محصى گویند و چون صفت

احصا بکمال محقق باری است جلشانه و از آدمی امکان ندارد و میفرماید و ان تعدوا نعمته الله  
 لا تحصوها یعنی اگر شمار کنید نعمات الهی را شمار نوانید کرد **المبدی** نوزدهمین  
 ابداع بمعنی نوآفریدن و ابداع نیز بمعنی ابداع آمده مبدع مبدی گویند و انشا و انشای که مصدر و  
 فاعل است بهمن معنی آمده و قادر علی الاطلاق برابر انشای قوت قدرت دارد و هر چه خواست پیدا

کرد و میکند و خواهد کرد از ازل تا با بصفت ابد و ابد و ابد است پیدا شدن فایان در  
 آب باران و انواع کرم نادر فاذورات و آب گنده و زکرم و در میان خشت ها و مانند آن  
 از جمله صفت ابداع است فسبحان الله احسن الخلق **المعید** بازگرداننده  
 از اعاده بمعنی بازگردانیدن مراد از زنده کننده مرگان است از قبور و این را  
 اعاده اجسام گویند که بعد از نفخ صور از روی حدیث شریف هارمان از آسمان آید و

در آفرینش

در آفرینش

در آفرینش

در آفرینش

بحسب الذنب که استخوانی کوچک در کمرگاه و خاک گور از آن خورده جسم حیوان و انسان بر عید و حساب و کتاب جزا  
 اعمال و غیره مجمل بدو بعد عبور بر بلراطینان با بخت و گنه کاران را بدو نوح داخل کند که غارت  
 پرستان انکار اعاده اجسام و خسرو نشتر میکنند و اعاده را از قدرت الهی بعید می دانند حالانکه  
 اعاده جسم در حق خالق که اول آنرا آفریده بود آیهون و کسان ترست و درین باب  
 آیات و احادیث بسیار آمده مردوس صاحب خرد هرگز انکار آن نخواهد کرد چون دو  
 صفت ابد او اعاده برای نظم کارخانه معاش و معاد مستلزم اند حق تعالی در سورة البروج  
 میفرماید ان بطش ربک لشئ یذکره یذکره یعنی گرفتن و مواخذة کردن پروردگار تو تحت است  
 تحقیق که او تعالی نوید می کند و باز اعاده اسامی می فرماید تا حکمت ابد او آفرینش فوت  
 نشود و فعل حکمت نگردد چنانکه میفرماید انما خلقناکم عبثا فانی لیکان می برید که ما آفریدیم  
 شمار عبث که بعد گذشتن حیات دنیای حیات آخرت نخواهد بود و یگان و طبعان خلق  
 در بهشت و بدکاران و مشرکان خلق در دوزخ بطور جزاء عمل نخواهد بود و هم درین اعاده از  
 آیات و حدیث شریف صورت آدمی بطرز عمل او خواهد بود و فائده در تفسیر عیناوی بعد است  
 فتاوت افواجا آورده که فرمود آنحضرت علیه الصلوة و السلام که از امت من در روز خسر مرد  
 ده فرقه باشند بعضی بر صورت بزرگان و بعضی بر صورت خضران و بعضی بر سرنگون آیند  
 کشیده شده بروی آنها و بعضی نابینان و بعضی کران و لالان و بعضی غایبگان زبان  
 باشند در حالی که زبان آنها بر سینه افتد و در میان آنها جاری باشد و بعضی دست  
 و پای بریده و بعضی بر دامن آتش کشیده آیند و بعضی در گندگی لباس یاده از مردار باشند

مناجات  
 صورت  
 عبادان  
 در روز  
 محشر

و بعضی بر این آوده بظفران پوشند پس تغییر کرد آنحضرت که ایشان غمنازان و ربو خواران  
و قاضیان حاکمان ظالم و متکبران در عمل خود و عالمان بی عمل و انداز رسانیان همسایگان  
و فتنه انگیزان انده مردم شهرت پرست و مانعان خیرات و زکوٰه و اهل نجاست و متکبران از معرفت  
این رساله میگورید که چون حال است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این باشد حال دیگر بزرگان

و متکبران در گاه رسالت چه خواهد بود و خود با همه من بشود و الفضا و من سیات اعمالان  
**الحی** بخشیده نعمت حیات که از پرده عدم عالم الوجود دور و مخوفات ذ  
روح راحیات بخشید بخج من المیت و بخج المیت من الحی صفت کمال دوست و دین  
احیای باری جلشانه شامل بر احیای اولین و آخرین و حیات جسم و حیات دل بنور ایمان  
که عبارت از حیات و دنیاوی و حیات آخرت باشد و از احیای اموات نامد متناهی

الحی

الذی بیده الملك هو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت و الحیوة لیبذلکم انیکم احسن عبادیه  
سیفر فاید و کنتم امواتا فاحیا کم ثم میبیکم ثم یحییکم یعنی بودید معدوم با نطفه زنده کرد و شمار پس از آن  
باز زنده کند و امثال بن آیات بسیار اند و از آنکه مظهر اسم محیی سازند از وی خرق عادت  
احیای اموات ظاهر شود چنانکه از حضرت عیسیٰ محمد مصطفیٰ علیهما السلام و اولیا است آنحضرت  
منقول است و نیز او را در احیای سنت رسول آخر زمان مشغول دارند که درین باب سعی و زود  
بجا آورد و از لوم لایم نرسند و بیدایت خلق و کلام رده را زنده سازد و متصف با این اوصاف  
پسندیده قدوة الاولیا سید عبد القادر جیلانی است که قدم بر گردن ساد و بوی است  
قدم باید اندر طریقت نه دم که اصل ندارد و دم بی قدم **المیت**

در مقام حیات  
در مقام ممات  
در مقام قبور  
در مقام عذاب  
در مقام عفو  
در مقام عفو  
در مقام عفو  
در مقام عفو

میرانده و موت دهنده و موت بردوشم است موت بدن و موت دل موت جسم بقطع معلق  
روح باشد از بدن موت دل بکفر و غفلت الهی باشد آنکه بر اسم الحسبت ایمان آورد و ذکر متواتر است  
دارد و از آن گاه نباشد لاجرم در حدیث شریف آمده اکثر و اکثر ما کرم اللذات الموت یعنی  
فرمود آن حضرت علیه الصلوٰه والسلام قطع کننده لذات دنیاوی را که مرگ است اکثر یا کنید  
بدانکه یاد کردن موت دیگر است و تمنای آن دیگر و این خلاف حکم رسول گنیم که بعضی مردم از  
سبج بیاری یا فقر و فاقه و آفات ارضی و سماوی ترسیده طلب مرگ میکنند که در معنی ترک دنیا  
بی ادبی است و چون موت را ساعت مقر است و تقدیم و تاخیر در آن گنجایش ندارد طلب  
مرگ نشان گستاخی و بی ادبی بود و از اجاء اهلهم لایستازون ساعده و لا یستعدون بود  
اند اگر چه تمنای موت و در شرع جائز نیست اما مردن مجازی پیش از آمدن موت حقیقی در  
است و آن ترک لذات دنیاوی و ترک اینها که شغال آن و اختیار کردن صفت خاک  
بود که حکم خاک گوید اکنده و در پی آزار و اذیت کسی نباشد و بر یک جامه و یک  
نان خشک یا یک نخ و شش قناعت و زود و حرص و آزار را بگذارد و خود را درین عالم غریب  
و مسافرانچه مشایخ طریقت گویند موت و اقبل ان تموت و این است به پیش از خزان  
بجاک فشانم بهار خویش از مردان بدگیری نگذارند کار خویش و در حدیث شریف  
آمده اگر کسی خوابد که مرده را بیدار کند بر روی زمین روان است ابو بکر صدیق را بعد از آنکه  
عنه و این فضیلت امیر المؤمنین از آن دست داد که او از مال دنیاوی دست بردار  
و در راه خدا آنرا صرف کرد و صرفی صافی دم در راه دین ثابست قدم برآمد و در این

موت بدن  
موت دل

موت مجازی  
موت حقیقی

بدل راضی بود حق تعالی با او تلاقی کرد چون جزای احسان با حسن و آیه و سوف رضی کردند آن  
و عده نعمت و منصب شفاعت است و در شان او مانع کرد و دیگر باید دانست که آنکه بر لفظ  
المحببت ایمان دارد و داند که صفات امانت مخصوص ذات باری است و دیگر بر این طاقت نبرد  
اند مثلا سحر و جادوی و قتل و غیره بالا استقلال سبب موت نمی تواند شد موت که عبارت از انقطاع  
تعلق روح است از بدن تعدیل الهی است و از اجل گویند و بر اجتناب ارواح بندگان و جانوران

فرشته مقررت و اولئك الموت وعزرائيل نامند و در حديث شريف آمده موت الفقراء  
راحة يعنى مردن فقر موجب راحت است که رنج و محنت دنيایى برطرف شود و نیز فرموده  
الموت جسر يوصل الى الجيب يعنى موت ملى است که دوست را بدوست مى رساند و در باب

تو نگران که در عشق و محبت دنیا و سامان آن می باشی باینصورت باید موت الاعلیا حسرت  
یعنی موت مالداران و تو انگران موجب حسرت است که دل برداشتن از باغ و خانه و  
مال و متاع فزاد آن که عمری در فراهم آوردن آن ضائع شد کاری است پس دشوار و آنگه  
اسم سمیت را نقش لوح دل کند از موت دشمن بشناخود اگر بمیرد و جانشناخود  
نیست آنکه زندگانی ما نیز جزاودانی است و از مرگ دوستان و خویشان و فرزندان  
جنع و فرغ نکند بلکه استرجاع کند یعنی انالله وانا الیه راجعون گوید و از مرگ ولاد  
در دل طمین باشد که آخرین کودکی بی من بخت نخواهد رفت چه در حدیث شریف آمده  
که چون کودکی را حکم شود بخت روز دست والدین را بگیرند و با خود برند و از فضل  
الهی و وسعت رحمت او امید است که هر صبی خود سال شفاعت چندین مسلمانان که بزرگ

مفتی محمد رفیع الرحمن



و وجدان را از ان در توفیق کشاده میگردد که چون باری تعالی با وجود غنا و بی نیازی چون حیات خود را  
 در تدبیر امور و معاش و معاد بندگان فی اناء الفیل و البهار معروف می دارد و بگویم تا مآخذ سنه و لا  
 نوم از غفلت خواب بینی ذات پاک و بر سر است بنده و انا و هویشا پرچار روزگار و بطالت و کسالت  
 گذرا و او ایندوست امور دنیا و دین و خدمت خلایق غافل و محروم ماند و چون حیات و استوار  
 است چرا کار امور و زلف و ادا گذارد و چگونه او را یقین باشد که فردا را خواهد یافت چون امروز در دست  
 او نیست چنان بر فردا حکم باشد مع شاید همین نفس و این بود که پسین خدمت است او و او را با  
 که بر ثواب عذاب امور آخرت ایمان آورده اند لازم است که در طول امل نباشند و بزرگوار  
 دوروزه اعتماد نمایند و بگویم عجب با التوبه قبل الموت بسوی توبه بر جناح استعجال روند و تاخیر و  
 ابطال دین باب جائز ندارند و سعی اینها در اصلاح ظاهر و باطن بجای معروف باشد بخل  
 آن ناقصان که میگویند که چون پیر شویم ریش خواهیم داشت و نماز مشغول خواهیم شد یا اگر حج  
 کعبه میرشویم صاحب محاسن خواهیم شد و ترک خضاب سیاه خواهیم کرد که این همه تخیلات از  
 اعتماد و اوجیه فانی است ای برادر بزرگان دین گفته اند که از علما ظاهری اسلام کی نگاهدا  
 ریش است دوم سر نهادن پیش پروردگار خویش چون ازین دو کار سهل و سهو هستی کنی توان  
 دانست که سر سود دل تو جای سلام نیست حضرت سید بار و ایمه طهار رضی الله عنهم ازین علم  
 فارغ نمی بودند بلکه این سنت سائر انبیاء و اولیاست ریشی که آنرا از اول نگذارند و بیرون  
 تست سخن در باب خود را از اتباع نفس شوم بری دار و الله الموفق **الواجب**  
 باجم دریا بنده از وجدان بمعنی دریا فتن یا صاحب جود او تعالی واجب الوجود است که

مناجات  
 در سجده

مناجات  
 در سجده

هستی کلمات بدوست یا از دوست هر که از دوستی وجدان دارد آن سخاوالت بهره ور شده باشد  
 و اند که نمی بود و جو و عالم بعضی واجب است و این واجب را واجب گویند و می توان گفت که واجب یعنی عالم  
 بود بذات بی هاله صفات کمال خود و تسکین این سخن بر خست بازی و چنین نوشتن می کشد به حیرت  
 انزی در همه اشیاء است و در نه بر کل نزدی بلبل بدیل و زیاد **المجايد** ص ۱۰۰  
 و بزرگی از مجید یعنی بزرگی در وصف مجید یعنی عالم یعنی علم لیکن در صیغه مجید تاکید و مبالغه زیاده است  
 و امجد بزرگتر را گویند و اما مجید بزرگان را گویند مجید و شرف باری جل شانزه ازان باب  
 است که حرفی ازان در تبیان آید و کلمات او که کلمات اوست از خیر تحریر و تقریر بیرون  
 قل لو کان البحر مداد الحکماء ربی لنفذ البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جینا بمشک مداد لهنی  
 بگو ای مجید اگر باشد آب دریا سیاهی برای نوشتن صفات باری البته صرف گردد آب  
 دریا پیش ازان که تمام شود صفات پروردگار پس اگر چه حاضر کنیم مانند آن دریا برای  
 مدو **الواحد** یکی که هیچ او دیگری نیست و واحد است او بذات خویش  
 احد و وحدتی برتر از شمار و عدد و واحد از وحدت است او تعالی یکی است بذات خود  
 و یگانه است کلمات ذاتی و صفاتی در جامع الاصول لفظ الواحد بعد الواحد واقع است و  
 در روایت ترمذی نیست **فائدة** توحید و البسه است باینکه خداوند عالم سابع کلمات  
 او شناسی اعتقاد کنی و از انواع شرک که شرک جلی و شرک خفی اند حذر کنی و بدست سنی  
 الواحد والاحد این علم و معرفت حاصل شود لاجرم سورة الاخلاص بر تقدیم توحید با  
 صفت صمدیت نازل شده قل هو الله احد الله الصمد و چون وحدت الهی شناسی کنی

حکایه

حکایه

حکایه

حکایه



به آنکه در عالم اجسام وحدت بی کثرت و کثرت بی وحدت نیست **و** کم نشد سر رشته وحدت بجز  
 اضطرار که کثرت اقتضای قدم پنهان است از جاده راه و این سلسله علم باطن تعلیق در دو شناخت از احوال  
 فرخ و این صائب رکاب است و جای که چهل مرکب یا البسط به وحش و عین و رطب یا بس و رین  
 نید آخر سخن مکتبه احیاء و زند و انجاید نظر برین شباحث و کوتاهی اوقات مرشدان طریقت گویند  
 که بگویم دوست بنده بگویم دوست **الکامل** بهتر و سیدی که ذات و صفات از علو  
 جهانی پاک است بی مثال و بی همتا و او محض بجزیری نیست دیگران نیازمند درگاه او اند کم علمید  
 و کم بولید و کم یکن که گفتا اجدیدیان صدیت اوست و صدقانی از قبیل حقانی و ربانی کسی را گویند که  
 بصمد و خدام خداوند احد با و این سعادت از جمله اولیا بیشتر نصیب محبوب جهانی رضی الله عنه  
 و کمال آنحضرت در توحید از مفلوحات شریف او واضح میشود و هم در خدمت دین سلام خداوند  
 سعی کرد که با حیای سنت مقلب محی دین مقلب شد **القادر المقتدر**  
 توانا و صاحب قدرت در مقدر بسیار قدرت است به نسبت قادر بیکم الله علی شئی قدیر دریا  
 قدرت او بیکران و بجز اقتدار او ناپیدا کن است او قادر است دیگران عاجز اند او مقتدر است  
 دیگران مغلوب و اند و از آثار قدرت قدر این است که عالم را از کم عدم بفرصه ظهور آورده و  
 بقدرت کامله خیمه آسمان بلاطیات افراشته و زمین را بر آب نهاده **و** چنان گسترانید  
 فرش تراب که چو سجاده نیک مردان بر آب بر قدیری که از قدرت خود زبان آدمی را آنکه لعل  
 ساخته که بدان کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله گوید و بسوی ذکر الهی پردازد و دل را دو گوش دود  
 که این اقرار را بشت و دوان را از فی القلوب گویند و مانند این دو گوش که با سر انسان ملحق است

الحمد

عز القادر المقتدر

بجای قدرت

بجای

دو گوش بی سنی بر حکمت و نشان کمال قدرت قادر است همانا این چهار گوش از بهر این حکمت است  
 که نصیحت ناصحان و ارشاد رسول آخر زمان را بگوش بشنوی و از اراد صمیم القلبی دهی  
 از جهت قدرت مائی قادر قدر این است که حیات و ممات آدمیان بدست قدرت اوست مادام  
 که خوابد زنده دارد و چون خوابد طلب کند و گشتن گشتان این عالم بادل پر حسرت و غم و چشم پر غم  
 برده فرستادن در وقت نزع روان او گویند و قیل من راق و التفت الساق بالساق الی ربک  
 یوسد المساق معنی اینکه کدام ملک این روح را بر د ملائک رحمت یا ملائک عذاب پیچی خورد یک  
 پایی بر پای دیگر گوشت جدا شدن روح از جزای بدن که اول مائی بی حس و حرکت شود و چون شدتش  
 که از زیر بسوی بالا میل کند پس روح از راه حلقی بر آید لاجرم دهن چنان کشاده می شود و درین  
 عالم پر غم و فتنگان گویند که ای انسان امروز بشاب فتن است ترا بسوی پروردگار تو چندین سبب  
 و سببها مانده و ستان را گذاشته و آنکه که در اینجا از تو نفع می دیدند امروز غمگین شوند و گمانیکند اوست  
 می یافتند شده و زبان و فرزند تو نبود و دست و پایی چون غم فرو شود در فراهم آوردن مال  
 تو گزیند و اگر خدا دور و بهما باشد جنگ و خفست از بهر مال و دولت اجل آید و نوبت بر تیر  
 سینه ای که گویند بجزای نیک سیرت سر مرد پاکان نگویند بخت کرد کرد و بخورد و در دنیا  
 و ستان کسی نادر باشد که در ایصال ثواب کوشش واجب نماید یا بر بالین گور تو آمد و بخند  
 دل چند آیات قرآنی بآورد و خوانده ثواب آن به بخشند بلکه در چند روز ترا یک قلم فرستاد  
 کنند و از منزل گاه تو خبری نگیرند و برگ عیشی بگور خویش فرستد که کسی نار و زشتی  
 پیش فرستد که ای برادر بگویم قادر قدر در حیات خود قدرتی که داری از اراضی نامرد

بیان ملکوت  
 و بدین پنج  
 بسوی ملک

از بهر این  
 و از بهر این  
 از بهر این

در نظر انداختن

عبادت و سخاوت که ترا در عالم برنج و عالم آخرت بکار می آید بخوانی باشی خود را چون اصل  
 رسد و دستگاه تو باقی نماند بی جان و بی زبان و بی حس حرکت شده از تخت برنخسته سی و از اینجا  
 جاده کفن ترا در بر کنند و در قبر که منزل محنت ناک است تنها معیوم باشی اگر اعمال صالحه با خود  
 داری آنها با تو انس گیرند و رفاقت دهند و آلا در انواع اذیت و آفت و توحش تا قیام قیامت  
 اسیر زندان ظلمانی باشی حتی تعالی شکل من و تو بطفیل محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم آسان  
 فرماید **المقدم** بمکسر ال پیش کننده از تقدیم یعنی پیش کردن وی تعالی پیش  
 کننده دوستمان خود است و هر که را خواهد رتبه او پیش کند کسیکه با اسم المقدم ایمان بدل آورد  
 در مقدمات خیر تقدیم و اقدام را پسند کند مثلاً چون با یکی از برادران دو چار شود در سلام  
 تقدیم کند و عادت سید عالم همین بود لحاظ بزرگی خود و خردی دیگر یا تو نگری خود یا افلاس دیگری  
 نكند فی الواقع بزرگ و تو نگر کسی گویند که در امور دین خود شریک است و نیز تقدیم کند و در  
 ملاقات بزرگان که در شهر او از دیار بعید بطریق سیاحت وارد شوند اگر چه خود حاکم و امیر نجاب  
 باشد زیرا که رفتن بخدمت فقرا و اهل الله کسب سرمایه سعادت است و ارباب حسد و تعصب و استیلا  
 این امور خیر مانع نمی شوند خصوصاً چون عالم دین دارد و شیخ کامل دارد و دشواری غرض امری است  
 بغایت و غیره از راه می برند و امیر را از دور اک شرف خدمت او محروم می دارند و چون نیک  
 بنگرند جز تعصب و حسد باعث این امری دیگری نباشد و در جمعه و اعیاد و دیگر مجالس  
 پیش از همه حاضر شود و در فتن مسجد را در روز اینه تبکیه گویند و در سلف صالح عادت  
 چنان بود که بر و شنی قدیل در صبح صادق برای نماز می رفتند و اکنون بخلاف آن بعد

السلام

مانع  
 باین  
 نیست

بیک  
 در  
 در

زوال هم آباد میشوند بعضی کابلان و سبب بحر می روند خود باشد نهاده چون در میان او  
 یکی از برادران بنی خلفانی افتاده باشد در باب طلب آشتی و صلح تقدیم کند و چنان نگذرد که  
 سن در مرتبه و جاه و عمر از آن کس بزرگتر است چراغ و تقدیم نماید زیرا که بزرگی نزد خدا اهل تقوی  
 است و مردم خدا ترس از کسر شان و مرتبه خود نمی ترسند زیرا که خاکساری دلیل سرفروزی است  
 نواضع زدن و از آن نکوست اگر گداگر تو اضع کند خودی اوست و حق علی بن ابی طالب  
 بکسر خاکی کشنده از تاخیر پس کس دن و تاخیر کند وی تعالی رتبه هر که خواهد و مقدم و موخر بفتح دال  
 و خای صحرای صحیح نیست چنانکه علمای حدیث ضبط کرده اند و در امور می که تاخیر در آن  
 نکو بود و مثل نماز ظهر که در ایام گرما گذارند یا تسبیحی که دن و بجا آوردن ارکان نماز در عالم اقتدا  
 و مانند آن که تقدیم در آن محرم نباشد درین اسم مبارک لحاظ باید کرد و نیز تاخیر کردن از  
 کشتن و سیاست کردن چون خشم و غضب سر کین بد محمود باشد و از بکارم اخلاق بود  
 صواب است پیش از کشتن بند کرد که نتوان گشته پیوند کرد **اول** ازلی که پیش از  
 سج بود چنانکه در حدیث شریف آمده کان الله و لم یکن یوشی و این اولیست جزئی تعالی که می تواند  
 پس وجود واجب تعالی سابق بود بر همه موجودات و همه عالمیان بعد از وجود آمده **آخر**  
 بعدی که بعد از و چیزی نباشد **س** آخر او ماند و مانند کس که او را جز او نداند کس که چون  
 اولی و آخر اوست آنچه در میان حادث شد از شیون مات ذاتی اوست که کل یوم یوفی ثواب  
 و رسیده اند او را که خود با او متعلق گشت تا آخر کار تو بجز خاستم مربوط گرد و آنچه در اول وجود  
 احسانات و تعالی نبل آید اگر دانی در سن تیره و شباب که بولت و پیری البته همین سنت ما

تاخیر  
 در  
 بکار

تاخیر  
 در  
 بکار

تاخیر  
 در  
 بکار

تاخیر  
 در  
 بکار

باری تعالی و مکنون انعامات او بوده ادای شکر و سپاس بخود لازم گری **الظاهر**  
 آشکارا یعنی هستی او تعالی بدیدن مخلوقات عیان است و در چشم او لولا البصار هر چه هست نور  
 جمال اوست که بچندین صورت و اشکال مختلفه نمایان شده از زمین تا آسمان بر هر چه می بینی  
 کارخانه قدرت ذات جامع الکمال است **الباطن** پنهان یعنی ذات او و  
 پردامی نور مخفی است فی الواقع او تعالی نور خود را در ذرات کائنات پنهان کرده و درین  
 عالم چون چراغ تاب حجاب بر روی جمال ذات خود کشیده **هـ** چون آن بی چون بن  
 چون کرد آرم تو پی رو پوش کرده یو سغش نام تو یاد دارم که یکی از اهل علم بر کلام جامی عزیر  
 کرده گفت که ازین کلام حلول لازم آید که خلاف عقیده اهل سنت است و این اشکال از آن  
 است که در بادی النظر در خاطر آید اما آرم کردن بمعنی تقرب و محبت و ستیاس است که لایحقی  
 علی سر لم فهم سلیم **سوال** اگر حق تعالی ظاهر است باطن چگونه باشد و اگر باطن است ظهور  
 او تعالی چگونه بر سبیل تحقیق بخاطر سالک در آید **جواب** ذات باری را کمال این است  
 که اعداد و صفات کامل باشد و صفات جدا گانه باری جل شانۀ لائق الوهیت و عظمت  
 اوست پس ظهور او که مذکور شد عین خفا باشد و در حق آنکه چشم بصیرت او روشن نبود و  
 بطون او عین ظهور است و در حق آنکه سر سه تعیین در دیده ظاهر بین او کشیده باشد چنانکه حضرت  
 امیر سیف نماید که کشف العظام از دوت یقینا یعنی اگر پرده از میان برخیزد تعیین سن زیاد و  
 نگر و دوس ازین کلام صاحب نظران را معلوم شود که اول و آخر و باطن و ظاهر اوست  
 و همه موجودات نظایر آسمای او اندکی مظهر اسم مادی شده نبوی شریعت رسول الله

صلی الله علیه و آله وسلم آدمیان را دعوت یکند و او مادی و مهندی است دیگر مظهر اسم فصل شده

مقامی

بسوی بدعت و ضلالت می طلبد و خود مضاعف است و فضل حق تعالی میسر نماید ان الله یهدی من یشاء

و بفضل من یشاء و نیک بدرجه مقتضای خداست که این خلاف رضا و آن برضاست

والله الموفق **الْوَاكِلُ** تصرف کننده در امور جمیع خلایق و بادشاهی کننده و باری تنیده

از ولایت بسمنی تصرف کردن مولی بمعنی والی آمده چون خداوند عالم را شاهی ملک و مملکت مسلم

است چنین دلی را که از دو باستان عظمت و ولایت او سر فرو آر او را مالک حقیقی انکار و خود

بهمه وجوه ملوک او شناس اگر خود را بنده مخلص کنی از نعمت جنت بهر در شوی و اگر نافرمانی از

الانفاس

کفی در عذاب اخروی گرفتار آئی قال الله ان الابرار لفی نعم وان العفار لفی عذاب **المُعَالِی**

بلند قدر و عالی شان از علو معنی برتری و بلندی و رفعت **ع** تعالی الله زی قیوم و دانای

توانائی ده هر نانوای و مخلوقه خداوند و الجلال چگونه بخیال بشیر آید که لا تدركه الابصار

و هو یدرک الابصار فرموده اند اینجا راه سلامت دارین این است که عدم ادراک را

اعتراف کنی و پیر و حضرت ابر باشی که او میفرماید العجز عن الادراک او را کمال قرار ندهند

نشان معرفت است اگر از اسرار دل آگاه شوی بویی از علو قدر خداوند متعالی بتوبه

و این قلب مضطرب گوشت است که در بدن انسان بطرف چپ نهاده اند بلکه لطیف است

روحانی متعلق بان قلب المؤمنین عرش الله که میگویند همان لطیفه سری است **ع** ندیم

مربوب

آن گل خود هر چه رنگ بود دارد که مرغ هر چینی گفت و گوی او دارد و **البر**

بالفتح نکوی و حسان کننده مبالغه نادر است از بر کبریا نکوی کردن ابرار بالغه که کار این

که تخلق با خلق باری کرده تقرب درگاه او حاصل گردند و همان نگوئی خداوند نکوکار نه از این جهت است  
 که برینا برتیاں جلوه ناکرد اما در اینجا مجمل این قدر باید دانست که نگوئی با انواع عطا بخش و آفاق  
 و اطعام حاصل شود این صفات بر وجه کمال پروردگار و الجلال و الاکرام را مسلم است لاجرم  
 در حق بندگان برای تهذیب اخلاق انہامی فرمایند لمن تاملوا البر حتی تنفخوا اما بحسب نوعی حاصل  
 نکنید نگوئی خلق را تا آنکه خرج کنید از چیزی که دوست دارید سخاوت و چیزی که آدمی نرا بد  
 دوست دارد حتی که سخاوت بجان بزرگ ترین سخاوت و طعمون الطعام علی حبه شکی نیست و شما  
 اسیر صفت سخاوت حضرت امیر است که با وجود حاجت قوی در عالم روزه داری سه نان جوین سال  
 را داد و بشای اخذت فائز شد چون در وجه سخاوت این است چرا آدمی در ثروت و کثرت ازین  
 سخاوت محروم باشد و بر درویش نیست پسند و از روی حدیث سید عالم معلوم میشود که مردی قریب  
 است بخدا و بخلق و بجنّت و مرد عالم بعد است از درگاه خدا و از خلق و نزدیک است بدوزخ مرد عالم  
 اگر سخی نباشد عبادات او ضائع گردد و فاجر اگر سخاوت اختیار کند بوسید این صفت آمرزیده شود  
**الثواب** قبول کننده توبه و رجوع کننده بر بندگان برحمت و اصل معنای توبه رجوع  
 آوردن است چون بر بنده نسبت کنند رجوع او از معصیت و سنایی با او چون به خداوند عالم  
 نسبت کنند رجوع او بر حمت مراد باشد بدانکه توبه بر سه قسم است یکی توبه عوام و آن توبه از گن  
 باشد و دوم توبه خواص و آن توبه است از بد خویشی که عبارت از ترک نفسانیت بود سوم  
 توبه انصاف خواص و آن اعراض از ماسوی الله باشد گفت پیری کا ندرین رده شد است  
 توبه کن از غیر آن هر چه خدمت **اسوال** توبه از ماسوی الله چه معنی دارد و چه **جواب**

خداوند  
 توبه

توبه

توبه

چون از حبس موسی الهی خود را دور کردی از ان تائب شدی و ازین توبه نیک حبس قبولان درگاه  
 الهی مثل انبیاء اولیا لازم نیاید که حبس این بزرگواران از جهت قبولیت حبس الهی است  
 مردان خدا خدا بناسند اما لیکن خدا جدا بناسند که حقیقت توبه این است که خود را پشیمان  
 کرده برود الهی رجوع آری و تجدید ایمان کنی و بنای این توبه بر نفس پناه جستن از شیطان  
 لعین است که بر دوراه زنان بین اند و آتم سعی اینها در ان است که ترا خدا بسنی و خدا دانی  
 بخود بینی و خود پرستی بزند که خداوند خود را فراموش کرده نظر بر جاه خویشین داری و از عیون  
 ظاهر و باطن انما من کرده خود را مرد کامل و نه در شایستی از این تصور بر انا خیر منه خلقی من نار  
 و خلقه من طین که ابله پس در غایت آدم صغی الله گفت کشت و گرفتار ذلت و خسران ابدی سازد  
 و علاج این مرض با حکمای روحانی چنان بیان کرده اند که چون نوجوانی پیش تو آید و در اجواب  
 صالح تصور کنی و چون بایر مردی دوچار شوی گویی که او را بسبب کثرت عبادت و ریاضت  
 که درین عمر دراز کرده باشد در و رگاد الهی اقرب حاصل شده باشد اگر چه ظاهر او را در عبادت  
 و در طاعت نیایی چرا که احوال باطن خلق ستر خدا کسی نداند و الله الموفق المستقیم  
 انتقام گیرنده انتقام پاداش یعقوب بود بدانکه رعایت قاعده انتقام مختار ملک نام  
 ازان شده که حکم و حکم فی القصاص حیوة عالمیان را چشم عبرت کشاده گردد و آنها از جور و  
 و هلاک نفس و اضعاف مال و عرض منعی نوع بازمانند و انتقام الهی بر دو قسم بود یکی دنیوی  
 و این عبارت از دوزخ و اهل اقبال ستمگران و مستکبران و گنه گاران بود و قسم دوم استقام  
 آخرت است و آن عبارت از دوزخ و گیر عالمیاجار و سرکشان بر عونت شمار باشد که بخیر برسان از

علاج  
 نبی

المستقیم

انتقام



قبول بیغ تصور در قهر خداوند غیور گرفتار آیند و انتقام الهی در این بزم قبل مرگ مغایرت بجای بود که در  
عالمی که آدمی را خیال و گمان آن نباشد بیک ناگاه در آن گرفتار آید و جزای کرده بدو غل نازیب  
خود برای لعین شده کند و اکثر عادة الله چنان جاری شد که انتقام او بمجدهت و امهال صبر  
پذیرد و سامان همیشه و عشرت خالان بی ادب که از غایت سنگدلی بر حال غریبا و ساکنین  
مظلومان و مظلوفان نظر عنایت نکند بغتة و فجأة بر باد رود پس انسان را باید که ای صفت  
انتقام باری را فراموش نکرده آماده حلول و نزول حکم جزای عمل باشد لعین مشغال ذرة شمار  
فرموده اند و کتاب الحدود که در آن مسائل حدود و قصاص و تعزیر مذکور است علما مجتهدین را  
از کتاب سنت ضبط کرده اند از تاثیرات اسم المنقم است و از انتقامات الهی که انواع آن  
از حد حساب بیرون است آنچه شدید و عصب تر باشد سوختن است بنار و این انتقام را از قصاص  
الهی دانند و افراد است را از آن منع کرده اند مخلص کلام اینکه هر که در پی آزار یکی باشد او را  
امیدوار انتقام باید بود سن جعفر بن الاحیه فقه و قاضی فیه چاه کن را چاه و در پیش دیگر باید نوشت  
که انتقام ستان از ظالم و کشته را کشتن که در قاعده شیع محمدی مقرر شده از آثار بعین  
قهار است اما بندگان باید که در باب کشیدن انتقام از حد بدر نزنند که در صورت حدود  
جواب آن لازم شود لاجرم احتیاط این است که آدمی در وقت انتقام خود را نگذارد  
بر فرق و دینست که باید که اگر اندک شی از وی بعمل آید اندیشه مواخذه منتقم است پس این مقام  
عفو را برگزیند که اسلام همیست و آنچه در سیر شریف آمده که آنحضرت علیه الصلوة و السلام  
در پی انتقام نمی رفتند و بکمال حلم و تقوی بدی بر نیکی می کردند نظر به این مصلحت باشد اکنون باید

که حسان ظالمان کینه دران و کردگشان در محل نزل انتقام منتقم حقیقی اند باید که می غافل  
 شد و مسخ و آتشی است مثل آتش دوزخ که بهم دل را و هم حسات را می سوزد و ظلم خانه ظالم را  
 خراب میکند و کینه دل آدمی را که عرش رحمان است چون گلخی بی نوز می سازد و مگر هم نشان حماقت  
 و هم موجب خیران دولت است **حکایت** آورده اند که کاتبی بود خوش خط و قرآن را بحضرت  
 خوش نوشته بود یکی از اهل دول را از دور دل کینه بود بعد امتداد زمان چون این مصحف شریف نظر  
 او در آمد از ان کینه دیرینه که در خاطر داشت مصحف را بخواند و از تلاوت محروم شد ای  
 برادر خیانت نفس را ملاحظ کن که چه قدر در پی هلاک قطع و قع اساس مروت اسلام است  
 اخویان الصفا آمانند که این دشمن قوی را که در پی هلاک مہنشین خج دست مخدول و مغرور  
 ساخته سینه را چون آئینه صاف دارند و زنگار گین را بر طرف سازند هر آینه این نصیحه را  
 بر مصفحه هول و هراس از انتقام الهی در کار است کینه در دل داشتن باشد لب آتشی و  
 گمان کند انبار هیزم را بد و ساعت خراب را و بدترین کینه دران کسانی باشد که کینه بنا  
 نسبت بیاران رسول الله بود بفهم بر غلط که ظلم کردند و ستم نمودند صیبا بر ارام را اگر ظالم  
 گویی دیگر عاقل که باشد این بغض و حق که نسبت باین بزرگواران بناحق پیدا کرده آخرت  
 در انتقام الهی گرفتار کند که دولت تو در بزروال آرد و روزگار برگردد و بعد جمعیت حا  
 بیک نگاه پیش تو منقض گردد و درین وقت از کرده خود پشیمان شوی و فائده  
 ندهد **العفو** بخشه گنایان و در گذرنده از خطای بندگان در رسم العفو  
 به نسبت مغفور میباشد و عفو الهی با وجود قدرت بر انتقام محض از انرا رحمت او

در این کتاب  
 در این کتاب

در این کتاب  
 در این کتاب

العفو

در این کتاب

که او را بجز حال بنده خوار و ذلیل خود ترجم می آید و بختایش در اسیر سب ظهور آثار رافت خداوندی می داند گنگنه گار در اسامی خبر الوری بیان اسم عفو را به تطویل و تفصیل نوشته ام ملاحظه فرمائید طلب عفو از خداوند بخشنده با مدعیه مانوره توان کرد مثل و اعف غنا و اغفر لنا و اجزنا انت مولانا فاضل

علی القوم الکافرین \* اللهم انی اسالک العفو والعافیه فی دینی و دنیا و اهل و عیالی و مالی خداوند من

می طلبم از تو عفو و عافیت در سعادته دین و دنیا و اهل و عیال و مال من اللهم اعف عنی فاکف ع

کریم \* اللهم فانی من کل ملاء الدنيا والعذاب الاخره خداوند نگاه دار مرا از آفات و امر من

و دنیا و دوزخ و عذاب آخرت و چون اضیاء صفت عفو در حق بندگان از مکارم اخلاق است در

قرآن مجید نسبت بسید عالم است مروج و انحضرت درین چندین مقام تاکید می نماید و می فرماید

از انجله انکه فاعف عنهم و اصغ ای محمد علیه الصلوٰه والسلام گناه آنها عفو کن و بخش و بفری و فاعف

و الکاملین الغیظ و العافین عن الناس و الله یکب الحسین و درین آیت کریمه بحس تعلیم خود فرمود

خشم و بخشندگان خلق را بشارت تقرب محبت خود می بخشد و این مردم را بصفت احسان یاد

میکنند پس معلوم شد که گناه یکی از بنی نوع بخشدن احسان کردن است بروی و یکسره بر یکی احسان

کنند نظر بر تلافی و جزای آن از حق تعالی در دار بقا رسیدنی است این احسان بغیر محسن لا حق

می شود ع در عفو لذتی است که در انتقام نیست سه زابتدای دور آدم تا بعد از شاد

از بزرگان عفو بوده است از و دوستان گناه از مخصوص سخن چون بنده گمان خود را بنگر

که بدرگاه حق تعالی از وی صادر شده و می شود اگر گناه دیگری بامید مغفرت گناه خود

بخشد مرد عاقبت اندیش بوده الله الموفق **الرؤف** نهایت مهربان

من این است  
در عفو

صفت

در عفو

زست کننده از آرافت بمعنی کمال شغف و حرمت تفصیل است این اسم بزرگ از همان جهت که بالا  
 مذکور شد در اینند **مَالِكُ الْمَلِكِ ذُو الْجَلَالِ الْاَكْرَامِ**  
 صاحب ملک خداوند بزرگی و کرامت با فیاض عالم معنی ذوالاکرام در ملا علی قاری فائض علی مخلوق  
 نوشته حاصل سخن اینکه خداوند عالم صاحب کمالات جلای و صفات جمالی است پس جلال صفت او  
 اوست و کرامت فعل اوست که فائض است از دینی بندگان درین مقام اگر نظر بر بادشاهی خداوند  
 عالم و جلال و اکرام او مضمون استغنا و بی نیازی او خیال کنند بر جای خود بگویند که الله غنی و انتم فقرا  
 وارونده همه محتاج اولیای و انبیا و اولاد و برادران و نیازت بر بادشاهی را درویشی از  
 بندگان پسند است لاجرم حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم فقر و درویشی اختیار کرد  
 تاج قناعت که دولت لازمال است بر سر نهاده و فقر آن حضرت اختیاری بود که محتاج  
 گنونه زمین و آسمان را در کرده بر فقر و فاقه و ریاضت نفس دل نهاده و بهمانسانه حرف فقر  
 اشارت است باین پس بدلیل سید البشر فقر کسی است که در وی این صفات جمیده یافته  
 شود نه آنکه اتباع مشبهات کند و در حلال و حرام تمیز نماید و از تقید است شرع بر آید خورد  
 نوشد آنچه خواهد و جامه پوشد چنانکه در دل او آید این گونه فقر را سواد الوجه فی الدارین فرموده  
 اند و آن فلاس درویشی که بسبب غصب مال دیگران و ستم و جور و سبب ترک دین اسلام گرد  
 که بطبع مال و مال با دیان باطله گراید و دین را از بهر دنیا فروشد در باب آن کاد الفقران  
 یکون کفر او موده اند لغو بالله منها و نیز باید دانست که احتیاج لباس درویشی و فقری اگر  
 بهر طلب دنیا و حاصل کردن تقرب به رگها با داشته و امید بود عین گریزی است بملک دنیا

مَالِكُ الْمَلِكِ  
 ذُو الْجَلَالِ  
 الْاَكْرَامِ

بیان استغنا  
 ماری علی اکرام

بیان درویشی  
 حضرت علی الصوفی  
 والسلام

بیان فقر و فقیر

ترک کرده لباس تزدیر پوشیدن و حب دنیا و دل داشتن و خلعت فاخره و سامان بر کف جمع  
 کردن و در سواری و چشم چون دنیا داران بی خبر جلوه گرفتن و در دام شیطان با سیر شدن است  
 که بمس الفقیر علی باب الامر گفته اند عیسی علیه السلام که بکمال فقری و درویشی خود ای قیامت  
 بمنزله باشد بکاسه کدای و یک سوزن که اتفاقاً در جامه او بنیان بود بر فلک چهارم مانند  
 و بالا تر صعود و عروج آنحضرت را بدین شد پس فقیران و درویشان که انواع اسلحه گران بها و  
 مرصع با خود دارند حال آنها چگونه خواهد بود و کسیکه احسان با فقرا و دوست دارد احسان خود  
 ضائع نکند یعنی اسراف بجانماید و هر یکی را بموفقیت حاجت او دهد و در تلاش آن درویشان  
 باشد که گوشه نشین اند و لایسکون الناس الحاف صفت ایشان است و از پرمیز گاری  
 لب سوال بسته اند و نادان ایشان بخی شاسد چنانکه فرموده اند بفرم الجاهل الغنیاء  
 من التعفف غرض خدمت این گونه مردم که فی الواقع مجاوران درگاه الهی اند از اعظم  
 سعادات و این خیال باید کرد و آن درویشان را که بزورن طبل و دف انواع شورو  
 شرمیکند و مسکرات بخورند و مصلا حیت کسب عیاش دارند چیزی ندادن ادلی و پیران  
 فانی و کوران و کران و لشکان و ضعیفان را از مانده کرم خود بهره ورسازد و آنچه نباشد  
 و هر سکه سوره و رائج و ان پاک بدین خلق که اول صدقه بدست حق تعالی میرسد چنانکه در  
 حدیث شریف و الله الموفق **اللقسط** بضم اول و سکون قاف و کسرین **مجلس**  
 عادل که داد مظلومان از ظالم ستانند از اقساط بمعنی معدلت خود و کسری توضیح و تبیین  
 این صفت فیض این از اسم العدل که بالا گذشت معلوم فرمایند **الجامع** که دارند

اللقسط

الجامع

خدائی و فرامی کننده پرانندگان علم از آدمیان و جنات و حیوان و حشرات الارض که در هر کار بخانه  
 و منزل تمدنی حاصل شود و باین لحاظ آدمی را مدنی باطبع نامند که اجتماعی او بر آید و است امور  
 ناگزیر است چنانکه در حدیث شریف آمده لا ملک الا بالرجال ولا رجال الا بالمال یا جمع کننده اولین  
 آخرین در عرصه قیامت است برافیس که در و جزای اعمال فرامی آنده عفو است بسمه در انسان که با  
 عیشت او را بزرگ جامع گویند یا جمع کننده صفات کمال در ذات جامع البرکات خود یا جمع  
 نور ظلمت و روزیاست و جمع کننده ارکان مستفاده که چار طبع مخالف اند مثل آب آتش و خاک  
 و باد یا جمع کننده ملائیک صبح یا ملائیک شام که ان قرآن الفجر کان شهیدا اشارت باین معنی است  
 یا جمع کننده اجزای عظام ربیم در وقت احیای اموات و اعاده اجسام یا جامع جماعت های  
 مسلمین و جموع اعیان و تقاریب دیگر مثل مجلس عقد نکاح و مجلس وعظ و مجلس فوج بزرگان و  
 جشن ولادت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم که اشرف سعادت دین و دنیا است و بر انگیختن  
 اسلام واجب لازم است اظهار سرور درین باب اطعام و روشنی کردن بقدر رفقت  
 و بخور و خوشبوی و بذل و عطا بحتاجان مساکین برای ایصال ثواب بدرگاه حضرت رست  
 ماب صلی الله علیه و آله و سلم یا جمع کننده غازیان در لشکر اسلام که برای کسب سعادت سر  
 و حیات جلودانی بادل مجموع کوشش نمایند و بجان نثاری در راه الهی در جات عالی درشت  
 حاصل سازند چنانکه در حدیث شریف آمده که ارواح شهدا بشکل پندگانه سبز در دنیا  
 و شش سیر میکنند و اجر شهیدان بی حد و حساب است یا جامع و کبار پراننده بسکینه و  
 لمایت که بر محنت دنیا می چرخ و فرغ نموده در امید نجات آخرت بشاد می گذرانند

تکلیف عبادت

سجده

در سجده

سجده

لاغنی

بجای غنی

سبح

لاغنی

لاغنی

و بر شقت و ریاضت جسمانی که نتیجۀ آن نیکو است مبرم محکم نمایند پس علی هذا **الغنی** بی نیاز  
از همه همه محتاج او نیست فراموش او مبر از احتیاج و نیاز نیز بدانکه غنی اسمای اوقالی بر دو قسم  
است یکی غنی مطلق و آن اسمای الهی بود مثل قدوس و حمید و مانند آن دوم غنی اضافی  
بود مثل اسمای کونی که بر پرورش و حفظ کائنات تعلق دارد مثل خالق نسبت بخلق و رازق  
نسبت بر مروض و غیر آن که برای آنها کمال توجه این اسمای کائنات الیق باشد ع مابد و  
محتاج بودیم او بامشاق بود و این توجه از روی خداوندی بر ذات خود گرفته که خواجه را پرورد  
بندگان لازم است چه اگر استوجه نشود مخلوقات تباه شوند کسانیکه متعلق با خلق الهی اند بعضی  
این اسم دل خود را بجنب لاغنی سازند و محبت دیگر را در دل خود راه ندهند و غنی اینها بیعت و  
بلند است محبت ثل و مثال دینی بجا بنیادند و دولت عقی مطلوب ایشان بود و هر چه از بیعت  
و عطا الهی اخذ دارند از برادران او محتاجان ایشان را کنند **المعنی** بی نیاز کننده مکرر اخذ  
از او غنی بمعنی بی نیاز کردن این کمال باری نشان غنی دوست جل جلاله که غنی را صفت غنا و  
استغنائی زبید که هر کس را آنچه بایست او چندان بد که او را دیگر طلب باقی نماند ای برادر محبوب  
در اذن ما غنی نیست و هم تمنی پس چرا در بر میگردی و بر روی تو کل اعتماد کنی کنی اگر خواهی دولت  
و نیاز را بد و اگر نخواهد دولت قناعت از زانی دارد و در زهد بر چه کمال رساند **المعطی**  
بخشنده اعطای بمعنی بخشیدن عطا کردن باین اعطای منیع مافی مغفود مگرد و در حدیث آمده  
لا مانع لما أعطیت ولا معطل لما منعت یعنی خداوند اتوان بخشنده که آنچه تو داری کسی را منیع  
نکند و آنچه منیع کنی کسی را نه بخشند و در و احمدی آورده که مردی بخندت شیخ فرید الدین گنج

مرخص داشت کرد که برای من بدین سلطان غیاث الدین سغری کن شیخ نوشت رفت قضیه الی الله ثم الیک  
 اعطیه شیخا فاعطی بوائه وانت الشکور وان لم تعطه شیخا فالله بوائه وانت المعذو حاصل معنی آنکه  
 اولاً از خدا و خواسته پس توجیه طلب بنده کردم اگر توجیزی او را بی بد آنکه بنده خدا است و ترا  
 شکر گوید و اگر ندی مانع خداست و تو معذور باشی شیخ اثر کرد و باجای حاجت آن امیدوار برداشت  
 دیگر باید دانست که حق تعالی رحیم و کریم و حکیم است آنچه بنده سوال کند اگر در حق او زبان کار باشد او را  
 ندهد ندون هم در حق او عطا است و آنچه بنده ازان بیزار باشد او را دهد زیرا که در حق او نافع است  
 چنانکه میفرماید عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی ان تجتوا شیئا و هو شر لکم و الله یعلم انتم لا تعلمون یعنی  
 شاید ناپسند کنید چیزی و آن در حق شما نیک است و شاید دوست دارید چیزی و آن در حق شما بد است  
 و حق تعالی میداند و شما انجام کار نمی دانید آنچه میگویند یا صنع الله فهو خیر و آنچه فریاد و فعل الحکم لایحکوا  
 عن الحکمة اشاره بهمین سخن است **الضار** ضرر رساننده **النافع** نفع رساننده  
 غرض اینکه خانی نفع و ضرر دوست و خیر و شر یک است نفع و ضرر اشیا هم از اوید و غیره از آن تاثیر است  
 و آن چیز بالذات نفع و ضرر نیست و مضار و منافع که در چیزها عدایت نهاده بی حکم او عمل نکنند و آنچه  
 گمان می برند که دار و نافع است بذات خود و زهر مهلک است بنفس خود خلاف قاعده شریعت است در بسیاری  
 اوقات زهر خاصیت تریاق بخشد و شکر زهر گردد و اینک سبب را کشنده می بینی از اسباب عادی را و الهی  
 است و چون راوده الهی معلوم نیست باید که بنده چون دوائی غذائی بخورد از حق تعالی نفع از او را  
 و بگوید بسم الله الذی لا یضر احد شیء یا بسم الله کافی و بسم الله کافی گوید او را و اندک معنی علیه السلام  
 وقتی اندر و دندان بی تابنده چاره از حق طلب فرمان الله که فلان گیاه بر دندان خورن

اینست  
 اینست



عمل کرد و تشکیر یافت بانه بگردید و برقرار شد و برای خود همون علاج کو دفع خداوند این جهان  
 گشاده است که تعظیم فرمود خلی خطاب آن کرت بسو ما التجا کردی شهادتیم و این کرت توجیه بگشاده کردی و  
 زیاده کردیم تا بدانی که شهادت نفس الامر از شافی مطلق است چه در واقع شفا از طرف باریست که  
 هو الشافی طیبان می نویسند **النور** روشن بذات خود و روشن کند بقیه خود همه نور الهی است که  
 حق نگری روشنی هر ماه و نجوم فلک و روشنی روز و چراغان شب روشنی جواهر و روشنی چشم و دل تو همه  
 ازوست الله نور السموات و الارض الى اخر الایه مشتعل بر بیان نور الهی است و حقیقت این نور را لا درستی  
 محمدی جلوه کا و در دایره وجود که بجز آفتاب می ماند در میان و قوس واجب ملک جاد است حقیقت محمدی  
 بر رخ افتاده چنانکه فرموده اند نامش نور الله و کل شیء من نوری و تجلی رحمانی که سالکان طریقت  
 عند المراقبه بنظر می آید لعلان همین نور است مشایده الابرار من التجلی والاستار و دیدار حقانی  
 و پر بیر میکنی و باز خویش و آتش تاثیر می کنی **الهادی** هدایت کننده و بمنزل مقصود رساننده  
 از هدایت یحیی راه نموده بدانکه هدایت را چون بطرف خدا تعالی نسبت کند مراد از هدی راه نموده  
 و بمنزل مقصود رسانیدن با و چون بطرف سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب کرام و ائمه مجتهدین نسبت  
 کند مراد از آن مجرد راه نموده با چنانکه در قصه ابو طالب میفرماید انک الاهدی من اصبحت و لکن الیهد  
 رسالت با چون در توفیق از خدا ابرو طالب گشته و نشد سعی آن سرور در باب سلام او بکار نیامده و در باب  
 فرموده اند ان فی مخصّص من النار یعنی اندکی تا با شنیدن از آتش و درخ باشد و از کف پا گرمی آتش بیانی  
 او رسد و چون آب و یک مغز سرخ و جوش زند **البکع** بی مانند و بی مثل و پدید کننده بی  
 نمونه چنانکه میفرماید بعل السموات و الارض یعنی آفریننده آسمان و زمین و بدیع و منبع و جوقه

انوار

الهادی

المرسل

۱۱۷  
 اطلاق کنند و بر کمال پیر نادر را که می بیند بدایع جمع آن باشد و رعایا و دوست سلطان بدایع و دایع خان را  
 اند باید که در نگارداشت این امانت تقصیر نکنند و قاعده نگارداشت خفی را عدل و معدلت گویند و  
 فدای قیامت از حکام و سلاطین اول از رعایت قاعده عدالت و در حق رعیت سوال واقع شود اگر  
 پای او از جاده انصاف رفته باشد نجات باید و الا در سوا خدنه شدید گرفتار آید **فاندره** بدانکه  
 حکم حق تعالی فدای قیامت لوای عدالت و دوست عمر عادل باشد و همه عادلان بنامه و رساله آن  
 لوا باشد **الباقی** پائینه که همه فنا شوند و او باقی ماند حی لا اله الا الله صفت اوست حقیقتاً

میفرماید که من علیها فان وبقی وجه ربکی فی الجلال والا کرام یعنی هر چه بر زمین بحیات مستعار  
جلوه گرفت آخر فنا پذیرد و باقی ماند ذات پروردگار تو که خداوند بزرگی و اکرام است بدانکه سزا  
از قطع نظر از تشخیص ذاتی و وجود ممکن بمقام حاصل میشود و از رافعا گویند و باستغراق در دریا و صحت  
توهری بدست آید و از رافعا نامند و صاحب این مرتبه رافعا فی الله و باقی باشد گویند  
اگر خواهی بقای جاودانی و فنا کن خویش را در عشق مولا و **الوارث** و ارث همه وارث  
از روی لغت عرب کسی گویند که بعد از موت یکی از اقربای خود بحسب قرآن فی الله از ترکه او نصیب  
وی تعالی مالک حقیقی است و تمامی املاک بندگان با و راجع گردد و این گونه مالک شدن و وصفت  
وارث نامند و بطور محاشه این ارث در دریا بقا بسبب تپا بندگان را نیز دهند چنانکه میفرماید  
اولئک هم الوارثون الذین یزولون الفردوس هم فیها خالدون دیگر باید دانست که بحسب ظاهر  
ارثت بر دو نوع است یکی وراثت دنیاوی که میراث بردن اعیاست از ترکه اموات و این میراث  
زناحکام است و ماضی و عتقا را بنیاب کسی رسد چنانکه در حدیث شریف آمده عن معاذ بن انیس و الارث

11/3/50

نہجی سلطان  
بیان فیہ

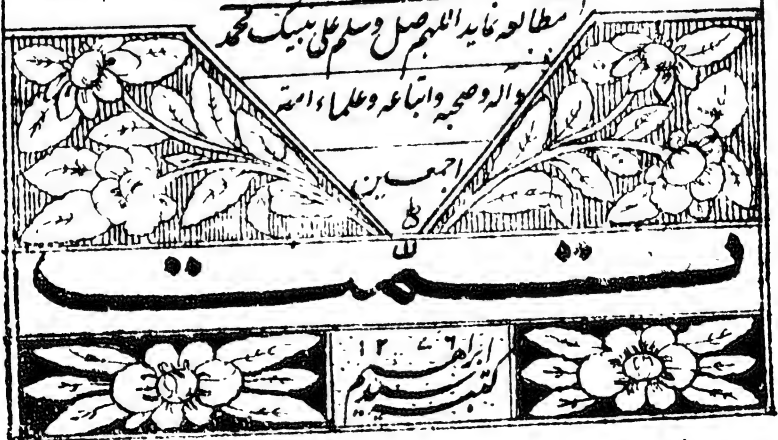
五

و لا نورث ما تركناه صدقه یعنی نمره انبیا ایم نه وارث مال کسی شویم و نه کسی وارث ما گز و آنچه بگذاریم  
 صدقه است همه مومنان از ان بهره گیرند نوع دوم وارث دینی است و ان علمی است که از انبیا باقی  
 است رسیده لهذا علم امیرات پیغمبران گویند و این میراث را اگر آدمی در باید معرفت الهی با وصل  
 شود و باغبانی است و نعمات و دولت دیدار نصیب او شد **الرشد** مرشد و راه نمایا  
 صاحب شد که بهره گاری او بجا و بر راه با معنی بسیار با بودن کارها به احوال و افعال باری عزت شانه دست  
 و نیکو استوار باشد و حق تعالی را تلامذه اندر شد که از لوح محفوظ سبق خوانده مثل ابراهیم خلیل اله و  
 رسول الله علیهما السلام که در قرآن مجیدی فرماید و لقد اتینا ابراهیم رشده یعنی دادیم ما ابراهیم رشده  
 گفتار کردار او در هدایت حال و نهایت کار او در باب سول آخر زمان می فرماید و علیک ظلم نکلن  
 تعلم یا محمد او ترا حق تعالی علم اولین و آخرین که بسبب است از ان آگاه بنودی و خلفا را شنیدن که  
 بنجوم فلک هدایت اندازید عالم علم آموخته صاحب شد و رشاد شد ند پس تلامذه که عالم  
 علم دین اندر رشید کسی باشد که شوق کتاب و سنت در دل او جاگیرد و نارشد آنکه از کتاب الهی فقه  
 و حدیث استواض نموده یا از راه سهل انگاشته خود را در علوم بی فائده که از امعقولان گویند مشغول  
 آنچه در حدیث شریف آمده نحوه ذبانه من علم لا یفقه مراد از همین اقوال فلاسفه و علوم باطله است  
 ع بر عکس بنی نام رنگی کاغذ و ذبانه الوفی **الصبر** شکیبا و صبر کننده از مصیبت شکیبا  
 کردن دمی تعالی را انواع مصیبت بی ادبی بندگان صبر میکنند و در انتقام آنها تعجیل نمی فرماید فرق در علم  
 و صبر آنست که صبر شجرت باشد که اکنون صبر کرد ولیکن فردا انتقام گیرد و صبر مطلق است و بعضی گویند  
 که در صبر خوف غلبه غالب و در صبر امید مغلوب غالب باشد و در حدیث شریف آمده که صبر الهی اینست

۱۲  
رشد

۱۳  
صبر

از کسی نباید بزدگانه شکر میکند و کفری در زند و برای حق تعالی فرزند قوامی دهند و حق تعالی بر این گشائی  
 آنها صبر میکند و معاف می فرماید و روزی می دهد و سلف رساله میگوید که صبر بهترین صفت از سگام  
 اخلاق است چنانکه در کتب اخلاق بیان آن آمده است و در اینجا یک نکته بدیهه بخاطر آنکه که حرف شده صبر  
 صیانت و بشارت و رحمت را خیال کنند که از ملکه صبر صیانت و حفظ نفس از وقوع آن در انواع محصیت حاصل  
 است و صابر را بشارت و قرب نگاه رب العلمین داده اند قال تعالی ان السبع الصابرين و صبر  
 بر محصیت و صبر بر پنداری کسی از روی انجام کار یکسان بود و این صبر است هر دو را و روزی گردان است  
 تعالی و در صابر بود رحمت الهی است که از تعجب شیطانی باز ماند و مغلوب خشم و غضب نشد که از خشم  
 اول صاحب خشم را بسوزد پس در دیگری سرایت کند پس خلقی که در این سه فضیلت بود جز اولی  
 هفت است و بعد در کتب ملکه آن نکوشند در مورد احمدی آورده که در حدیث وارد شده که تخلف کنید  
 با سهای الهی بعضی انصارین گفته اند که برای اسمی از اسماء الهی برای تخلف است مگر اسم الله برای مجر تعلیق  
 است هر که خواهد که بر تفصیل آن مطلع گردد شرح اسمای حسنی را که از حجه الاسلام امام محمد غزالی





موسم  
بهار  
در  
میدان  
گلشن  
شاه  
چهارباغ  
ایران



کتابخانه

مخطوطات



Pa. Coll: 54  
" " 61

سم

م. د. هبة المصطفى

أ. د. هبة المصطفى











